

به نام خداوند جان و خرد

استفاده و اقتباس از نوشته های این کتاب با ذکر منبع مجاز است. این کتاب رایگان نیست اما به منظور ترغیب به کتاب خوانی در حال حاضر به طور رایگان در اختیار خواننده قرار گرفته است. نظرات مطرح شده در این کتاب الزاما خواست و مشی آرمان شهر نیست. شماره های تماس: ۰۷۷۵۳۲۱۶۹۷/۰۷۸۷۱۹۵۲۱۲
آدرس الکترونیک: armanshahrfoundation.openasia@gmail.com



شناسنامه:

سیاست نامه ۱ - ۲

نقض حقوق بشر و سیاست امریکا

رهیافت گام به گام به کاربرد صلاحیت (کیفری) قضایی

جهانی در کشورهای اروپای غربی

مجموعه مقاله ها

زیر نظر: گیسو جهانگیری و خلیل رستم خانی

طراحی و برگ آرای: روح الامین امینی

گردآوری، ویرایش و انتشار: انتشارات آرمان شهر

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۹

شماره گان: ۱۰۰۰

چاپ خانه: مطبعه مسلکی افغان

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

این کتاب با حمایت مالی اتحادیه اروپا و انستیتوت جامعه باز افغانستان منتشر شده است. مسئولیت انتشار کتاب به عهده بنیاد آرمان شهر و مسئولیت محتوای مطالب به عهده نویسنده یا نویسندگان است و به هیچ وجه نمی تواند بازتاب دیدگاه نهادهای نامبرده محسوب شود.

در این کتاب می‌خوانید:

سیاست نامه ۱

پیش‌گفتار ۵

نقض حقوق بشر در زندان‌های بگرام و پل چرخ ۹

پردیس کبریایی (حقوق‌دان، مرکز حمایت از حقوق اساسی)

زندان بگرام بدتر از گوانتانامو ۲۱

فاروم پندار

جایگاه حقوق بشر و نقش ناتو در چارچوب «جنگ با ترور» ۲۵

دیک‌مارتی (سناتور سوییسی و عضو شورای اروپا) و گوین سیمپسون (موسسه‌ی پژوهش یک‌جهان)

سیا، پروازهای «انتقال فوق‌العاده»، شکنجه و مسئولیت‌پذیری ۳۱

مقدمه مانفرد نواک (گزارشگر سازمان ملل برای شکنجه)

عدالت و مسئولیت‌پذیری در اروپا - بحثی در باره‌ی راهبردها ۳۳

ولفگانگ کالک (دبیرکل مرکز اروپایی حقوق بشر و قانون اساسی)

برنامه‌ی انتقال‌های فوق‌العاده و بازداشت مخفی: گذشته و آینده ۳۹

مارگارت سترتوایت (مدیر مرکز حقوق بشر و عدالت جهانی، نیویورک)

بیش از پنجاه سال «ضربات ناجوانمردانه» گروه ضربت سازمان سیا ۴۳

هرناندو کالوو اوسپینا (روزنامه‌نگار کلمبیایی)

معنای حبس ۵۱

نیکولاس فریز

تروریسم چیست؟ ۵۷

جیوانا بورادوری (استاد فلسفه، نیویورک، و متخصص تروریسم)

مصاحبه با یورگن هابرماس (فیلسوف آلمانی) ۵۹

مصاحبه با ژاک دریدا (فیلسوف الجزایری تبار فرانسوی) ۶۳

سیاست نامه ۲:

رهیافت گام به گام به کاربرد صلاحیت (کیفری) قضایی جهانی در کشورهای

اروپای غربی ۶۹

یورگن شور (همهانگ کننده‌ی پروژه مشترک بین سازمان‌های REDRESS و African Rights در مورد

نسل کشی در رواندا).

معرفی بنیاد آرمان شهر ۱۰۱

نشر آرمان شهر ۱۰۳

پیش‌گفتار

اولین مجموعه «سیاست‌نامه» را به مسایلی اختصاص داده‌ایم که بی‌گمان در شرایط کنونی کشور فکر و اندیشه‌ی تمام روشنفکران و علاقه‌مندان به آزادی و دموکراسی را به خود مشغول می‌سازند: حقوق بشر و ناتو، سیا و شکنجه، جنگ با ترور، گوانتانامو، بگرام، پل چرخی، حبس، تروریزم. بی‌تردید در این مجموعه تنها بخش بسیار کوچکی از انبوه مطالب مربوط به این مسایل را می‌توان ارائه کرد. اما موضوع محوری که تعدادی از عنوان‌های بالا را در بخش اول این مجموعه به هم می‌پیوندد سیاست امریکا و تا حدودی ناتو نسبت به این مسایل به ویژه در ارتباط با افغانستان است. در عین حال، به جز مقاله‌هایی که در آنها مسایل به‌طور مشخص مطرح شده، مطالبی نظری و پژوهشی از اندیشمندان را عرضه کرده‌ایم.

این مجموعه را با سوالی صریح در مطلب اول شروع کرده‌ایم: نقش ناتو در پیش‌گیری از نقض حقوق بشر در زندان‌های زیر نظر امریکا چیست؟ مقاله به بحث در باره‌ی دو زندان «موروثی رئیس‌جمهور اوباما» یعنی بگرام و پل چرخی در کابل می‌پردازد و می‌پرسد: «ناتو چه نقشی می‌تواند یا باید ایفا کند تا نظارت و مسئولیت‌پذیری بیشتری در سیاست‌های حاکم بر بازداشت‌های امریکا در افغانستان وجود داشته باشد؟» پاسخ به این سؤال آسان نیست، چون: «محاكمه و محکومیت زندانیان در این زندان‌ها منحصر بر ادله و شواهد تدارکی ارتش امریکا استوار است. بدین ترتیب بازداشت و مسئولیت در باره نقض حقوق آنها از وجهی بین‌المللی برخوردار است.» نزدیک به ۷۰۰ نفر در بگرام و بیش از ۳۰۰ نفر در زندان پل چرخی به سر می‌برند و به بسیاری از آنها پس از چند سال حبس تفهیم اتهام نشده است. در هر دو زندان، نه دولت افغانستان، بلکه امریکا از این اختیار برخوردار است که اعلام کند چه کسانی در آنجا به سر می‌برند و با چه اتهام‌هایی روبرو هستند.

در پی آن، مقاله‌ی «بگرام بدتر از گوانتانامو» وضعیت در زندان بگرام را به تصویر می‌کشد و توضیح می‌دهد که این زندان بدتر از گوانتانامو است. گوانتانامو با تمام

اشکال‌ها و ایرادها حداقل زیر ذره‌بین جهانیان قرار دارد، اما بگرام از این بخت هم بهره‌مند نیست.

گزارش سناتور سویسی دیک مارتی (جایگاه حقوق بشر و نقش ناتو در چارچوب «جنگ با ترور») به روشنی نشان می‌دهد که این وضعیت با صدور یک مجوز فوق‌العاده برای عملیات پنهانی سیا به وسیله‌ی جرج بوش شروع شد، ولی امکان فراهم کردن نیازهای اساسی عملیاتی سیا در سطح چندجانبه در چارچوب ناتو پرورش یافت. در عین حال، تعدادی از کشورهای غیر عضو ناتو هم با سیا همکاری کردند و امکانات برای آن فراهم کردند تا بتواند با انجام پروازهای پنهانی به انتقال غیرقانونی زندانیان از کشورهای مختلف بپردازد.

نقض حقوق بشر و انجام شکنجه در پی این پروازهای فوق‌العاده، در یک مقاله‌ی سه بخشی (سیا، پروازهای «انتقال فوق‌العاده»، شکنجه و مسئولیت پذیری) مورد بحث قرار می‌گیرد. در بخش اول، مانفرد نواک، گزارشگر سازمان ملل برای شکنجه، به صراحت بر نقض آشکار حقوق بشر در عملکرد امریکا تاکید می‌کند: «راهبرد اجرایی به رهبری امریکا برای مبارزه با تروریزم در ورای حاکمیت قانون و حداقل موازین بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه با توسل منظم به بازداشت خودسرانه، ناپدید شدن، شکنجه، انکار حق حضور در دادگاه و حداقل موازین محاکمه‌ی عادلانه، نقض حساب شده و فاحش حقوق بشر است.» در بخش دوم همان مقاله، ولفگانگ کالک، دبیرکل مرکز اروپایی حقوق بشر و قانون اساسی، به شکنجه در گوانتانامو و وجود گوانتاناموهای متعدد در سراسر جهان اشاره می‌کند.

در مقاله‌ی بعدی (بیش از پنجاه سال «ضربات ناجوانمردانه» گروه ضربت سازمان سیا) می‌بینیم که عملکرد سازمان سیا و امریکا تازگی ندارد و پس از ۱۱ سپتامبر شروع نشده، بلکه بیش از ۵۰ سال تداوم داشته است. هرناندو کالوو اوسپینا، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی کلمبیایی، نشان می‌دهد که با این که سازمان سیا از بدو پیدایش خود در سال ۱۹۴۷ زیر و بم‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است، اما تمام شرکت‌کنندگان در عملیات مخفی گروه ضربتی که در سال ۱۹۵۴ تشکیل شد و بعدها گسترش یافت از مجازات معاف بوده‌اند. او به چند نمونه از عملکرد این سازمان بر ضد سیاست‌مداران مستقل و ملی کشورهای دیگر اشاره می‌کند، از جمله سرنگونی جکوبو آربنز، رئیس‌جمهور گواتمالا در سال ۱۹۵۱، و دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ملی ایران در سال

۱۳۳۲ و نیز عملیاتی که برای بی‌ثبات‌سازی کوبا به ویژه در دهه‌ی ۱۹۶۰ صورت گرفت.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، این مجموعه پس از مطالب مشخص بالا، سه مطلب نظری و پژوهشی را در بر می‌گیرد. در مطلب اول، جیوانا برادوری، استاد فلسفه، مفهوم تروریسم را با دو فیلسوف مهم معاصر یعنی هابرماس و دریدا به بحث می‌گذارد. به بیان برادوری، هابرماس تروریسم را نتیجه ضربه‌ای می‌داند که تجدد، به علت سرعت عجیب فراگیریش در جهان، به وجود آورده است، برای دریدا، تروریسم، علامت مرضی است در ذات تجربه‌ی مدرن که مدام چشم به آینده‌ی بیمارگونه دوخته است.

مطلب دوم در باره‌ی معنای حبس است. در این مقاله، نیکولاس فریز، از فعالان حقوق بشر، جنبه‌های مختلفی از موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد، از جمله کار در زندان، آمار بالای زندانیان، بازداشت پیش از محاکمه، سنگینی مجازات‌ها و غیره.

در پایان نیز، یک مقاله‌ی پژوهشی ارزشمند از یورگن شور در باره صلاحیت قضایی جهانی آورده‌ایم. ناشر مقاله فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر است. مطالعه و توجه به تجربه‌ها و اطلاعات ارائه شده در این مقاله برای تمام کسانی که در پی گردآوری اطلاعات و مدارک برای پیگرد جنایتکاران جنگی در دادگاه‌ها هستند، از ضرورت اساسی برخوردار است.

نقض حقوق بشر در زندان‌های بگرام و پل چرخی^۱ پردیس کبریایی

Pardis Kebriaei

حقوق‌دان؛ عضو مرکز حمایت از حقوق اساسی؛ وکیل در چندین پرونده‌ی مربوط به گوانتانامو؛ همکاری با شبکه وکلای رایگان برای کمک به زندانیان. مرکز حمایت از حقوق اساسی (CCR)

The Center for Constitutional Rights - www.ccrjustice.org

متعهد به پیشبرد و حمایت از حقوق تضمین‌شده در قانون اساسی آمریکا و بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر است. این مرکز که وکلای جنبش حقوق مدنی در جنوب در ۱۹۶۶ تاسیس کردند، یک سازمان غیرانتفاعی حقوقی است که به کاربرد خلاق قانون به عنوان یک نیروی مثبت برای تغییر اجتماعی متعهد است. امکان تماس برای اطلاعات بیش‌تر در باره‌ی این مقاله با پردیس کبریایی:

pkebriaei@ccrjustice.org

کار ما در مرکز حمایت از حقوق اساسی آمریکا مقابله با سیاست‌های بازداشت و شکنجه‌ی دولت امریکاست که در زمان بوش شروع شد و برخی از آنها متأسفانه در زمان رئیس‌جمهور اوباما ادامه دارند. کار من و کالت برای مردانی است که در گوانتانامو بازداشت هستند، اما در اینجا می‌خواهم عمدتاً در باره‌ی دو مرکز دیگر بحث کنم که در شبکه‌ی جهانی زندانهای موروثی رئیس‌جمهور اوباما محل اعزام موکلان ما بوده‌اند. این دو مرکز در افغانستان هستند؛ آمریکا در حال حاضر صدها نفر را در آن کشور خودسرانه و با مصونیت از پیگیری در بازداشت دارد. در باره این مراکز، حتی اگر سلسله مراتب فرماندهی و مسئولیت کاملاً مشخص نباشد، حداقل می‌توان این سوال را پرسید: ناتو چه نقشی می‌تواند یا باید ایفا کند تا نظارت و مسئولیت‌پذیری بیشتری در سیاست‌های حاکم بر بازداشت‌های آمریکا در افغانستان وجود داشته باشد.

ابتدا از بازداشتگاه پایگاه هوایی آمریکا در بگرام شروع کنیم. آمریکا در این بازداشتگاه هم‌چنان بیش از ۶۷۰ نفر را بدون تفهیم اتهام، بدون رعایت حقوق اساسی و بدون اطلاع از زمان پایان بازداشت آنها نگهداری می‌کند. اطلاعات دست اولی از مشخصات و تعداد بازداشتیان، دلایل و شرایط

۱ بخش اول مقاله‌ی حاضرگفتار پردیس کبریایی در کنفرانس ۶۰/۶۰ در استراسبورگ (۱۱ آوریل ۲۰۰۹) است. بخش دوم آن گزارشی است که او پیش‌تر نوشته بود. عنوان مقاله از «سیاست‌نامه» است.

بازداشت در دست نیست، چون این بازداشت‌گاه با وجود درخواست‌های مکرر، به استثنای کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ، به روی همگان، از جمله کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، هیات کمک سازمان ملل در افغانستان، و کلا و ناظران دیگر، بسته است. اما از طریق زندانیان آزاد شده و نیز بر اساس اطلاعاتی که دولت در اثر اقامه‌ی دعوا ناگزیر از ارائه شده است، می‌دانیم که نقض دادرسی عادلانه و شکنجه که درباره گوانتانامو به ویژه در چند سال آغازین کار آن گزارش کرده‌ایم، هنوز در بگرام یک واقعیت به شمار می‌روند.

اولاً، بازداشتیان از امکان دادرسی عادلانه برای تعیین وضعیت و اعتراض به بازداشت خود برخوردار نیستند. در حالی که گروهی از بازداشتیان با اقامه‌ی دعوا در دادگاه‌های امریکا خواستار برخورداری از حق اعتراض به بازداشت شده‌اند، موضع دولت اوپاما – همچون دولت پیشین – این است که بازداشتیان از چنین حقی برخوردار نیستند و دولت باید بتواند آنها را تا زمان نامشخص پایان مخاصمه نگهداری کند. تنها امکان به اصطلاح دادرسی در دسترس بازداشتیان بگرام، در اختیار «هیات‌های بررسی وضعیت جنگجویان دشمن»^۲ است. حمایت این هیات‌ها از امکان دادرسی قضایی حتا از دادگاه‌های مسخره‌ی بررسی وضعیت جنگجویان^۳ در گوانتانامو نیز کمتر است. همانند دادگاه‌های بررسی وضعیت جنگجویان، آئین‌نامه‌ی این هیات‌های بررسی نیز بازداشتیان را از اطلاع از اتهام‌ها، پرسش از شهود دولت و احضار شهود خود محروم می‌کند. بدتر از آن دادگاه‌ها، در این هیات‌ها بازداشتیان حتا نمی‌توانند در زمان دادرسی حضور داشته باشند و در طی آن نیز از هیچکس، حتا از افسران ارتشی غیروکیل، نمی‌توانند کمکی دریافت کنند.

در نبود کامل نظارت و مراقبت مستقل، تعدی به بازداشتیان در بگرام فراگیر و ظالمانه بوده است. دولت خود اذعان کرده که بازجویان حداقل دو بازداشتی را در بگرام در زیر شکنجه کشته‌اند؛ این دو را از میچ آویزان کردند و در اصل زیر کتک کشتند. بازداشتیانی که اخیراً آزاد شده‌اند، تایید کرده‌اند که تعدی یک رویداد روزمره است. دولت به جای بستن بگرام، با تشخیص این که بازداشت‌گاه موجود به قصد بازداشت

2. Enemy Combatant Review Boards

3. Combatant Status Review Tribunals

درازدت ساخته نشده‌اند، برنامه‌ی ساختن یک زندان جدید را در آن پایگاه اعلام کرده است. تاسیسات جدید علاوه بر ۷۰۰ بازداشتی کنونی، ۱۱۰۰ نفر دیگر را در خود جای خواهد داد. با توجه به این که پایانی برای حضور امریکا در افغانستان در دیدرس نیست، برنامه‌های دیگری برای نوسازی پایگاه وجود دارد تا با افزودن رستوران‌های غذای فوری، سالن‌های آرایش و زیبایی و قهوه‌خانه‌ها، نیروهای امریکایی و خانواده‌هایشان شباهت بیشتری بین آنجا و میهن ببینند.

امریکا می‌پذیرد که فرماندهی و کنترل عملیات بازداشت در بگرام را منحصر در اختیار دارد و تاکنون وضعیتی را به وجود آورده که بتواند در آنجا با مصونیت کامل عمل کند. در حال حاضر امریکا:

۱ - موفق شده از نظارت قضایی بر بازداشتیان و دسترسی آنها به ناظران مستقل به استثنای صلیب سرخ جلوگیری کند.

۲ - براساس شرایط و مفاد قرارداد اجاره بین امریکا و افغانستان عدم دخالت دولت افغانستان در عملیات خود را تضمین کرده است.

۳ - براساس مفاد یادداشت‌های دیپلماتیک به دولت افغانستان، قول گرفته است که نیروهای امریکایی بدون موافقت صریح امریکا برای پیگرد کیفری به یگ دادگاه بین‌المللی یا هر مجمع یا دولت دیگری تحویل نخواهند شد.

اما این رازداری و نبود پاسخ‌گویی توجیه‌ناپذیر است و در حرکت به جلو قابل پذیرش نیست. این موضوع مجدداً این پرسش را قابل طرح می‌سازد که ناتو برای پیشگیری از تداوم موارد اعلام شده‌ی نقض حقوق بشر در مغایرت آشکار با حقوق بین‌المللی چه نقشی می‌تواند و باید ایفا کند. این موارد نقض حقوق بشر را یکی از دولت‌های عضو ناتو مرتکب می‌شود که در عین حال چندین هزار نیرو در میان سربازان نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت (ISAF) به رهبری ناتو و بخشی از نیروی ناتو در آن کشور اعزام کرده و آن هم در شرایطی که منشور ناتو از حقوق بشر حمایت می‌کند. تداوم همان سیاست بازداشت تنفرانگیز از سوی امریکا، که بسیاری از خانواده‌ها و جوامع در افغانستان از هم پاشیده است، با برافروختن خشم و بی‌اعتمادی در میان مردم و لطمه به کوشش‌های اعتمادسازی و همکاری لازم برای بازسازی و ایجاد ثبات، به ماموریت ناتو نیز آسیب می‌رساند. این سیاست به متحدان ناتو، که همگی از همکاری با برنامه‌ی بازداشت امریکا

که ناقض حقوق بشر است نگران هستند، دلیل محکمی برای امتناع از افزایش میزان پشتیبانی خود می‌دهد و به این ترتیب از امکان حضور نیرومند و متحد می‌کاهد. به علاوه، با توجه به نبود کامل شفافیت در باره بازداشتیان در بگرام و شرایط اسارت و انتقال آنها به آنجا، کاملاً احتمال دارد که برخی از بازداشتیان را سربازان نیروهای ISAF به رهبری ناتو بازداشت کرده باشند.

در باره بازداشت گاه دیگری هم می‌خواهم مختصر صحبت کنم، که باز همان مسایل مربوط به نبود شفافیت و تخطی از دادرسی منصفانه و همان پرسش را مطرح می‌سازد که ناتو چه نقشی در تشویق مسئولیت‌پذیری می‌تواند ایفا کند. این یکی تاسیسات جدیدتری به نام بازداشت گاه ملی افغانستان^۴ است، که غیررسمی به آن «بلوک د» اتلاق می‌شود. این مرکز را که امریکا ساخته و تامین مالی آن را به عهده داشته، واحدی جداگانه از زندان پُل چرخی در بیرون کابل است و مشخصاً به منظور نگهداری آن گروه از بازداشتیان اهل افغانستان به کار می‌رود که از گوانتانامو و بگرام به آنجا منتقل و سپس آزاد یا برای پیگرد کیفی در دادگاه‌های افغانستان ارجاع می‌شوند. این مرکز از آوریل ۲۰۰۷ شروع به کار کرده و همین چند ماه پیش بیش از ۳۰۰ نفر در آن در بازداشت به سر می‌بردند. درست مثل بگرام، این امریکا است - ونه دولت افغانستان - که اعلام می‌کند چه کسانی و چه تعدادی در بازداشت هستند و در چه وضعیت قانونی به سر می‌برند. در اواخر سال گذشته، اکثر بازداشتیان نه تفهیم اتهام شده بودند، نه محاکمه و نه آزاد. تاکنون برخی از آنها حداقل دو سال در آنجا بوده‌اند و به این مدت باید مدت حبس پیشین در گوانتانامو و بگرام را نیز افزود. به علاوه، دادرسی‌های انجام شده تاکنون عمدتاً - و شاید کاملاً - بر پرونده‌های «ادله» ارائه شده به وسیله ارتش امریکا استوار بوده‌اند. این ادله که ممکن است زیر شکنجه و فشار به دست آمده باشد، در دادگاه‌های امریکا پذیرفته نمی‌شوند و در حال حاضر در این دادگاه‌ها مورد اعتراض قرار دارند، اما ارتش امریکا آنها را مستقیماً برای دادستانی افغانستان می‌فرستد و می‌کوشد احکام محکومیت صادر شود.

با توجه به موارد نقض حقوق بشر که علیه بازداشتیان در اختیار امریکا در افغانستان انجام شده و هم‌چنان می‌شود، و این واقعیت که عملیات بازداشت به وسیله امریکا

4. Afghan National Detention Facility

نه تنها ادامه خواهد یافت، بلکه با توجه به حضور امریکا در افغانستان در آینده‌ی قابل پیش‌بینی گسترش خواهد یافت، امریکا باید به خاطر رفتارش به متحدانش در افغانستان پاسخگو باشد و ناتو باید در تضمین پاسخ‌گویی نقشی ایفا کند. کوتاهی از اقدام و چشم بستن بر موارد نقض حقوق بشر نیز می‌تواند مشارکت در تقصیر باشد.

پیشینه‌ی مصیبت زندانیان انتقالی از گوانتانامو و بگرام

در این‌جا به وضعیت مصیبت‌بار زندانیان تبعه‌ی افغانستان می‌پردازیم که از گوانتانامو و بگرام به بازداشت غیرقانونی و محاکمه‌های غیرقانونی در افغانستان منتقل شده‌اند. از زمانی که زندان واقع در پایگاه دریایی امریکا در گوانتانامو، کوبا، در ژانویه‌ی ۲۰۰۲ گشایش یافت، بیش از ۲۰۰ تبعه افغانستان در آنجا در بازداشت بوده‌اند. از آن پس، بیش از ۱۶۰ تن به وطن خود بازگردانده شده‌اند که اکثر آن‌ها در آزادی به سر می‌برند و می‌کوشند زندگی خود را از نو بنا کنند. بقیه از این بخت خوش برخوردار نیستند. از آوریل ۲۰۰۷ (فروردین - حمل ۱۳۸۶) به بعد، طبق موافقت‌نامه‌ی بازگردانی به وطن که بین دولت‌های امریکا و افغانستان منعقد شد، تمام اتباع افغانستان که از گوانتانامو «آزاد» و به افغانستان بازگردانده می‌شوند به بازداشت‌گاه ساخت امریکا در زندان پل چرخی در بیرون کابل منتقل می‌گردند و در آن‌جا به همراه زندانیان تبعه‌ی افغانستان منتقل شده از پایگاه هوایی امریکا در بگرام به سر می‌برند. این محل، که بازداشت‌گاه ملی افغانستان (ANDF) نامیده می‌شود، درحال حاضر ۳۰۰ زندانی سابق گوانتانامو و بگرام را در خود جای داده است. برخی از آنها ماه‌ها یا سال‌ها است که بدون تفهیم اتهام یا محاکمه در این بازداشت‌گاه به سر برده‌اند.

آن دسته از زندانیانی که محاکمه شده‌اند، دادرسی‌های آشکارا ناعادلانه‌ی را پشت سر داشته‌اند؛ دادخواست‌ها اگر نه کاملاً، عمدتاً بر ادله‌ی مخدوش و ناکافی استوار است که ارتش امریکا تدارک دیده است؛ زندانیان از مورد سوال قرار دادن و اعتراض به مدارک علیه خود منع شده‌اند؛ در عین حال که اکنون وکیل در اختیار زندانیان قرار می‌گیرد، گروه اول زندانیان محاکمه‌شده دارای وکیل نبوده‌اند و نداشتن دسترسی به امکان کمک قانونی هنوز محل نگرانی است. تعجیبی ندارد که اکثر محاکمه‌های انجام شده به محکومیت و حبس‌هایی به میزان حتی ۲۰ سال منجر شده‌اند.

بهبودهایی در روند دادرسی‌ها به وجود آمده است. در اوایل ۲۰۰۸ رئیس جمهور کرزی کمیسیونی را برای بازنگری در پرونده‌های زندانیان ANDF منصوب کرد که دستور آزادی چندین زندانی را صادر کرده است. در عین حال که این وضع تحولی به شمار می‌رود، اما کافی نیست. بیش از ۳۰۰ نفر پس از سال‌ها بازداشت غیرقانونی در گوانتانامو و بگرام، هنوز بی‌رویه در ANDF در بازداشت به سر می‌برند. عدالت برای این اشخاص به تاخیر افتاده و از آنها دریغ شده است.

دولت افغانستان موظف است برای بازداشتیان ANDF محاکمه‌های عادلانه و حداقل تضمین‌های دادرسی مصرح در قانون اساسی افغانستان و پیمان‌های بین‌المللی را که افغانستان در آنها عضو است، تامین کند. دولت امریکا به نوبه‌ی خود موظف است با احساس مسئولیت گوانتانامو را تعطیل کند. روش دولت بوش فشار بر کشورهای دیگر برای بازداشت نامحدود یا پیگرد زندانیان انتقالی به عنوان پیش‌شرط بازگرداندن آنها و نیز تسهیل محکومیت آنها در دادگاه‌های خارجی بر پایه‌ی ادله‌ئی بود که در دادگاه‌های امریکا پذیرفته نمی‌شود - مثل کاری که در افغانستان انجام می‌شود. دولت اباما باید این روش را کنار بگذارد. در حالی که امریکا گوانتانامو و دیگر زندان‌های به شدت مورد انتقاد را تعطیل می‌کند، سازمان ملل، به ویژه از طریق هیات یاری‌رسانی سازمان ملل در افغانستان (UNAMA)، و جامعه‌ی بزرگتر جهانی باید بر انتقال و وضع زندانیان پس از بازگشت نظارت و اطمینان حاصل کند که این افراد یا آزاد یا از دادرسی عادلانه‌ئی برخوردار می‌شوند که سال‌ها از آن محروم بوده‌اند و صرفاً بی‌جهت و تحت عنوان دیگری بازداشت یا محکوم نگردند.

زندانی‌ها در کجا نگه‌داری می‌شوند؟

زندانیان تبعه‌ی افغانستان از آوریل ۲۰۰۷ به ANDF فرستاده شده‌اند که بخش ویژه‌ی «امنیت ملی» زندان پل چرخی در بیرون کابل است. کاربرد مشخص این بازداشت‌گاه که امریکا با بودجه‌ی بیش از ۲۰ میلیون دالر ساخته است، نگه‌داری زندانیان انتقالی از دیگر بازداشت‌گاه‌های امریکا است. این بازداشت‌گاه دارای ۳۵۰ سلول و گنجایش حداکثر ۷۰۰ زندانی، بر اساس دو نفر در هر سلول، است. امریکا از طریق گروه‌های آموزشی و افسران ارتش که به عنوان «مربی» افراد نظامی ANDF عمل می‌کنند، در محل

حضور دارد و برای تداوم آموزش و تربیت در ظرف سه سال آینده مبلغ ۱۸ میلیون دالر اختصاص داده است.

زندانیان چه کسانی هستند؟

بنا به اطلاعات موجود، تا این تاریخ ظاهراً زندانیان ANDF تبعه‌ی افغانستان هستند و بر پایه‌ی ارزیابی‌های گروه ویژه‌ی مرکب از نمایندگان اداره‌های مختلف دولت افغانستان و نیز سفارت امریکا از گوانتانامو یا بگرام به آنجا منتقل شده‌اند. امریکا پیش‌تر به مدت بیش از شش سال بدون اقامه‌ی اتهام یا دادرسی عادلانه‌ی که طی آن بتوان به بازداشت اعتراض کرد، این مردان را بازداشت و شکنجه کرده است. برخی از آنها را ارتش امریکا «تبرئه» کرده و به این نتیجه رسیده که آنها برای امریکا و متحدانش تهدیدی به شمار نمی‌روند. با وجود این، آنها برای ادامه‌ی بازداشت و پیگرد کیفی به ANDF اعزام شده‌اند. یکی از زندانیانی که پیش‌تر در گوانتانامو بازداشت بود، گفته است که زمانی که برای خروج از کوبا سوار هواپیما می‌شد به او فقط گفتند که به وطن بازمی‌گردد. او تا پیش از ورود در ANDF چیزی در باره‌ی ادامه‌ی بازداشتش نمی‌دانست.

زندانیان ANDF گاهی در اعتراض به پیگرد سیاسی و محاکمه‌های ساختگی اعتصاب غذا کرده‌اند. در طی یکی از این اعتصاب‌ها، زندانیان به نشانه‌ی اعتراض به راستی دهانشان را دوخته بودند.

موارد نقض مراحل دادرسی قانونی کدام است؟

در مورد نبود دادرسی قانونی و محاکمه‌های عادلانه برای زندانیان ANDF نگرانی‌های جدی وجود دارد.

به بسیاری از بیش از ۳۰۰ زندانی در ANDF که برخی از آنها ماه‌ها یا سال‌ها در بازداشت به سربرده‌اند، هنوز اتهامی تفهیم نشده که محاکمه یا آزاد شوند. اولین محاکمه‌ها در اکتبر ۲۰۰۷، شش ماه پس از انتقال زندانیان اولیه، انجام شد و در آن زمان هم فقط ۱۲ محاکمه به جریان افتاد. بنا به آئین دادرسی کیفی افغانستان، بازداشتیان باید ظرف ۳۰ روز پس از دستگیری تفهیم اتهام شوند، و پیمان‌های بین‌المللی که افغانستان تایید کرده، بازداشت خودسرانه را منع و از حق محاکمه بدون تأخیر بی‌دلیل حمایت می‌کنند.

زندانیان اکنون پس از تفهیم اتهام و کیل در اختیار دارند، اما ۱۲ نفر اول که محاکمه – و ده نفرشان محکوم – شدند، و کیل نداشتند. در حال حاضر تنها موسسه‌ئی که وکیل در اختیار زندانیان ANDF قرار می‌دهد یک سازمان غیردولتی است.

محاکمه‌هایی که تا به امروز انجام شده بر «ادله»ئی استوار بوده که ارتش امریکا تدارک دیده است. با توجه به این که ثابت شده که در تحقیقات گوانتانامو و بگرام شکنجه به کار گرفته شده و «دادگاه‌های بررسی وضعیت جنگجویان» (CSRT's) در گوانتانامو مجاز بودند ادله‌ی حاصل در اثر شکنجه را در نظر بگیرند، کاملاً محتمل است که ادله‌ئی که ارتش امریکا در اختیار دادستانی افغانستان قرار می‌دهد شامل اظهارات و اطلاعاتی باشد که با شکنجه کسب و تحریف شده است. جایز بودن این نوع ادله در حال حاضر در دادگاه‌های امریکا مورد اعتراض قرار گرفته است. با وجود این، امریکا همان ادله را برای محاکمه و محکوم کردن زندانیان در اختیار دولت افغانستان قرار می‌دهد. این شواهد و ادله ضمناً شامل اظهارات دست دوم و دست سوم و تهمت‌های شتابزده و فاقد نام شاهدانی است که بتوان مورد پرسش قرار داد. بنابراین زندانیان و وکلای آنها از امکان مقابله و اعتراض به این شواهد و ادله محروم می‌گردند.

بنا به اطلاعات موجود، همان‌طور که انتظار می‌رفت، بیشتر محاکمه‌ها به محکومیت انجامیده است و محکومان به زندان‌های بین ۳ تا ۲۰ سال محکوم شده‌اند. برخی از محکومان به مدت حبس سپری شده محکوم شدند که هم‌چنان آنها را گناه کار تلقی می‌کند و به بازداشت قبلی‌شان در ANDF و گوانتانامو و بگرام وجهه‌ی قانونی می‌دهد و مانع از درخواست خسارت به خاطر حبس غیرقانونی می‌شود.

در فبروری ۲۰۰۸، رئیس جمهور کرسی کمیسیونی تشکیل داد که پرونده‌های زندانیان ANDF را بازنگری و محاکمه یا آزادی آنها را توصیه کند. این کمیسیون دستور آزادی ده‌ها زندانی را داده است، گرچه توصیه کرده که تعداد زیادی هم محاکمه شوند.

چرا این موضوع توجه بین‌المللی را جلب می‌کند؟

حال که ضعف‌های اساسی نظام کنونی قضایی افغانستان باعث می‌شود که زندانیان ANDF از نظر موارد نقض روند دادرسی تفاوتی با زندانیان دیگر افغان نداشته باشند، با وجود این وضع زندانیان ANDF یگانه است. زندانیان ANDF را نیروهای امریکایی طبق

قوانین، سیاست‌ها و رویه‌های امریکا به اسارت گرفته‌اند و به عنوان «جنگ‌جویان دشمن» در گوانتانامو و بگرام در بازداشت نگه داشته‌اند. آنها پس از انعقاد موافقت‌نامه‌ئی دوجانبه بین امریکا و افغانستان به ANDF منتقل شده‌اند. محاکمه و محکومیت آنها منحصر بر ادله و شواهد تدارکی ارتش امریکا استوار است. بدین ترتیب بازداشت و مسئولیت در باره نقض حقوق آنها از وجهی بین‌المللی برخوردار است.

به علاوه، در ۲۰ مارچ ۲۰۰۸ شورای امنیت سازمان ملل ماموریت هیات یاری‌رسانی سازمان ملل در افغانستان (UNAMA) را تمدید کرد و از جمله به آن وظیفه داد که «به تحقق کامل آزادی‌های اساسی و مفاد حقوق بشری قانون افغانستان و پیمان‌هایی که دولت افغانستان عضوشان است یاری برساند.» علاوه بر آن، قطعنامه‌ی ۱۸۰۶ (۲۰۰۸) بر اهمیت «تسریع در ایجاد یک نظام قضایی عادلانه و شفاف، تقویت حاکمیت قانون در سراسر کشور» تاکید می‌کند و «در این چارچوب اهمیت پیش‌رفت بیش‌تر در بازسازی و اصلاح بخش زندان‌ها در افغانستان به منظور بهبود در احترام به حاکمیت قانون و حقوق بشر در آن را مورد تاکید قرار می‌دهد.» شورای امنیت سازمان ملل اضافه کرد که «دولت افغانستان و جامعه‌ی بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی را فرامی‌خواند»

تا «پیمان افغانستان»^۵ را، که معیارها و مهلت‌هایی برای پیش‌رفت در وضعیت حاکمیت قانون تعیین کرده، به مرحله‌ی اجرا بگذارند.

پیرو این قطعنامه، سازمان ملل و نیز جامعه‌ی بین‌المللی به‌طور کلی باید ترتیبی بدهند که افغانستان بتواند حاکمیت قانون و موازین حقوق بشر را کاملاً تحقق ببخشد و محاکمه‌های عادلانه و منصفانه تدارک ببیند.

توصیه‌هایی به دولت‌های افغانستان، امریکا، و سازمان ملل به دولت افغانستان

- در پرونده‌های زندانیان باقی‌مانده در ANDF بدون تاخیر بازنگری و فوراً به آنها تفهیم اتهام یا آنها را آزاد کنید.

نقض حقوق بشر در زندان‌های بگرام و پل‌چرخی

- در مورد زندانیانی که به آنها تفهیم اتهام خواهد شد، آنها را از اتهام‌ها و حق داشتن وکیل مطلع کنید.
- اطمینان حاصل کنید که هر زندانی که درخواست وکیل می‌کند، وکیلی در اختیار داشته باشد، و به آنها کمک مالی و تدارکاتی کنید تا زندانیان واقعا بتوانند از وکیل استفاده کنند.
- محاکمه‌ها را در مدت زمان معقولی پس از تفهیم اتهام شروع کنید.
- شواهد و ادله‌ی کسب‌شده از طریق شکنجه و فشار، از جمله ادله و شواهد عرضه‌شده به وسیله‌ی ارتش امریکا را نپذیرید.

به دولت امریکا

- شرط بازداشت زندانیان در ANDF و/یا پیگرد جنایی آنها را که برای آزادی آنها از گوانتانامو و بگرام الزامی است، حذف کنید.
- رویه‌ی دولت پیشین را که محاکمه‌های ناعادلانه را از طریق عرضه‌ی ادله‌ی مخدوش تسهیل می‌کرد، ادامه ندهید.
- در باره‌ی مشارکت امریکا در بازداشت و دادرسی زندانیان ANDF، اطلاعات علنی و شفاف ارائه کنید.
- در همکاری با نظام قضایی و جزایی افغانستان، بالاترین موازین حاکمیت قانون و حقوق بشر را رعایت کنید.

به سازمان ملل

- برای اطمینان از انصاف و شفافیت در بخش زندان‌ها و نظام قضایی افغانستان، اختیارات UNAMA را به مرحله‌ی اجرا و انجام در آورید. شروع این کار با درخواست دسترسی به زندانیان در ANDF و پرسش سوال‌های زیر از دولت افغانستان است. دادن پاسخ به این سوال‌ها مقدر است و باید بدون تاخیر انجام شود.
- نام، ملیت، محل قبلی بازداشت و تاریخ انتقال تمام زندانیان به ANDF چیست؟
- چند نفر تفهیم اتهام و چند نفر محاکمه شده‌اند؟ نتیجه‌ی محاکمه‌ها چه بوده است؟

- آیا دادگاه‌های محلی کابل هم‌چنان در پرونده‌های ANDF صلاحیت قضایی خواهند داشت یا برنامه‌هایی در دست است که صلاحیت آنها هم‌چون گذشته به یک دادگاه ویژه‌ی امنیت ملی محول شود؟
- آیا محاکمه‌ها ادامه دارد؟
- ترکیب و اختیارات کمیسیون ریاست جمهوری چیست؟
- آیا ادله‌ی کسب‌شده از طریق شکنجه و فشار برای متهم و محکوم کردن زندانیان ANDF به کار گرفته شده است؟ چگونه تعیین می‌کنید که ادله‌ی عرضه‌شده به وسیله‌ی ارتش امریکا از طریق شکنجه یا فشار کسب نشده است؟
- آیا در حال حاضر برنامه یا تلاشی برای ارائه‌ی منابع بیش‌تر برای دفاع از زندانیان ANDF در جریان است؟ چه تعداد و کیل در حال حاضر وجود دارند؟
- نقش امریکا در عملیات جاری در ANDF و در پیگردِ زندانیان ANDF چیست؟

زندان بگرام بدتر از گوانتانامو^۱

مقاله‌ی حاضر در ۳ بخش گزیده‌هایی از مطلبی را در بر می‌گیرد که در « فاروم پندار» منتشر شده است. بخش اول آن فاقد نام نویسنده و منبع است. بخش دوم نوشته‌ی کلایو استفورد اسمیت (Clive Stafford Smith)، وکیل حقوق بشری انگلیسی است که وکالت در حدود ۱۳۰ نفر از زندانیان گوانتانامو را به عهده داشته است. او مدیر حقوقی سازمان حقوق بشری ریپریو (Reprieve) است که ضد مجازات اعدام در سراسر جهان مبارزه می‌کند. بخش سوم گزیده‌ئی از گزارش تحقیقی بی‌بی‌سی در باره‌ی زندان بگرام را در بر می‌گیرد.

در حالی که میلیون‌ها نفر به این مسئله فکر می‌کنند که دولت بوش موضوع بسته شدن زندان گوانتانامو را به دولت اوپاما سپرده است و احتمالاً این زندان بحث برانگیز تعطیل می‌شود اما عده اندکی از این موضوع آگاه هستند که رئیس جمهور جدید امریکا با تنگنایی مشابه زندان گوانتانامو اما بسیار دورتر از این زندان روبرو است. این چالش پیش روی باراک اوپاما به عنوان «گوانتاناموی دیگر» شناخته شده و زندان نظامی تحت کنترل امریکا در پایگاه هوایی بگرام در نزدیکی کابل است؛ زندانی که حدود ۷۰۰-۶۰۰ تن در آن در حبس به سر می‌برند.

پس از سقوط دولت طالبان در سال ۲۰۰۱، ارتش امریکا این زندان را به عنوان مکانی موقت ایجاد کرد این در حالی است که هم اکنون بیش از ۳ برابر زندانیان زندان گوانتانامو در این مکان زندانی هستند.

در سال ۲۰۰۵ و به دنبال کشته شدن، شکنجه و ناپدید شدن یک سری از زندانیان در این زندان، امریکا با این موضوع موافقت کرد که مسئولیت این زندان را به دولت افغانستان واگذار کند اما این اتفاق روی نداد و زندان بگرام هنوز هم تحت کنترل ارتش امریکاست.

در یکی از گزارش‌های محرمانه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، از سوءرفتارها با زندانیان در این زندان به شدت انتقاد شده است. در این گزارش به شمار زیاد زندانیان، شرایط نامساعد زندان، عدم ارائه دلایل محکمه‌پسند برای زندانی

1. <http://pendar.forums1.net/forum-f15/topic-t1539.htm>

کردن افراد، زندانی شدن افراد در سلول‌های بسیار نامناسب و سوءرفتارها با زندانیان که نقض کنوانسیون‌های ژنو به شمار می‌رود، اشاره شده است.

صلیب سرخ همچنین اعلام کرده که بعضی از این زندانیان حتی بدون اتهام و داشتن وکیل بیش از پنج سال است که در این زندان به سر می‌برند.

یک سری از این زندانیان هفته‌ها و یا حتی ماه‌ها ممنوع الملاقات بوده‌اند و از دید بازرسان زندان‌ها مخفی نگه داشته شده‌اند.

هینا شمسی از اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی امریکا می‌گوید: به نظر می‌رسد زندان بگرام اگر بدتر از زندان گوانتانامو نباشد چیزی شبیه این زندان است.

وی معتقد است: اگر امریکا می‌خواهد بار دیگر وجهه‌اش، که پیشتر به خاطر زندان گوانتانامو و ابوغریب خدشه دار شد، مخدوش نشود لازم است از کنگره و دولت بوش تحقیقات انجام شود.

زندان بگرام همانند گوانتانامو با هدف زندانی کردن مظنونان فعالیت‌های تروریستی طی جنگ علیه تروریسم با کنترل کامل ارتش امریکا و بدون دسترسی و نظارت دادگاه‌های امریکا ایجاد شده است.

در گزارش صلیب سرخ آمده است که بر خلاف آنچه گفته می‌شد بگرام همانند گوانتانامو یک زندان همیشه‌گی است نه موقتی.

هزاران فرد از سراسر جهان توسط ارتش امریکا به این زندان منتقل شده‌اند و تقریباً ۷۰۰ تن نیز هم اکنون در این زندان در حبس به سر می‌برند.

نکته مهم این است که زندان گوانتانامو سرو صدای زیادی در مجامع بین‌المللی کرده و امریکا برای تعطیلی آن تحت فشار است، اما تعداد اندکی در جهان از شرایط وخیم زندان بگرام باخبر هستند.

وکلای چهار تن از زندانیان- دو یمنی، دو تونسی و یک افغان- اعلام کرده‌اند که هیچ کدام از این افراد طی درگیری با نیروهای امریکایی یا ائتلاف در افغانستان یا کمک مستقیم به گروه‌های تروریستی دستگیر نشده‌اند.

بگرام نسخه‌ی جدیدی از گوانتانامو

در مقاله‌ی که در روزنامه‌ی گاردین انگلستان (۲۴ جون ۲۰۰۹)^۲ منتشر شده، کلایو استفورد اسمیت، وکیل برجسته حقوق بشری، نوشته است:

افشاگری بی.بی.سی در باره سوء رفتار با زندانیان محبوس شده در زندان بگرام در افغانستان که تحت کنترل امریکا قرار دارد جدیدترین افشاگری در باره سوء رفتار با زندانیان در زندان‌های امریکایی در نقاط مختلف جهان است.

آقای اوباما پیش از این اعلام کرده بود دوره چنین مسائلی به پایان رسیده است اما متأسفانه دولت آقای اوباما نیز با اتخاذ راه کارهایی مشابه دولت سابق امریکا قصد دارد حقایق را از جهانیان مخفی کند. یک قاضی فدرال امریکا در ماه آوریل (فروردین) سال جاری در حکمی خواستار برخورداری زندانیان بگرام از حق دسترسی به وکیل و محاکمه در دادگاه شده بود اما دولت آقای اوباما با این تقاضا مخالفت کرد و نسبت به این رای دادگاه تقاضای فرجام خواهی کرد.

امریکا هم اکنون در حال ساخت زندان جدیدی در بگرام با هزینه‌ی ای بالغ بر ۵۰ میلیون دالر است که می‌تواند علاوه بر ۶۰۰ زندانی محبوس در زندان کنونی هزار زندانی جدید را نیز در خود جای دهد. بسیاری از ۶۰۰ زندانی موجود در بگرام در کشورهای دیگر دستگیر شده و سپس به افغانستان منتقل شده‌اند.

شاهد این حقیقت نیز اظهارات جان هاتون وزیر دفاع سابق انگلیس در ماه فوریه سال جاری است که تأیید کرده بود نیروهای انگلیسی در سال ۲۰۰۴ دو تبعه‌ی پاکستانی را در عراق دستگیر کرده و سپس آنها را به نیروهای امریکایی تحویل دادند. بنابراین به گزارش بی.بی.سی این دو تبعه پاکستانی پس از تحویل به امریکاییان به زندان بگرام منتقل شده و برای مدت ۵ سال هدف سوء رفتار و ضرب و شتم قرار گرفته‌اند.

آقای هاتون در یک گزارش خود به پارلمان تأکید کرد این افراد تحت شرایطی انسانی و امن و با حفظ تمامی ضوابط بین‌المللی نگهداری می‌شوند. اما به نظر می‌رسد پس از هشت سال ریاست جمهوری جورج بوش ضوابط بین‌المللی شامل ضرب و شتم زندانیان و محروم کردن آنها از کلیه حقوق قانونی اولیه‌شان می‌شود.

بگرام برادر شیطنی گوانتانامو است و با توجه به این که حتی تونی بلر نخست وزیر

2. <http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2009/jun/24/bagram-afghanistan-prison-abuse>

سابق انگلیس نیز سرانجام گوانتانامو را محکوم کرد هنوز مشخص نیست دولت آقای گوردون براون در انگلیس چه زمانی زندانبگرام را محکوم خواهد کرد.

گزارش تحقیقی بی بی سی در باره زندانبگرام

گزیده‌ئی از گزارش بی بی سی (۲۴ جون ۲۰۰۹)^۳: مظنونی که بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ در پایگاه هوایی بگرام زندانی شده بودند با روش‌های مختلف نظیر کتک زدن، محرومیت از خواب به مدت طولانی، تهدید با سلاح و سگ، قراردادن در معرض سرما و گرمای شدید، برهنه کردن مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار گرفته‌اند.

خبرنگاران بی بی سی طی دو ماه با ۲۷ زندانی سابق پایگاه بگرام بطور جداگانه مصاحبه کرده‌اند که ۲۵ نفر از آنان وقوع شکنجه و بدرفتاری با مظنونان بازداشت شده را تایید کرده‌اند. تمامی این زندانیان به اتهام عضویت و یا حمایت از القاعده و طالبان بازداشت شده بودند ولی هیچ کدام رسماً و در دادگاه متهم نشدند و هیچ یک نیز مورد محاکمه قرار نگرفتند.

وزارت دفاع امریکا اتهامات مطرح شده در این گزارش را رد کرده و مدعی شده است که ماموران امریکایی با مظنونان بازداشت شده بطور انسانی رفتار کرده‌اند.

یکی از زندانیان سابق در پایگاه بگرام که به نام دکتر خندان شناخته می‌شود، گفته است که ماموران امریکایی رفتارهایی با زندانیان داشتند که افراد معمولی با حیوانات نیز این رفتارها را انجام نمی‌دهند. ریختن آب یخ بر بدن زندانیان در زمستان و ریختن آب داغ در تابستان، انداختن سگ‌های وحشی به جان زندانیان و نشانه رفتن سر زندانیان با سلاح گرم و تهدید آنان به مرگ از جمله این شکنجه‌ها بود.

وی افزود: امریکایی‌ها همچنین داروهایی را به خورد زندانیان می‌دادند که مانع خواب آنان می‌شد و سپس آنان را مورد بازجویی قرار می‌دادند.

پایگاه هوایی بگرام طی هشت سال گذشته هزاران زندانی مظنون به دخالت در فعالیت‌های تروریستی را در خود جای داده است. برخی از این زندانیان از کشورهای دیگر به ویژه پاکستان به این زندان منتقل شده بودند و حداقل دو تبعه انگلیس نیز در این زندان بازداشت بوده‌اند.

3. http://news.bbc.co.uk/2/hi/south_asia/8116046.stm

جایگاه حقوق بشر و نقش ناتو در چارچوب

«جنگ با ترور»^۱

دیک مارتی، سناتور

بازداشت‌های مخفی در کشورهای عضو شورای اروپا (الف) تضمین عملیات سری خارج از کشور سیا بر پایه‌ی ناتو

Senator Dick Marty

دکتر در حقوق، سیاست‌مدار سوییسی از حزب دمکراتیک آزاد، از سال ۱۹۹۵ عضو شورای ایالت‌های سویس، از سال ۱۹۹۸ عضو مجمع پارلمانی شورای اروپا، دادستان سابق ایالتی

گوین سیمپسون (Gavin Simpson)، پژوهشگر ارشد موسسه‌ی «پژوهش یک جهان» در نیویورک در زمینه‌ی حقوق بشر و همکار سناتور مارتی در تهیه‌ی گزارش‌های مربوط به بازداشت‌ها و انتقال‌های مخفی به کمک کشورهای عضو شورای اروپا

• با صدور یک مجوز فوق‌العاده برای عملیات پنهانی سیا از طریق فرمان ریاست جمهوری، دولت بوش نیمه‌ی اول چارچوب لازم عملیاتی را در اختیار سیا قرار داد تا «جنگ جهانی علیه ترور» را هدایت کند.

• نیمه‌ی دوم، یافتن امکان ترکیب عناصری از سیاست‌های ملی امریکا با یک رهیافت بین‌المللی و بین‌دولت‌ها بود.

• به گفته‌ی منابع ما، سیا نمی‌توانست بدون اطلاع صریح متحدان امریکا، به ویژه متحدان اروپایی، به سادگی در

۱ مطلب حاضر گزیده‌ی از گزارش ۲۰۰۷ سناتور دیک مارتی (سویس) برای مجمع پارلمانی شورای اروپا با عنوان «بازداشت‌های پنهانی و انتقال غیرقانونی بازداشتیان با مشارکت کشورهای عضو شورای اروپا: گزارش دوم» (۱۱، rev. ۱۱۳۰۲ CoE Doc. ۲۰۰۷، صص ۲۳ - ۱۶) است، که گوین سیمپسون با عنوان بالا در کنفرانس ناتو ۶۰/۶۰ در اول آوریل ۲۰۰۹ در استراسبورگ ارائه کرد.

The Place of Human Rights and the Role of NATO in the Context of the "War on Terror", USE OF A NATO FRAMEWORK FOR RENDITIONS AND SECRET DETENTIONS OPERATIONS IN THE WAR ON TERROR, Gavin Simpson, Human rights lawyer and investigator with One World Research, New York

برای متن کامل گزارش سناتور مارتی به زبان انگلیسی نگاه کنید به:

<http://209.85.129.132/search?q=cache:kRThxA4NyJlJ:assembly.coe.int/Mainf.asp%3Flink%3D/Documents/WorkingDocs/Doc07/EDOC11302.htm+CoE+Doc.+11302+rev&cd=1&hl=en&ct=clnk&gl=de>

عملیات پنهانی حساس برای برچیدن شبکه‌های تروریستی و کشتن، اسارت یا بازداشت اعضای آنها در خارج اقدام کند. برعکس، سیا برای تامین مجوزهای گسترده و حمایت مستحکم از متحدان خارجی و سازمان‌های اطلاعاتی آنها به دولت امریکا اتکا کرد.

• نیاز به مجوزها از تاکید زیاد سیا بر عملیات شبه‌نظامی مرکز ضدتروریسم آن ناشی می‌شد. در نتیجه، دولت امریکا باید به جای اتکا به شبکه‌های موجود فعالیت سیا طرف چند دهه‌ی قبل، خواستار امکان مشارکت خارجی بین دولت‌ها به همراه اجزاء توسعه‌یافته‌ی نظامی می‌شد.

• یکی از مسئولان بالاتر به سیا به ما گفت که مسئولان دولتی طوری وارد مذاکرات چندجانبه شدند که گویی «می‌خواهند مقام سیا را به یک ابرآژانس نظامی - غیرنظامی ارتقا دهند.»

• در مورد حفاظت، دولت امریکا بر بالاترین سطح امنیت جسمانی برای پرسنل خود و نیز پنهان‌کاری و حفاظت اطلاعات در طی عملیات سیا در کشورهای دیگر اصرار می‌ورزید.

• سیاست اعلام‌شده‌ی دولت امریکا به عمد چارچوبی ایجاد کرده که به آن امکان پرهیز از هرگونه پاسخ‌گویی را بدهد. به ما گفته شده که دولت امریکا کوشید فعالیت‌های سیا و سازمان‌های اطلاعاتی همکارش را از کنترل‌های دموکراتیک متعارف در کشورهای محل عملیات «محافظت» کند.

• امریکایی‌ها در تماس با متحدان بین‌المللی خود بر چندین حق ویژه اصرار ورزیدند: فقط مسئولان امریکایی همکاران خود را انتخاب کنند؛ فقط سیاست‌های امریکا شرایط دقیق رابطه را تعریف کند؛ و فقط تفسیر امریکا از قانون جاری (از جمله این که آن قانون به‌جا است یا خیر) بر فعالیت‌های آن در خارج معتبر است.

• بر اساس تحقیقات من که منابع متعددی در بخش‌های دولتی و اطلاعاتی چندین کشور تایید کرده‌اند، می‌توان گفت که امکان فراهم کردن نیازهای اساسی عملیاتی سیا در سطح چندجانبه در چارچوب ناتو پرورش یافت.

ب) استناد به ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی

• باید به یاد آورد که امریکا در زمانی بی‌سابقه در تاریخ به جامعه‌ی بین‌المللی روی آورد. [پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱] احساسات جهانی در این اعتقاد تبلور یافت که باید از

امریکا در کوشش‌های ضد تروریستی‌اش، از جمله به کارگیری نیروی نظامی، در سطح بین‌المللی قویا پشتیبانی کرد.

• این اعتقاد در درون ناتو قوی‌تر از همه‌جا بود. در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، ناتو برای اولین بار در تاریخ ۵۲ ساله‌اش به اصل دفاع مشترک بر اساس ماده‌ی ۵ پیمان آتلانتیک شمالی استناد کرد. در ابتدا این استناد موقت بود چون با یک عبارت شرطی شروع می‌شد:

«اگر مشخص شود که این حمله از خارج علیه امریکا انجام شده، به عنوان اقدامی زیر پوشش ماده‌ی ۵ پیمان واشنگتن تلقی خواهد شد.»

• در هفته‌های بعد، چندتن از مسئولان ارشد دولت بوش «چندین گزارش محرمانه به اعضای ناتو ارائه کردند که نشان می‌داد القاعده حمله‌ها را تدارک دیده و به اجرا گذاشته است.» یکی از معاونان دبیرکل ناتو در آن زمان می‌گوید:

«من دو هفته پس از استناد ناتو به ماده‌ی ۵ در جلسه‌ی شورای آن حاضر بودم که معاون وزیر دفاع پل ولفوویتز نظریه‌ی پسا ۱۱ سپتامبرش را طرح کرد، به این معنا که محتوای ماموریت ائتلاف را تعیین می‌کند. به نظر من این یک اشتباه اساسی در باره‌ی ماهیت [ناتو] بود و اهمیت همبستگی استراتژیک را کم ارزش می‌کرد.»

• گزارش‌های امریکا تاثیر دلخواه را گذاشت و منجر به برداشتن عبارت شرطی از اطلاعیه‌ی اولیه شد. در ۲ اکتبر ۲۰۰۱، ناتو متفق‌القول اظهار کرد که حمله‌های ۱۱ سپتامبر از خارج علیه امریکا انجام شده و بنابراین ماده‌ی ۵ را فعال کرد.

• اقدامات مشترک در چارچوب یک مداخله‌ی نظامی در افغانستان مورد پیش‌بینی بود و آن‌طور که در یک تحقیق ذکر شده، «بسیاری از اعضای ناتو امیدوار بودند که در نتیجه‌ی استناد به ماده‌ی ۵، امریکا هر اقدام نظامی علیه القاعده را تحت پرچم ناتو انجام دهد.»

• در حقیقت، پشتیبانی ناتو نه پیامد حتمی استناد به ماده‌ی ۵ بود، نه چیزی که دولت امریکا می‌خواست. یافته‌ی من در باره‌ی عملیات سری سیا در چارچوب ناتو دقیقاً بر همین نکته استوار است.

• استناد به ماده‌ی ۵ می‌توانست پایه‌ی انجام حمله‌های نظامی متعارف در عملیات مشترک ناتو باشد. به جای آن، به پایه‌ئی تبدیل شد که امریکا بر مبنایش مجوزها و حمایت‌های لازم برای اقدام سری سیا در «جنگ با ترور» را کسب کرد.

ج - مجوزهای ناتو برای عملیات امریکا در «جنگ با ترور»

- پس از جلسه‌ی ناتو در ۴ اکتبر، دبیرکل آن لُرد رابرتسون اعلام کرد که متفقین به درخواست امریکا بر هشت اقدام توافق کرده‌اند:
- تقویت همکاری و شراکت در اطلاعات کسب شده، هم به صورت دوجانبه و هم در چارچوب ناتو در باره‌ی خطر تروریسم
- کمک به کشورهایی که در معرض تهدید بیشتر تروریستی قرار دارند
- تامین امنیت اضافی برای امریکا و دیگر متفقین در منطقه‌ی ناتو
- جایگزین کردن امکانات متفقین در منطقه‌ی مسئولیت ناتو
- اعطای بدون استثنای اجازه به هواپیماهای امریکا و دیگر متفقین برای پروازهای نظامی مربوط به عملیات ضد تروریسم در حریم هوایی
- تامین دسترسی به بندرها و فرودگاه‌های نظامی در منطقه‌ی ناتو برای عملیات ضد تروریسم
- اعزام بخش‌هایی از نیروی هشدار سریع هوانیروز ناتو به شرق مدیترانه، در صورت درخواست
- اعزام بخش‌هایی از نیروی هشدار سریع هوانیروز ناتو برای حمایت از عملیات ضد تروریسم، در صورت درخواست
- اولین معیار فوق‌العاده بودن این اقدامات ماهیت تکوین آنهاست. یکی از مسئولان ارشد سابق ناتو می‌گوید: «برخلاف بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی، مسئولیت نوشتن اسناد و قطعنامه‌ها در ناتو به عهده‌ی کارکنان بین‌المللی آن است.» با وجود این، همان‌طور که لُرد رابرتسون گفت: «این اقدامات به درخواست امریکا تصویب شد.»
- دوم و مهمتر از همه، این نکات به معنای موافقتنامه‌ی انجام عملیات مشترک در دفاع از خود نیست. درست مثل کاری که رئیس‌جمهور بوش در ۱۷ سپتامبر انجام داد، متحدان ناتو نیز در ۴ اکتبر بدون یک متن کتبی به سیا اختیار دادند «جنگ با ترور» خود را پیش ببرد.
- مسئولان شورای اروپا چند بار کوشیدند یک نسخه از توافقنامه‌ی ۴ اکتبر را از بخش خدمات حقوقی ناتو دریافت کنند. مشاور حقوقی ناتو، آقای بالدوین دو ویدتز توضیح داد:

«درخواست شما به یک سند رسمی که دولت‌های عضو امضا کرده باشند مربوط نیست، بلکه به یک تصمیم داخلی مربوط است که دبیرخانه‌ی بین‌المللی در یک برگ تصمیم مربوطه برای بازتاب تصمیم‌های اتخاذ شده به وسیله‌ی شورا در آن تاریخ تنظیم کرده است.»

• اشاره روشن در اینجا به این معناست که سند عمومی بازتاب اقدامات مورد توافق متحدان ناتو نیست. نتیجه‌گیری من که منابع امریکایی من تایید کرده‌اند، این است که بخش‌های دیگری در مجوز مورخ ۴ اکتبر ۲۰۰۱ ناتو وجود داشته که مخفی باقی مانده است.

• سیا از مجوزهای بدون استثنای پرواز و دسترسی به فرودگاه‌های نظامی برای انجام عملیات سری در سراسر حریم هوایی و سرزمین چندین کشور خارجی بهره‌برداری کرد.

• «پروازهای نظامی» در مقوله‌ی «هوایماهای دولتی» قرار می‌گیرند.

• «هوایماهای دولتی» از همان مصونیتی برخوردارند که دولت امریکا سعی کرده بود برای هوایماهای سیا دریافت کند: «مقامات خارجی نمی‌توانند وارد آنها شوند، آنها را بگردند یا بازرسی کنند.» محدودیت معمول بر این هوایماها این است که آنها «بدون اجازه‌ی صریح کشور مربوطه، مجاز نیستند بر فراز یک کشور مستقل خارجی پرواز کنند.» اما با «مجوزهای بدون استثنای پرواز» در چارچوب ناتو از این محدودیت اجتناب شد.

• به همین ترتیب، امکان دسترسی به فرودگاه‌های نظامی برای عملیات ضدتروریزم، حق فرود آمدن در پایگاه‌های نظامی و فرودگاه‌های دو منظوره نظامی - غیرنظامی برای هوایماهای سیا را در چارچوب ناتو فراهم آورد.

• این تذکر به‌جا است که کشورهایی که با این مجوزها موافقت کردند بیش از کشورهای عضو ناتو و در مجموع ۴۰ کشور بودند. یک سال بعد دولت امریکا اعلام کرد: «تمام ۱۸ عضو ناتو و ۹ داوطلب عضویت حق بدون استثنای پرواز در حریم هوایی و دسترسی به بندرها و پایگاه‌ها را فراهم کردند.»

سیا، پروازهای «انتقال فوق العاده»، شکنجه و مسئولیت پذیری^۱

مقدمه

مانفرد نواک

Manfred Nowak

در حال حاضر گزارشگر سازمان ملل در باره شکنجه، وکیل حقوق بشری اتریشی، استاد حقوق اساسی و حقوق بشر در دانشگاه وین، قاضی اتاق حقوق بشر بوسنی و هرزگوین (۱۹۹۶ - ۲۰۰۳)

راهبرد اجرایی به رهبری امریکا برای مبارزه با تروریسم در ورای حاکمیت قانون و حداقل موازین بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه با توسل منظم به بازداشت خودسرانه، ناپدید شدن، شکنجه، انکار حق حضور در دادگاه و حداقل موازین محاکمه‌ی عادلانه، نقض حساب شده و فاحش حقوق بشر است و حتما می‌توان آن را جنایت علیه بشریت تلقی کرد. دیگر نمی‌توان تار عنکبوت جهانی بازداشت‌گاه‌های مخفی، اتاق‌های شکنجه و به اصطلاح پروازهای انتقال فوق العاده را که سازمان سیا با هواپیماهای دربست خصوصی به منظور دور زدن الزام‌های قانون هوانوردی بین‌المللی انجام داده، پنهان کرد.

در زمانی که باید ۶۰ سالگی بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر و دستاوردهای جنبش حقوق بشر در پیامد آن را جشن بگیریم، جهان خود را در یک بحران عمیق اخلاقی، سیاسی و حقوق بشری می‌یابد. اما بسیار ساده انگارانه خواهد بود که تنها دولت بوش را برای این واقعیت اندوهبار مقصر بدانیم. اگر پشتیبانی فعال و همکاری دولت‌های متعدد و سازمان‌های

۱- این مقاله شامل سه گزیده از کتابی به همین نام است که مرکز اروپایی حقوق بشر و قانون اساسی مستقر در برلین منتشر کرده است. برای مطالعه‌ی این کتاب به زبان انگلیسی نگاه کنید به:

http://www.ecchr.eu/home_en/articles/home.html?file=tl_files/Dokumente/ECCHR_Rendition_SecondEdition_online.pdf

اطلاعاتی در تمام مناطق جهان و از جمله اروپا در کار نبود، سیا نمی‌توانست در این کار موفق شود. در نتیجه‌ی پژوهش‌های گوناگون به وسیله‌ی شورای اروپا و اتحادیه‌ی اروپا هیچ تردیدی باقی نمانده که سیا حداقل در لهستان و رمانی دارای بازداشت‌گاه‌های سری بوده و اکثر دولت‌های اروپایی با میل و رغبت و آگاهی حریم هوایی و فرودگاه‌های خود را به روی پروازهای انتقال غیرقانونی باز گذاشته‌اند و در اعزام مظنونان به تروریزم به کشورهای مشهور به کاربرد شکنجه با سیا همکاری کرده‌اند.

امریکا و اروپا که زمانی در صف اول دفاع از حقوق بشر در سراسر جهان قرار داشتند، اینک در «جنگ با ترور» بخش اعظم اعتبار خود به عنوان مدافعان جهانی حقوق بشر را از دست داده‌اند. به علاوه، با کوتاهی از اصول مبارزه با تروریزم جهانی در چارچوب حقوق بین‌المللی بشردوستانه و حاکمیت قانون، دولت‌های غربی در حقیقت به دام تروریست‌هایی افتاده‌اند که قصد دارند از دورویی سیاست‌های حقوق بشری غربی انتقاد و آن را افشا کنند.

گذشته از این، این رویه سرمشقی کاملاً منفی با پیامدهای فاجعه‌بار به دولت‌های دیگر داده است. من بارها در کشورهای که به عنوان گزارشگر سازمان ملل در باره‌ی شکنجه دیدار می‌کردم، با یک سوال ساده روبرو شده‌ام: «چرا از ما انتقاد می‌کنید در حالی که حتی آمریکا رسماً از این رویه استفاده می‌کند؟ آیا شکنجه در مبارزه‌ی مشترک ما علیه شرّ تروریزم جهانی مشروع نیست؟»

هیچکس درک نمی‌کند چرا یک شهروند آلمانی (که سیا او را در مقدونیه ربود، غیرقانونی به افغانستان فرستاد، در آنجا تحت شکنجه قرار داد و بعد از این که اشتباه روشن شد به اروپا بازگرداند) باید از شکایت از دولت آمریکا در دادگاه و دریافت خسارت محروم بماند.

به همین ترتیب، یک شهروند کانادایی (که ماموران امریکایی در راه بازگشت به کانادا در طی توقف در نیویورک او را دستگیر و غیرقانونی به سوریه منتقل کردند تا به شدت تحت شکنجه قرار بگیرد و پس از روشن شدن اشتباه به کانادا برگردانند) با وجود دریافت ۱۰/۵ میلیون دلار کانادایی از دولت کانادا، چرا نباید هیچ غرامتی از دولت آمریکا دریافت کند، چون طرح مساله در دادگاه‌های آمریکا «سرار دولتی» را افشا می‌کند؟ چرا دونالد رامزفلد (که به عنوان وزیر دفاع آمریکا به صراحت دستور شکنجه‌ی مظنونان به تروریزم را در گوانتانامو، ابوغریب و دیگر بازداشت‌گاه‌های امریکایی داده است) نباید در آمریکا یا در یک کشور دیگر عضو کنوانسیون ضد

شکنجهی سازمان ملل در دادگاه حاضر شود؟

آیا ما موازین عدالتی متفاوتی را برای آگوستینو پینوشه اوگارتته، حسن هابره، چارلز تایلور، اسلوبودان میلوسویچ، جرج بوش یا دیک چینی به کار می‌بریم؟ آیا شکنجه زمانی که در شیلی، چاد، سیرا لئون، یوگسلاوی سابق به کار گرفته می‌شود، یا در امریکا و بازداشت‌گاه‌های آن در افغانستان، عراق و گوانتانامو (کوبا) مشاهده می‌شود، یک جنایت یکسان نیست؟

چاپ دوم این کتاب چند نمونه از موارد کاملاً مستند انتقال فوق‌العاده و جنایات مشابه را در «جنگ با ترور» به رهبری امریکا مورد تحلیل قرار می‌دهد. این موارد تنها قطره‌ئی از یک دریا هستند. آنها رنج عمیق انسانی، بی‌عدالتی و بی‌حرمتی باورنکردنی برای حاکمیت بین‌المللی قانون و حداقل موازین حقوق بشری را از سوی کسانی نشان می‌دهد که مسئول سازمان دهی و هدایت «جنگ با ترور» هستند.

عدالت و مسئولیت پذیری در اروپا - بحثی در باره‌ی راهبردها

ولفگانگ کالک

Wolfgang Kaleck

وکیل جنایی در برلین و یکی از موسسان و دبیر کل مرکز اروپایی حقوق بشر و قانون اساسی (ECCHR)؛ وکیل اصلی پرونده‌هایی مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی در شکایاتی که در آلمان از نظامیان آرژانتین به اتهام قتل و شکنجه و نیز از دونالد رامزفلد (وزیر دفاع وقت آمریکا) و دیگران به اتهام شکنجه اقامه شده است.

برخی از منتقدان می‌پرسند چرا باید منابع و تلاش‌ها را بر روی نقض حقوق بشر در چارچوب فعالیت‌های ضد تروریستی متمرکز کرد. تاکید آنها بر نقض شدید و فاحش حقوق بشر در سراسر جهان، مثل تجاوزهای دسته‌جمعی در جمهوری دموکراتیک کنگو و کشتارها در سودان است. چیزی که این منتقدان نادیده می‌گیرند، این است که هر

مورد از انتقال‌های فوق‌العاده به یک تراژدی شخصی از جمله لطمه‌ی جسمی و روحی و روانی به قربانی و خانواده‌ی او می‌انجامد. درد و بی‌عدالتی زمانی تشدید می‌شود که آنها از حق دادخواهی و کسب اطلاع در باره‌ی محل نگهداری قربانی منع می‌شوند. به علاوه، هر مورد انتقال فوق‌العاده باید به عنوان جنایتی علیه بشریت تلقی شود. این جنایت شامل شکنجه و ناپدیدشدن است که هر دو جنایت‌های بین‌المللی محسوب می‌شوند.

زمانی که پلیس‌های کلمبیایی و چینی مخالفان سیاسی را شکنجه می‌کردند و می‌کشتند، مشخص بود که حاکمیت قانون (شامل عزت انسانی و منع مطلق شکنجه) نقض شده است و اکثریت ملت‌های متمدن تردیدی در باره این مفاهیم ابراز نمی‌کردند. از سال ۲۰۰۱ به بعد، «جنگ با ترور» به تضعیف توافق عمومی بین‌المللی در این زمینه انجامیده است. امریکا، که یکی از مهمترین پشتیبانان حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی است، به ترتیبی روش‌مند موازین جهانی حقوق بشر را مورد حمله قرار داده و اقدامات خود را با ادعای تغییر مرزهای حاکمیت قانون توجیه کرده است. مثال‌های این تغییر عبارتند از: افزایش اختیارات اجرایی (رئیس‌جمهور)، کاهش حقوق بشر پذیرفته شده در سطح جهان در مورد جنگجویان دشمن و ارائه‌ی تعریف تازه‌ئی از شکنجه. این اقدام‌ها به کاهش قابل توجه حمایت از حقوق بشر و حقوق مدنی نه تنها در امریکا بلکه در سراسر جهان منجر شده است.

مبارزه با شکنجه به معنای اقدام قاطع علیه ترویج آن و اصرار بر مجازات مسئولان مستقیم شکنجه و نیز سازمان‌دهندگان آن است.

انتقال‌های فوق‌العاده، به عنوان سیستم تفویض روش‌های غیرقانونی بازجویی و شکنجه به خارج، بر مبارزه ضد شکنجه در سطح جهان تاثیر می‌گذارد. چندین کشور، که برخی از آنها خود را الگوهای دمکراسی و حاکمیت قانون می‌پندارند، در اطلاعاتی شریک و ذینفع هستند که پلیس و سازمان‌های امنیت در کشورهای مشهور به کاربرد شکنجه کسب کرده‌اند. از آنجا که بسیاری از این موارد در خاک اروپا رخ داده، دستیابی به یک رهیافت حقیقی اروپایی برای مقابله با سیستم انتقال‌های فوق‌العاده ضروری است.

اولین تحقیق‌ها به وسیله‌ی دادستانی در میلان، ایتالیا، روزنامه‌نگاران در مایورکا، اسپانیا، و نویسندگان نیویورک تایمز و نیویورکر انجام شد. دادستان سابق سویسی، دیک مارتی، تمام حقایق را در گزارش شورای اروپا در سال ۲۰۰۶ گردآوری کرد.

نتیجه‌گیری‌های او نشان می‌دهد که دولت‌های اروپایی از اراده‌ی سیاسی برای تحقیق در باره‌ی تمام حقایق و دست یافتن به نتیجه‌های سیاسی و حقوقی برخوردار نیستند.

واکنش‌های حقوقی به برنامه‌ی انتقال‌های فوق‌العاده

اولین هدف در پرونده‌هایی که متهمان در بازداشت غیرقانونی به سر برده‌اند، درخواست رسیدگی قضایی، محاکمه‌ی عادلانه و در اساس کسب آزادی بازداشتیان است. این هدف «بِتکار گوانتانامو»^۲ با هدایت مرکز حمایت از حقوق اساسی و سازمان‌هایی مانند «ریپریو»^۳ در انگلستان است. بیشتر فعالیت‌های حقوقی در خارج از اروپا، در امریکا، آفریقا و آسیا، انجام می‌شود. راهبردهای حقوقی خارج از اروپا در اینجا مورد بحث قرار نگرفته‌اند، گرچه بسیاری از اسناد حقوقی مذکور در اینجا با کوشش‌های جاری در مناطق دیگر مرتبط است. در اروپا چهار حیطه‌ی اصلی دادخواهی وجود دارد: ۱- آزادی اطلاعات؛ ۲- قانون کیفری؛ ۳- صلاحیت قضایی جهانی؛ ۴- حقوق مدنی.

۱- در حدود ۷۰ کشور جهان قوانین آزادی اطلاعات را تصویب کرده‌اند. از دیدگاه سیاست‌های آزادی اطلاعات، امریکا و کشورهای اروپای شرقی (به ویژه آلبانی، مقدونیه، لهستان و رمانی) در صف مقدم انتقال‌های فوق‌العاده قرار دارند. در امریکا قانون آزادی اطلاعات در ۱۹۶۶ تصویب شد. این گزارش به کوشش‌های پیگیر برای تصویب سیاست‌های آزادی اطلاعات مشابه در اروپای شرقی خواهد پرداخت. چند دعوا در آلبانی و مقدونیه طرح شده و دعوای دیگری نیز پس از کسب اطلاعات بیشتر در لهستان و رمانی طرح خواهد شد. سیاست‌های آزادی اطلاعات به افزایش آگاهی در باره موارد تعدی در تحویل و انتقال زندانیان کمک می‌کند و دادخواهی‌های کیفری یا حقوقی را تقویت می‌نماید.

۲- موارد انتقال فوق‌العاده جنایت بین‌المللی محسوب می‌شوند و دولت‌های درگیر از لحاظ حقوقی متعهد به تحقیق و در صورت درستی پیگرد آن جنایات هستند. دعوای کیفری متعددی اقامه شده است. تحقیقاتی در مادرید، میلان، مونیخ و نیز از تابستان ۲۰۰۸ در ورشو و ساریو در جریان است. اقدامات دیگری برای تحقیق در فرانسه و سویدن در دست اجرا است.

2. Guantanamo Initiative
3. Reprieve

دعوای کیفری باعث افزایش آگاهی در باره‌ی انتقال‌ها می‌شود. در این زمینه برخی موفقیت‌های حقوقی نیز به دست آمده است. برای اولین بار در اروپا، در پرونده‌ی نصر («بو عمر») در ایتالیا، ماموران سیا که در انتقال فوق العاده شرکت داشته‌اند غیابی در میلان محاکمه می‌شوند. در ایتالیا، و نیز در آلمان در پرونده‌ی خالد المصری، حکم بازداشت صادر شده است. روند دادخواهی با مانع برخورد کرده است، زیرا دولت‌های آلمان و ایتالیا از صدور درخواست استرداد متهمان از آمریکا سر باز زده‌اند. اما، ماموران سیا در صورت سفر به خارج از آمریکا با خطر دستگیری روبرو هستند. دادخواهی در این دو پرونده و نیز تحقیقات در اسپانیا اطلاعات مهمی را آشکار کرده که خود یک موفقیت است.

۳- در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶، دو شکایت کیفری بر اساس صلاحیت قضایی جهانی به دادستان فدرال آلمان تسلیم شد. در این شکایت‌ها از دادستان درخواست شد که تحقیقات و نهایتاً پیگرد کیفری علیه مسئولان عالی‌رتبه‌ی آمریکایی که در جنایت‌های جنگی مشارکت و اجازه‌ی ارتکاب آنها، از جمله پروازهای انتقال سیا در چارچوب «جنگ با ترور»، را صادر کرده‌اند به جریان بیافتد.

بر اساس این شکایت‌ها، مسئولان عالی‌رتبه‌ی آمریکا مثل وزیر دفاع سابق دونالد رامزفلد، رئیس سابق سیا جرج تنت و دیگر متهمان نام‌برده در جنایت علیه تعدادی از بازداشتیان در عراق، افغانستان و زندان گوانتانامو دارای مسئولیت کیفری فردی هستند. در این دعوها مشخص است که به عنوان آخرین راه حل می‌توان به شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی دست زد، گرچه باید در انتظار برخورد با موانع سیاسی هم بود.

در عراق یا در کشورهای دیگری که «انتقال‌های فوق العاده» صورت گرفته، دادگاه‌های بین‌المللی وجود ندارند که اختیار تحقیقات درباره‌ی مسئولان آمریکایی یا پیگرد قضایی آنها را داشته باشند. آمریکا از پیوستن به دادگاه بین‌المللی جنایی خودداری و بنابراین امکان پیگیری در این حیطه را منتفی کرده است. دادگاه‌های عراقی اختیار پیگرد ندارند. آمریکا حاضر نشده مسئولیت افراد عالی‌رتبه را مورد تحقیق قرار دهد. دادگاه‌های آلمان به آخرین امکان برای پایان دادن به مصونیت و دادخواهی برای قربانیان تعدی و شکنجه در طی بازداشت در آمریکا تبدیل شده‌اند.

شکایت در آلمان علیه مسئولان امریکایی توجه فراوان عمومی را جلب کرد. سازمان‌های غیردولتی محلی و بین‌المللی متعدد و افراد از شکایت پشتیبانی کردند.

این دعاوا تا حدودی از سایر دعوای مربوط به انتقال‌ها متفاوت است. به جای اشاره‌ی صرف به شخص ربه‌ده شده، دعاوا مستقیماً کل سیاست و عملکرد دولت‌ها در زمینه‌ی بازداشت و ایجاد سیستم کسب اطلاع از طریق شکنجه را به چالش می‌گیرد. شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی راه‌کار مهمی برای محکومیت در جنایت‌های جنگی است.

صلاحیت قضایی جهانی در پرونده‌ی پروازهای سیا در اسپانیا نیز مورد استناد قرار گرفته است.

۴ - دو دعوای حقوقی از اهمیت اساسی برخوردار هستند: اولی از طرف مُراد کورناز، خالد المصری و ماهر اهرار علیه رامزفلد، آشکرافت و دیگر مسئولان بالارته‌ی امریکایی؛ و دومی علیه شرکت هواپیمایی جپسن دیتاپلن.^۴ در هر دو دعاوا راه‌های متفاوت به چالش کشیدن نقض حقوق بشر در چارچوب «جنگ با ترور» به کار گرفته شده است. دادخواهی حقوقی در دادگاه‌های امریکا یکی از پیامدهای بالقوه‌ی همکاری با اقدامات غیرقانونی بوده است. این دعوای می‌توانند افراد و شرکت‌ها را از همکاری با ماموران سیا به خاطر منافع مالی منصرف کنند.

مدافعان حقوق بشر مسلماً روش‌های حقوقی دیگری نیز در اختیار دارند که می‌توان در دعوای مربوط به انتقال‌های فوق‌العاده به کار گرفت. امکانات منطقه‌ی مانند دادگاه اروپایی حقوق بشر و کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و حقوق مردم در آینده اهمیت بیشتری پیدا خواهند کرد.

در این بحث نباید موانع حقوقی و عملی پیش‌روی قربانیان، خانواده‌ها، وکلا و سازمان‌های حقوق بشری را فراموش کرد. در مورد امنیت فراملی و مسایل جنگ، قانون ظاهراً راه‌کار ضعیف‌تری از راه حل سیاسی است. سیاست‌های پنهان-کاری و قانون‌های مربوطه، تقریباً در تمام موارد باعث فقدان شدید اطلاعاتی شده‌اند. موانع زیادی بر سر راه دسترسی به قربانیانی وجود دارد که هنوز در بازداشت به سر می‌برند. سیستم‌های متفاوت قضایی نیز مشکل دیگری را پیش می‌آورند، چون قانون‌های محلی در بسیاری

4. Jeppesen Dataplan

از کشورها اجازه پیگرد قضایی جنایت‌های ضد حقوق بشر را نمی‌دهند. در مورد این گونه جنایت‌ها، تحقیقات تمام عیار در باره‌ی پیچیدگی جنایت مناسب‌تر است. موانع سیاسی در هر کشوری وجود دارد. در ایتالیا و آلمان، که قاضی‌ها و دادستان‌ها به‌طور جدی تحقیق و نهایتاً حکم بازداشتِ ماموران سیا را صادر کردند، هر دو دولت دعوای باره تعلیق درآوردند و چندین بار باعث تاخیر در کار قضات شدند. در هر دو کشور، برای تعیین قانونی بودن مداخله‌ی دولت، باید به دادگاه‌های قانون اساسی و اداری مراجعه می‌شد.

در حال حاضر یک جنبش جهانی حقوق بشر با اقدامات جهانی ضد تروریسم مقابله می‌کند. این رهیافت جهانی مزیتی تازه است که قدرت آن در گردهمایی وکلای اروپایی، آلمانی، امریکایی، مقدونیایی و آلبانیایی فعال در پرونده‌ی مصری در جون ۲۰۰۸ در برلین مشاهده شد.

«تار عنکبوت جهانی» عناصر تمامیت‌خواهی^۵ در بردارد، زیرا هم مخفی است و هم پنهان. این تار عنکبوت می‌کوشد برنامه‌ی انتقال‌های فوق العاده را پنهان و مصونیت و رهایی از مجازات را تضمین کند. تلاش‌های به نفع بازداشتیان گوانتانامو نشان می‌دهد که قوانین موجود محلی و بین‌المللی می‌توانند حداقل موازین لازم برای حمایت از افراد را ارائه کنند. تلاش‌های عناصر فراملی در خدمت پشتیبانی از اجرای اصول بنیادی از جمله منع مطلق شکنجه قرار می‌گیرد. مبارزه ضد شکنجه یک مبارزه مداوم است؛ مبارزه‌ی جهانی، اجتماعی و حقوقی است که باید قانون‌های تازه، روش‌ها و راهبردهای نو برای اجرای قانون‌های موجود را در بر بگیرد.

ریاست جمهوری باراک اُاباما مسلماً به ختم برخی از رسواترین رویه‌ها در «جنگ با ترور» و تحقیق در باره‌ی اقدامات انجام شده در هشت سال گذشته خواهد انجامید. اما مبارزه به خاطر حقیقت و عدالت و برقراری احترام برای حقوق بشر و حاکمیت قانون بسیار مهمتر از آن است که تنها در دست دولت باقی بماند. در عین حال که پایان دادن به شکنجه در گوانتانامو و آزادی تمام زندانیانی که در محاکمه‌ی عادلانه محکوم نمی‌شوند مهم است، چندین گوانتانامو و بازداشتیان متعددی در سراسر جهان وجود دارند.

5. totalitarianism

برنامه‌ی انتقال‌های فوق‌العاده و بازداشت مخفی: گذشته و آینده مارگارت سترتوایت

Margaret Satterthwaite

مدیر مرکز حقوق بشر و عدالت جهانی در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه نیویورک، استاد حقوق بشر بین‌المللی

آینده‌ی انتقال‌های فوق‌العاده و بازداشت‌های مخفی چگونه است؟ سازمان‌های حقوق بشری و حقوق مدنی در آمریکا و خارج توصیه‌هایی در باره‌ی سیاست ضد تروریسم در اختیار رئیس‌جمهور جدید قرار داده‌اند؛ اکثریت بزرگی از آنها از رئیس‌جمهور خواسته‌اند به انتقال‌های فوق‌العاده پایان دهد.

در واقع، اکنون اکثر سیاست‌گذاران و مفسران و کارشناسان امنیت ملی توافق دارند که انتقال مظنونان به تروریسم به کشورهای بی‌رحمانه‌ی که آنها را در خطر جدی شکنجه قرار می‌دهد، غیرقانونی، اخلاقاً اشتباه و دارای نتیجه‌ی منفی یا ترکیبی از هر سه است.

مواردی که هنوز در باره‌ی آنها بحث ادامه دارد سه موضوع عمده را در بر می‌گیرند: الف) آیا اشتباه است که یک مظنون به تروریسم را به کشوری منتقل کنیم که احتمالاً در معرض رفتار بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز قرار خواهد داشت، اما شکنجه نخواهد شد؟ ب) آیا وعده‌های غیررسمی و اطمینان‌های دیپلماتیک یک کشور گیرنده، قانوناً برای منتفی کردن خطر شکنجه کافی است؟ ج) آیا در مواردی که در مورد خطر شکنجه یا رفتار بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز نگرانی وجود ندارد، محدودیت‌های قانونی، اخلاقی یا سیاستی برای انتقال وجود دارد؟ تحلیل دقیق قانون حقوق بشر مشخص می‌کند که: الف)

انتقالِ مظنون در حالت الف غیرقانونی است؛ ب) اطمینان‌های دیپلماتیک حتا به اندازه‌ی کاغذی که رویش نوشته شده‌اند ارزش ندارند؛ ج) حتا در نبودِ خطر شکنجه و غیره، انتقال غیررسمی طبق حقوق بین‌المللی ممنوع است و باید رسمی و کنترل شده باشد.

اغتشاش در باره‌ی قانونی بودن انتقال در حالت الف رخ می‌دهد چون امریکا دو پیمان متفاوت را پذیرفته که هر یک موازین متفاوتی را برای عدم اخراج تعیین کرده‌اند. کنوانسیون ضدشکنجه انتقال در صورتِ خطر شکنجه را منع می‌کند. از طرف دیگر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی انتقالِ منجر به شکنجه و رفتار بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز را منع می‌کند. اما تاکنون این قاعده در داخل امریکا به اجرا گذاشته نشده است. به رغم این کوتاهی، امریکا میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را بدون ملاحظات تصویب کرده است و بنابراین ملزم به خودداری از انتقال افرادی است که در خطر شکنجه و رفتار بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز قرار دارند. این گونه انتقال‌ها را کنگره یا دولت جدید باید ممنوع کنند.

در صورتی که انتقال در مورد فوق برای امریکا مجاز نباشد، آیا اطمینان‌های دیپلماتیک کافی است؟ وزارت دفاع در هنگام انجام انتقال از گوانتانامو و سیا در هنگام انتقال افراد به کشورهایی مانند مصر، سوریه و مراکش این گونه اطمینان‌ها را دریافت کرده‌اند. اما این اطمینان‌ها به سه دلیل عمده در عمل کاملاً ناکافی هستند. اول، این اطمینان‌ها به روشی مخفی در معامله‌های دیپلماتیک دریافت شده‌اند. دوم، در معرض نظارت قضایی قرار نگرفته‌اند. سوم، مورد کنترل و نظارت قرار نگرفته‌اند. مجامع حقوق بشری بین‌المللی دریافته‌اند که کنوانسیون ضد شکنجه و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در صورتی اطمینان‌های دیپلماتیک را مجاز می‌شمرند که سه نکته‌ی الزامی رعایت شود:

- ۱) از راه‌ها و روش‌های «آشکار» و مشخص دریافت شوند.
 - ۲) در معرض نظارت قضایی قرار گیرند.
 - ۳) با کنترل و نظارت موثر بر رفتار نسبت به شخص بازگردانده شده پیگیری شود.
- امریکا در عملکرد خود در این زمینه هیچ یک از این الزام‌ها را رعایت نکرده و بنابراین بر اساس قانون حقوق بشر این عملکرد غیرقانونی است.
- مسأله‌ی آخر این است که آیا در مواردی که نگرانی از خطر شکنجه یا رفتار بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز وجود ندارد، محدودیت‌های قانونی، اخلاقی یا سیاستی برای انتقال

وجود دارد؟ این شکل از انتقال موضوع بحث پرسروصدایی در میان مسئولان دولتی و مفسران بوده است. مثلاً وزیر خارجه کندالیزا رایس در ۵ دسامبر ۲۰۰۵ مدعی شد که آمریکا و کشورهای دیگر چندین دهه است که انتقال مظنونان به تروریسم را مورد استفاده قرار داده‌اند. او حق دارد. در حقیقت، از زمان ریگان بر اساس سیاست رسمی شاه‌مهره‌های قاچاق مواد مخدر و جنایتکاران به آمریکا منتقل و در این کشور با تضمین کامل حقوق قضایی و قانون اساسی مورد محاکمه قرار گرفته‌اند. تفاوتی که الان وجود دارد این است که هیچ کوششی برای اقامه‌ی اتهام علیه اشخاص منتقل شده یا محاکمه‌ی آنها صورت نمی‌گیرد. قدرتهای بازداشت‌کننده، متحدان آمریکا در «جنگ با ترور»، مانند مصر و پاکستان، یا خود آمریکا هستند. عملکرد آمریکا در واقع غیرقانونی است و دولت جدید باید کاربرد آن را متوقف یا آن را با حقوق بین‌المللی سازگار کند.

تحت حقوق بین‌المللی، چندین اصل بنیادی وجود دارد که در انتقال از یک دولت به دولت دیگر باید رعایت شود. اول، دولت انتقال‌دهنده باید به حاکمیت کشور محل یافتن آن فرد احترام بگذارد. این احترام به این معناست که، به عنوان مثال، دولت انتقال‌دهنده نباید کسی را در خاک کشور دیگری بدون اجازه‌ی آن کشور برآید.

دوم، دولت انتقال‌دهنده در تمام موارد باید به حقوق بشر فرد مورد انتقال احترام بگذارد. معنای حداقلی این اصل این است که بازداشت فرد همواره باید بر اساس قانون رسمی انجام شود و نباید به سلب خودسرانه‌ی آزادی به معنای مد نظر حقوق بشردوستانه‌ی بین‌المللی بیانجامد. این موضوع به ویژه در مورد اشخاصی صدق می‌کند که در «مکان‌های سیاه» سیا یا مراکز بازجویی خارجی - که در آنها هیچ روالی برای کنترل خودسرانه بودن بازداشت در کار نیست - بازداشت می‌شوند. به علاوه، برخی از مجامع بین‌المللی به روشنی حق اعتراض به انتقال را متذکر شده‌اند. این حق دولت‌ها را ملزم به تعیین مرجعی بی‌طرف برای رسیدگی به اعتراض علیه انتقال می‌کند.

امریکا تا زمانی که تعهدهای حقوق بشری خود را در مورد انتقال‌های غیررسمی رعایت نکند، حقوق بین‌المللی را زیر پا خواهد گذاشت. دولت جدید باید روند را معکوس کند و حقوق بشر را در مورد همگان، حتا کسانی که مظنون به ارتکاب بدترین جنایات هستند، رعایت کند.

بیش از پنجاه سال «ضربات ناجوانمردانه» گروه ضربت سازمان سیا^۱

هرناندو کالوو اوسپینا

Hernando Calvo Osborna

روزنامه نگار کلمبیایی و
نویسنده این مقاله دارای چند
کتاب از جمله کتاب «گروه
ضربت سیا» (آوریل ۲۰۰۹
انتشارات Le Pantin - temps
des Cerises) است.

هرچند مشارکت انبوه پناهندگان کوبائی در تلاش
نافرجام تسخیر خلیج خوک‌ها در سال ۱۹۶۱ را به خاطر
سپرده‌ایم اما همدستی آنها در عملیات بعدی سازمان سیا
را کمتر شناخته‌ایم. این پناهندگان همواره عمال سازمان
سیا در سری‌ترین و مرگبارترین عملیات سیاست خارجی
ایالات متحده، چون کودتاها، قتل رهبران و قاچاق اسلحه
و مواد مخدر بوده‌اند که در پهنه‌ای از شیلی گرفته تا
نیکاراگوئه با گذار از ویتنام گسترش یافته بود.

«تنها تقصیر ما پیروی از قوانین خویش و جرم ما آن
بود که این قوانین را در قلمرو کمپانی «متحده میوه» هم به
کار بستیم.» جکوبو آربنز (Jacobo Arbenz) که در سال ۱۹۵۱
به مقام ریاست جمهوری گواتمالا برگزیده شد گذشته از
اقدامات مترقیانه‌ی دیگر، قانون اصلاحات ارضی را نیز
جاری ساخته بود. در تاریخ ۴ مارچ ۱۹۵۳ وی مالکیت
بخشی از کشتزارهای کمپانی متحده میوه امریکائی را سلب
و دست آن شرکت را از بهره برداری از ۸۴ هزار هکتار
از مجموع ۲۳۴ هزار هکتار سطح زیر کشت کوتاه کرده
بود. در روزهای ۱۷ و ۱۸ جون ۱۹۵۴ لشکری از مزدوران
نیکاراگوئه و هندوراس به درون گواتمالا نفوذ و آربنز را
در روز ۲۷ جون سرنگون کرد. در آن هنگام جان فاستر
دالس وزیر امور خارجه و برادرش آلن رئیس سازمان
مرکزی اطلاعات امریکا (سیا) دو سهام دار شرکت متحده

۱- مقاله حاضر با ترجمه‌ی منوچهر مرزبانیان در شماره ژانویه ۲۰۰۹ «لوموند

دیپلوماتیک: ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی» منتشر شده است.

http://ir.mondediplo.com/IMG/pdf/03-CIA_1_.pdf

میوه بودند! این عملیات با نام رمز BP/Success از همدستی فعال یک گروه «ضربت» سیا برخوردار شد که در گذار دهه ها به خدمت آن سازمان کمر بست.

عملیات BP/Success که پس از برانداختن [دکتر] محمد مصدق رهبر ملی گرای ایران در ۱۹ آگست ۱۹۵۳ به انجام رسید شهرت شکست ناپذیری به سازمان سیا بخشید و الگوی عملیات مخفیانه آن سازمان در سراسر جهان شد. در ماه مارچ ۱۹۶۰ دوايت ایزنهاور رئیس جمهور امریکا اجازه انجام عملیات دیگری را داد که هدف آن این بار به بی ثباتی کشاندن کوبا بود که انقلابش در ژانویه ۱۹۵۹ به پیروزی رسیده بود. مسئولیت «طرح کوبا» به مأمورانی واگذار گردید که اغلب آنها در سرنگونی آرنز دست داشتند، مشخصا ریچارد بیسل (Richard Bissell) سر کرده گروه و مقام دوم سیا، تریسی بارنز (Tracy Barnes) که وظیفه برپا کردن نیروی دخالت در کوبا را بر عهده داشت؛ دیوید آتلی فیلیپس (David Atlee Phillips) مسئول جنگ روانی، هوارد هانت (Howard Hunt) مأمور تشکیل «حکومت موقت کوبا» را باید نام برد. دو مرد جوان به گروه پیوستند: آقای پورتر گاس (Porter Goss) کارمند رکن ضد جاسوسی ارتش و آقای جرج هربرت واکر بوش^۲ (George Herbert Walker Bush). شخص اخیر یاور «استخدام پناهندگان کوبائی برای قشون تهاجم سیا»^۳ بود.

روز ۱۷ آوریل ۱۹۶۱، حدود یک هزار و پانصد جنگجوی این قشون با نام تیپ ۲۵۰۶، در خلیج خوکها پیاده شدند. پس از تحمل شکستی در کمتر از هفتاد ساعت نبرد، دالس و بیسل، نفرات اول و دوم سیا وادار به کناره گیری شدند. رئیس جمهور جان اف کندی، آزرده و دلگیر از این شکست و هزیمت، اختیارات بی حد و حصری به این سازمان بخشید که این تصمیم وی دیری بر امور جهان تأثیر نهاد. رابرت کندی برادر رئیس جمهور و وزیر دادگستری، هدایت تهاجم دیگری علیه کوبا را بر عهده گرفت. میامی، کانون بزرگترین عملیات شبه نظامی به نام JM/WAVE شد که تا آن زمان در خاک امریکا به راه افتاده بود. در رأس این عملیات تئودور «تد» شاکلی (Theodore Shackley) و آقای توماس «تام» کلاینز (Thomas Clines) قرار داشتند. یآوری های ژنرال ادوارد لانز دیل (Edward Lansdale) که از هندو چین بازگشته و از همکاری با دستگاه های سری امنیتی فرانسه درگیر جنگ استعماری تجربه آموخته بود، آقای ریچارد سکورد (Richard Secord) افسر نیروی هوائی ایالات متحده، دیوید سانچز مورالس (David Sánchez Morales)، افسر رکن ضد جاسوسی ارتش، پشتیبان گروه عملیاتی شد.

۲- در این مقاله همه جا فقط از آقای جورج بوش پدر سخن رفته است.

۳- داعیه ی مشترک؛ واشنگتن، دی سی، ۴ مارچ ۱۹۹۰

۴- ویلیام کولبی، سی سال حیات سیا، انتشارات پرس دو لا رونسانس، پاریس ۱۹۸۷

تعلیم دیده‌گان عملیات ضد چریکی

هنگامی که «بحران موشک‌ها» در ۱۴ اکتبر ۱۹۶۲ در گرفت، واشنگتن مصرا خواستار پیاده کردن موشک‌های بالستیکی شد که اتحاد شوروی در کوبا نصب کرده بود. مسکو به شرط آنکه ایالات متحده از فکر تسخیر جزیره [کوبا] و نصب موشک‌های خود در ترکیه دست بردارد به این خواسته گردن نهاد. کندی شرط را پذیرفت و دستور داد عملیات JM/WAVE برچیده شود. با این‌همه کمترین تأثیر انقلاب کوبا آن بود که واشنگتن را به دگرگونی بنیادین استراتژی امنیت منطقه ای خود وا دارد. تجدید ساختار ارتش‌های کشورهای امریکای لاتین آغاز شد و در منطقه امریکائی کانال پاناما مرکز تعلیم و القاء عقیده‌ای بنام مدرسه کشورهای قاره امریکا پدید آمد. هنگامی که کندی در روز ۲۲ نومبر ۱۹۶۳ در دالاس (تگزاس) کشته شد، آموزه امنیت ملی وی همان وقت هم جایگاهی برای خویش یافته بود. سرنگون ساختن جوآوو گولارت (João Goulart) رئیس‌جمهور برزیل در روز ۳۱ مارچ ۱۹۶۴، پیش درآمد زنجیره‌ای از کودتاها شد که آغاز سر به نیست کردن‌ها و شکنجه‌ی مخالفان سیاسی به صورتی گسترده و پیچیده را رقم زد.

این استراتژی تازه نه می‌توانست تجربه‌ی مأموران کوبائی طرح JM/WAVE را نادیده انگارد و نه ورزیدگی برخی از هزارو صدو هشتادونه مردی را که هنگام تکاپو برای تهاجم به خلیج خوک‌ها اسیر شده و در دسمبر ۱۹۶۲ آن‌ها را به ایالات متحده بازگردانده بودند.^۵ تقریباً سیصد تن از آنان که همگی کم و بیش کوبائی (و سپس با تحصیل تابعیت کشور میزبان شهروند کوبائی - امریکائی) بودند در آکادمی‌های عملیات ویژه فورت بنینگ (Fort Benning) واقع در ایالات جورجیا، فورت می‌یرز (Fort Mayers) در ایالت ویرجینیا، مدرسه فورت پی‌یری (Fort Peary)، ایالت فلوریدا، و غیره دوره آموزش افسری را گذراندند. دیگران را به مدرسه کشورهای قاره امریکا در فورت گالیک (Fort Gulick) فرستادند تا عملیات ضد چریکی بیاموزند. نام چند تن از آنان خوزه باسولتو (José Basulto)، خورخه ماس کانسوآ (Jorge Mas Canosa)، فرانسیسکو «په په» هرناندز (Francisco Hernández «Pepe»)، لوئیس پوسادا کاریلِس (Luis Posada Carriles)، فلیکس رودریگز مندِیگوتیا (Mendigutía Félix Rodríguez) و غیره بود. چیزی نگذشت که این مأموران که

۵- رئیس بعدی بنیاد ملی کوبا و امریکا (ACNF)، سازمان اصلی ضد کاسترو در میامی که وی تا روز مرگش در نوامبر ۱۹۹۷ رهبری می‌کرد، این سازمان از میان فعالیت‌های دیگر خود در موجی از سؤقتد ها و خرابکاری‌هایی دست داشت که در سال ۱۹۹۷ در هاوانا رخ داد.

۶- رئیس کنونی بنیاد ملی کوبا و امریکا

قرار بود هیچگاه از گمنامی درنیایند، مرتباً نقل گزارش‌ها شدند. «امریکای جنوبی تبدیل به یک «غرب وحشی» خواهد شد که اینها نقش پیشگامان را بر عهده خواهند گرفت»^۷ و به یمن عملیات سری خود بسیار فراتر از آن خطه خواهند درخشید»

پیاده کردن آنها در پایان سال ۱۹۶۲ در کنگو نمونه آن بود، که از جمله مأموریت فراهم آوردن پشتیبانی هوایی از نیروهای ژوزف دزیره موبوتو، دیکتاتور بعدی مستعمره پیشین بلژیک، به آنها سپرده شده بود. هواپیماها به شرکت تازه تأسیس هوا نوردی امریکا، وابسته به سازمان سیا تعلق داشت. نفرت این گروه، گردان ۵۸ را به منظور عملیات زمینی برپا کرده بودند که مأموریت آن پیدا کردن رد ارنستو چه گوارا و تعقیب وی و گروه کوچک انقلابیون کوبائی بود. البته اینها در این ماجرا ناکام ماندند. در واقع چه گوارا به درخواست لوران دزیره کبیلا، در پایان آوریل به آنجا آمده بود تا ریزن فنون جنگ چریکی رزمندگانی شود که با موبوتو می جنگیدند.^۸

سرانجام در ویتنام بود که این گروه ضربت جای پای خود را محکم کرد و با تأمین هزینه‌ی عملیات ردیالانه با پول قاچاق تریاک لائوس و برمه (که در این عملیات بازهم هواپیماهای کمپانی هوایی امریکا در خدمت حاضر بودند)، شیوه‌های نیروهای ویژه شکست خورده فرانسوی را از نو به کار گرفت و گسترش داد. در اینجا بود که همپای آقای دونالد گرگ (Donald Gregg) بازرس مأموران سیا، آقای جان دی‌میتتری نگروپونته (John Dimitri Negroponte) «ریزن سیاسی کل عملیات»، ژنرال جان سینگلوب (John Singlaub) رئیس پیشین سیا در کره؛ لانزدیل، مأمور پایگاه عملیاتی وزات دفاع (پنتاگون) و آقای الیور نورث (Oliver North) عضو دستگاه اطلاعاتی - امنیتی نیروی دریائی ایالات متحده، مردان عملیات شبه نظامی JM/WAVE را باز می‌یابیم. شاکلی، کلاینز، سانچز مورالس، سکورد، «اد» دیربورن («Ed» Dearborn) رودریگز مندیگو تیا. در سال ۱۹۶۸، ویلیام «بیل» کولبی (William Bill) Colby، را به محل گسیل داشتند تا کارزار شتاب یافته آرام سازی با نام رمز ققنوس (Phoenix) را رهبری کند. هدف رعب و وحشت انداختن در دل غیرنظامیان بود تا مقاومت مردم ویتنام را بی اثر سازند. در ظرف تقریباً چهار سال، نزدیک به چهل هزار تن که به آنها بدگمان بودند کشته شدند.

با این همه در قاره ئی دیگر بود که چشمگیرترین کامیابی نصیب گروه ضربت شد. در ماه مارچ ۱۹۶۷ در میان حدود بیست جنگجوی نیروهای ویژه امریکائی که به قصد تعقیب چه گوارا در بولیوی پیاده شدند، رودریگز مندیگوتیای کوبائی نیز دیده می‌شد. هنگامی که چه گوارای زخمی را روز ۱۸ اکتبر ۱۹۶۷ اسیر کردند هم او بود که دستور

۷- ژان - پیر ژیل، بره سبزه‌ها، تکاوران سیا، انتشارات آلبن میشل، پاریس، ۱۹۸۱
۸- چه گوارا و رزمندگان همراهش در نوامبر سال ۱۹۶۵ خود از کنگو بیرون رفتند.

کشتن وی را ابلاغ نمود.

با وجود این سه سال بعد از عهده سازمان سیا برنیامد که جلو انتخاب سالوادور آلنده سوسیالیست به مقام ریاست جمهوری شیلی را بگیرد. ناگزیر ریچارد نیکسون به سازمان سیا دستور داد که نگذارند وی دوران زمامداری خود را آغاز کند. هرچند گروهی که بدین منظور به محل گسیل داشته بودند در مأموریت خود شکست خورد، اما به کشتن ژنرال رنه شنایدر (René Schneider) رئیس ستاد نیروهای مسلح وفادار به آلنده نائل آمد. جانشین ژنرال مقتول او گوستو پینوشه نام داشت. فیلیپس و سانچز مورالس باز در میان همداستان عملیات در محل حضور داشتند. مأموریت بی ثبات کردن دولت به شاکلی واگذار شده بود که به یمن خوش خدمتی در طرح‌های مربوط به کوبا و سخت کوشی در ویتنام به مقام رئیس دایره نیم کره غربی سیا منصوب شده بود. وی کلایزر را برگزید تا همکار خویش را «به مورد آلنده»^۹ بگمارد. کولبی، معاون مدیر عملیات ویژه سیا مجموعه طرح را زیر نظر گرفت. سازماندهی بند و بست بین المللی برای هتک حرمت آلنده به آقای بوش سفیر امریکا در سازمان ملل متحد واگذار شد.

انتظار می‌رفت که با حذف آلنده در سپتمبر ۱۹۷۳ و نشان دادن پینوشه در مسند قدرت همه چیز به خوبی و خوشی سرانجامی یابد... وقتی مطبوعات و کمیسیون‌های تحقیق و تفحص پارلمانی چرچ^{۱۰} و راکفلر^{۱۱} بخش گسترده‌ای از جنایات این سازمان را فاش ساختند، طشت رسوائی سیا از بام افتاد و خود را در موقعیتی یافت که پر و بالش را چیده بودند. با این همه جای نگرانی نبود. سازمان بخش بزرگی از عملیات خود را به دستگاه‌های «واگذار» که در چهار چوب عملیات «Condor» با آن همکاری می‌کردند و نیز مأموران کوبائی سازمان در یکان کماندوئی سازمان‌های انقلابی متحده^{۱۲} (CORU) که در ماه می ۱۹۷۶ به دستور سیا، که آقای بوش از ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۷۷ آنرا رهبری می‌کرد، در جمهوری دومینیکن پایه گذاری شده بود.

در رأس یکان کماندوئی سازمان انقلابی متحده (CORU) که منبع تأمین هزینه‌های آن بیش از هر چیز قاچاق مواد مخدر بود^{۱۳}، آقایان اورلاندو بُش (Orlando Bosch) و پوسادا کاربلس قرار داشتند. آنها سؤقتصدی را از کاراکاس (ونزوئلا) سازماندهی کردند که در

۹- دیوید کورن، بلوند گوست، تد شاکلی و جنگ‌های ایمانی سیا، انتشارات سیمون و شوستر، نیویورک، ۱۹۹۴

۱۰- کنگره امریکا «کمیته برگزیده با هدف مطالعه فعالیت‌های دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی»، ۱۹۷۶

۱۱- گزارش راکفلر، که در تاریخ ۱۰ جون سال ۱۹۷۰ در زمان ریاست جمهوری جerald فورد (۱۹۷۷-۱۹۷۴) منتشر شد، سازمان مرکزی اطلاعات امریکا را به فعالیت‌های غیر قانونی «از بیست سال پیش از آن» متهم ساخت. در این گزارش رؤسای جمهور پیشین جانسون (۱۹۶۹-۱۹۶۳) و نیکسون (۱۹۶۹-۱۹۷۴) در مظان اتهام بوده‌اند.

۱۲- تباری سازمان‌های سری امنیتی دیکتاتورهای جنوب قاره برای سرکوبی و قتل مخالفان سیاسی

۱۳- پیتر دیل سكات و جانان مارشال، سیاست‌های کواکائینی، مواد مخدر، ارتش‌ها و سیا در امریکای مرکزی، انتشارات

دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس ۱۹۹۱

تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۷۶ به سقوط هواپیمای کمپانی هواپیمائی کوبا منجر شد (که هفتاد و سه گشته به جای گذاشت). اما شاید جنایتی که با قتل اورلاندو لته لیر (Orlando Letelier) وزیر پیشین خارجه در دولت آئنده مرتکب شدند، که مهر دو گانه CORU-Condor بر آن خورده است، به دلیل ارتکاب آن در قلب واشنگتن احساسات بیشتری برانگیخته باشد. سه کهنه کار «طرح کوبا» در میان پنج مردی بودند که نهایتا بازداشت شدند. سازمان سیای آقای بوش دست به هر کاری زد تا بررسی و تحقیق را در تنگنا بگذارد و دلایل و مدارک گمراه کننده ای ارائه دهد. وقتی همین آقای بوش رئیس جمهور شد مجرمین را که فقط چند سالی را در زندان گذرانده بودند عفو کرد. در روز ۱۷ نوامبر ۲۰۰۰ یکی از بخشوده شدگان به نام آقای گیلرمو نوو سامپول (Guillermo Novo Sampol) را همراه با همپالکی اش آقای پوسادا کارلیس در حین تدارک سو قصدی با بمب علیه آقای فیدل کاسترو که سرگرم بازدید از پاناما بود در آن کشور بازداشت کردند. در تاریخ ۲۰ آوریل ۲۰۰۴ این دو به هشت سال زندان محکوم شدند، اما روز ۲۵ آوریل سال بعد میریا موسکوسو (Mireya Moscoso) رئیس جمهور پاناما و دوست بزرگ ایالات متحده آنها را بخشید.

مواد مخدر در ازاء اسلحه

در این میان جنگی که واشنگتن با شدت کمی علیه نیکاراگوئه برآه انداخته بود اغلب این مأموران را بار دیگر به دور یک دیگر گرد آورده بود در حالی که آقایان گرگ و نورث برخوردار از تجربه ویتنام توطئه را رهبری می کردند، آقای بوش معاون رئیس جمهور بر عملیات نظارت داشت. آقای نگر و پونته، سفیر ایالات متحده در هندوراس که وی را در آنجا «پرو قنسول» [فرماندار] می نامیدند، کشور محل مأموریت خود را به پایگاه هجوم نظامی مبدل ساخته بود و در همان حال افواج مرگ ارتش هندوراس از گردان ۱۶-۳ به سرکوب مخالفان سرگرم بودند. آقای رودریگز مندیگوتیا که از بولیوی به شالیزارهای آسیا و سپس به سالودور اعزام گشته بود آذوقه و مهمات ضد انقلابیون نیکاراگوئه (contra) را فراهم می ساخت. آقای پوسادا کارلیس در محل و آقای باسولتو در خاک نیکاراگوئه دستیاران وی بودند. سازمان سیا و محافل ضد کاسترو در میامی فرار آقای پوسادا کارلیس (آگست ۱۹۸۵) را از زندانی در ونزوئلا ترتیب داده بودند، که او آنجا دوران محکومیت خود را به جرم سو قصد علیه هواپیمای شرکت هواپیمائی کوبا می گذرانید، تا این مأموریت را به وی بسپارند. از آنجا که کنگره امریکا هرگونه حمایت مالی از contra را ممنوع کرده بود، بوش

معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده از هر گوشه و کنار و به هر شیوه دیگری که ممکن بود به گردآوری پول می‌پرداخت. در سال ۱۹۸۶ فروش غیرقانونی اسلحه به ایران به دلایلی اسرائیلی به رسوائی موسوم به «ایران - کنترا گیت» راه گشود. وقتی آقای بوش دیگر رئیس‌جمهور شده بود، کمیسیون سنا به مدیریت آقای جان کری از وجود همدستی میان سیا و مافیای کلمبیائی پرده برداشت.^{۱۴} در جولای ۱۹۸۹ در کوستاریکا از میان دیگر اعضای کانون‌های قدرت امریکا، آقایان نورث و سکورد را رسماً به عنوان مسئولان شبکه «مواد مخدر در عوض اسلحه» که هنگام جنگ علیه ساندنیست‌ها در آن کشور سامان گرفته بود مقصر شناختند.

سازمان سیا که جیمز کارتر آنرا در میانه ماه آگست ۱۹۷۸ پاکسازی کرده بود و کمیسیون‌های تحقیق یا انتشار آرشیه‌های سری (به خصوص در زمان دولت آقای ویلیام کلینتون) آنرا مرتباً در مظان اتهام قرار داده اند از بدو پیدایش خود در سال ۱۹۴۷ یقیناً زیر و بم‌های فراوانی به خود دیده است. با این همه، تمام شرکت کنندگان در عملیات مخفی گروه ضربتی که در سال ۱۹۵۴ تشکیل شد و در طول سال‌ها گسترش یافت از آنها موهبت پابرجای مصونیت از کیفر برخوردار بوده اند. اگر به ذکر نمونه چند تن از آنها قناعت کنیم، آقایان پوسادا کارلیس و بُش در میامی آزادانه می‌گردند. آقای رودریگز مندیگوتیا، کسی که دستور اعدام چه گوارا را داد، در همان شهر سکونت دارد و مدیر یک بنگاه مشاوره امنیتی است. آقای نگرو پونته پس از آنکه نخستین سفیر ایالات متحده در «عراق آزاد شده» بود، بیست ماه اَبَر رئیس دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا شد، و در ماه ژانویه ۲۰۰۷ به نفر دوم وزارت خارجه امریکا ارتقاء مقام یافت. از آقای پورتر گاس که از سال ۱۹۶۰ رئیس «طرح کوبا» بوده است هم بگوئیم که از ماه سپتمبر ۲۰۰۴ تا ماه می ۲۰۰۶ در مقام مدیر سازمان سیا خدمت کرد.

معنای حبس^۱

نیکولاس فریز

Nicolas FRIZE

مسئول کمیسیون زندان سازمان
حقوق بشر

آثار میشل فوکو به یادمان می‌آورد که معنای حبس که بر خود آن تقدم دارد موتور کنترل رفتاری، اخلاقی و اجتماعی زندانیان بوده است: «موضوع بر سر تسلط بر جسم زندانیان، کدگذاری پیوسته رفتارشان، تحت نظر قراردادن بی وقفه آنها، ایجاد سیستم نظارت، ثبت و بررسی حول آنها، و انباشت و تمرکز اطلاعات بدست آمده از آنهاست»^۲.

کار در زندان با هدف نظم و ترتیب رواج مییابد تا «به شیوه ای نامحسوس اشکال قدرت انعطاف ناپذیر اعمال شود؛ زندانیان را مجبور به انجام حرکاتی منظم میکنند، مانع جنب و جوش و تحرکشان میشوند، سلسله مراتب و مراقبت بر آنها تحمیل میشود... این‌ها راه‌های موثر برای جلوگیری از انحراف تخیل آنهاست.» اکنون این ارزشها ظاهر دیگری دارند: نظارت دیگر (فقط) برای تسلط فراگیر رفتاری بر افراد نیست بلکه از آن برای کنترل حرکات زندانیان در داخل زندان با قصد جلوگیری از دردسر، تجمع، رفت و آمد، خودکشی... و کاهش فرار استفاده میشود!

آگاهی عمومی تدریجی

اکنون دست به دست دادن چند پدیده باعث جلب توجه ما شده است. نخستین پدیده، آگاهی عمومی تدریجی‌ای است که از دو سال پیش به این طرف در نتیجه عوامل

۱- مقاله حاضر در شماره ژوئن ۲۰۰۹ لوموند دیپلماتیک منتشر شده است.

۲- مراقبت و تنبیه، نوشته میشل فوکو

زیر بوجود آمده است: انتشار اثر رییس پزشکان زندان سانته^۳، افزایش توجه رسانه‌ها به موضوعات خصوصی با بار عاطفی بالا (مانند موضوعات سیاسی، قتلها، تجاوز به عنف که بخوبی مورد بهره برداری نمایشی قرار می‌گیرند)، تهیه و پخش گزارشهای مجالس ملی و سناً، شجق قانون مربوط به زندانها که هنوز متولد نشده، جان سپرد، و به میدان آمدن فزاینده‌ی افراد و نهادها و یا سازمانهای اجتماعی غیردولتی.

دومین پدیده، آمارهای نامطلوبی است که بیانگر افزایش پیوسته شمار زندانیان میباشد. این امر ناشی از بالاتر رفتن مدت مجازاتهایی است که باعث افزایش غیرقابل تحمل جمعیت در زندانها میشود و فرسودگی و نامناسب بودن بازداشتگاه‌ها را هر چه بیشتر بنمایش میگذارد.

سومین پدیده (که بی اهمیت ترین هم نیست) از همه جدیدتر است؛ این موضوع در ارتباط با ورود وزیران و منتخبانی به دستگاه دولتی است که با «عزم جنگ» وارد عمل شده اند. کسانی که مجازاتهای جدید برقرار کرده اند و باعث تشدید مجازاتها (در مورد سوانح جاده‌ها، مصرف مواد مخدر، بزهکار شمردن کسانی که اجازه اقامت ندارند، مبارزین سندیکائی، روسپیها، خانه بدوشها و غیره) شده اند. این سیاست به نیروهای انتظامی، قضات و هیئت منصفه امکان میدهد تا به نام برقرار کردن سیاست «هیچ تساهلی در مقابل بزهکاری» به حملات هدفمند و چند جانبه بپردازند (کاربرد بیش از حد بازداشت موقت، طولانی‌تر کردن مدت حبس، ایجاد مراکزی برای بزهکاران صغیر، سیاستهای سرکوب که تحت لوای مبارزه با تروریسم فردی و گروهکی توجیه می‌شود.

در این رشد علاقه به آرمان قضایی، اخلاقی و نظم عمومی که از چند سال پیش افزایش یافته است، موضوع دیگری محتاطانه مطرح می‌شود که همانا مفهوم حبس است! دستگاه قضائی کار خود را انجام میدهد و سعی در مطلوب سازی آن دارد، حال آنکه در سطح جامعه سوال دیگری مطرح می‌شود، هدف از این همه چیست؟

۳- ورونیک واسور، Médecin-chef à la prison de la santé • le cherche midi، پاریس، ۲۰۰۰
 ۴- «گزارش کمیسیون پژوهش مقدماتی درباره ی وضعیت زندان های فرانسه»، مجلس ملی فرانسه، ژوئن ۲۰۰۰؛ «گزارش کمیسیون پژوهش سنا درباره ی شرایط محکومان در ندامتگاه های فرانسه»، مجلس سنای فرانسه، ژوئن ۲۰۰۰

ثمره پیش‌داوری

زندانیها از خود در باره دستگاه قضائی و بویژه انصاف آن سوال می‌کنند. چرا قبل از محاکمه حبس میشوند؟ حبس موقت، نتایج آتی تحقیقات را با یک پیش‌داوری خدشه دار می‌سازد و با نفی کار بازپرسی قاضی، تحقیق او را به رابطه‌ای مبتنی بر زور متکی می‌سازد و احساسات قربانی بودن را در مظنون بازداشت شده، تشدید می‌کند و در حقیقت او و حبس جرمی را می‌کشد که هنوز حکم آن صادر نشده است. در این تقابل رودر رو و از پیش تعیین شده، خشن و ناموجه با نهادها، متهم قادر نیست با پذیرش مسئولیت گناه خود با بازپرس همراهی کند و در نتیجه موضعی سازنده در قبال قاضی بگیرد؛ علاوه بر این برای او غیرممکن است که از پس دوران زندانش برآید و در دوره‌های آموزشی، گروه‌های تخصصی و کاری ثبت نام کند. هنگام قضاوت، صدور حکم زندان با حبسی که پیشتر به صورت نامشروع عملی شده بود، اشتباه گرفته میشود و در نتیجه تمام معنا و مفهوم خود را از دست میدهد.

«مجازات سنگین، احساس خطای قضایی را اشاعه میدهد!»؛ «عدالت به یکسان برای همه اجرا نمیشود»؛ «چرا ده سال حبس به جای هیجده سال؟» این احساس اعتراض به بیعدالتی، هر گونه امکان پذیرش مفهومی را برای حبس خویش از بین میبرد و زندانی محکوم به عدم درک موقعیت خویش است. رای انتزاعی هیئت منصفه، که نه توضیح داده میشود و نه توضیح پذیر است و ذهنی و غیرمنطقی تلقی میشود، تحلیل وضعیت را بی ثبات میکند: آیا این زمانی است برای بی‌خطر کردن مجرم، زمانِ جبران، زمانِ فرضی لازم برای اندیشیدن؟ آیا انتقام جویی تناسبی با زمان رنج کشیدن دارد، آیا انسانی که پس از دادگاه مدت طولانی حبس کشیده، کمتر خطرناک است، آیا نامتناسب بودن دوره‌های مجازات نسبت به جرم میتواند توجیه خود را در نبود مضمونی که زندان به نمایش میگذارد، بیابد؟

«آنها چه چیزی را میخواهند به من بگویند؟ از من چه انتظاری دارند؟» این پرسشهای مهم گاهی به جنجالهای بیهوده روزمره منجر میشود: «آنها میخواهند آشغالدانی خالی را بیرون بگذاریم»، «نمیدانم کلاس چندم هستم»، «کلاس آشپزی را نتوانستم دنبال کنم، حالا نقاشی میکنم (از قول پسر ۱۷ ساله - مجرم سابقه دار)، من که از دست رفته ام هر چند در کارآموزی قفسه سازی از همه واردتر بودم؛...» یک متهم صغری هنگام

هواخوری چنین می گوید: «از او پرسیدم کجا میرویم... جوابی نداد»، «میخواستم کلاهم را سر بگذارم تا کسی مرا نبیند... وادارم کرد کلاه نپوشم تا خجالت بکشم!» این پرسش در «حبسهای طولانی» مطرح است: «چگونه باید روز خود را گذراند؟ موانع زیادی در مقابل اجرای برنامه ها وجود دارد. تداوم آنها امکان ناپذیر است.»

هنگامی که بقای فرد مستلزم عدم کردن نهادن روزمره به عذاب و رنج و بی‌قیدی باشد و هیچ دلیل وجودی برایتان مفهومی نداشته باشد، راه حل در نفی نیازها، ضرورتها، خاستگاههای اصلی رنج و درد و یادآوری کمبودهاست. آنگاه «می توان خوب بود.» «اگر از همه چیز چشم پوشی کنم، دیگر احساس محرومیت نخواهم داشت، فراموش میکنم! دیگر نیازی ندارم، خواسته ای ندارم، موجودی زنده در زمان حال خواهم شد فراسوی زمانها و علتها.» در چنین شرایطی از تنهایی عمیق، در «خودی» جدا از «خود»، زندان کشیدن نه تنها دردی ندارد بلکه دیگر پاسخی نیست که پژواکی داشته باشد؛ نه هدفی دارد نه حادثه‌ای است، نه تداومی دارد نه گسستی، نه موضوعی دارد نه ساختاری، نه هضمی و نه دفعی؛ عمیقاً مایه ی نابودی اما بدون رنج و درد یا تقریباً بدون کوچکترین احساسی!

نظاره گری متقابل

در دوران محاکمه، عوامل متعددی بر درک قاضی تاثیر گذارده و آن را جهت میدهند و بدینسان یا به نفع رابطه با متهم عمل میکنند و یا در جهت قطع آن. کمرویی متهم، ناتوانی در بیان مقصود، واژگان مورد استفاده، داشتن لهجه، ناتوانی در فرمولبندی منظور، یا برعکس، جذبه، اعتماد به نفسی که نامتکبرانه باشد، سادگی، «حسن نیت» متهم، نقش غیرقابل تردیدی در رابطه با حکم قاضی دارد.

به همین ترتیب، رفتار متهم در دوران بازداشت موقت که تحت نظارت قرار دارد، در برداشت قاضی تاثیر میگذارد: بدینسان، واکنش متهم به محدودیتها در ندامتگاه به عنوان عاملی مهم مورد بررسی قرار میگیرد: اگر سرکش باشد، اثرات منفی بجا میگذارد؛ اگر ساکت، درمانده و فکور باشد بی تاثیر است. در این بازی استنطاق، انتظار و نظاره گری متقابل، معنای زندان که در نتایج شرم آور و ایزاری این رابطه‌ی مصنوعی زندانی و مقامات زندان جلوه میکند، به ناگزیر اهمیت خود را از دست میدهد.

نتیجه‌ی محاکمه فقط به این پرسش بستگی پیدا میکند: معنای حبس، این است معنای حکم صادره! آنچه بعداً اتفاق می‌افتد، نه مسئله‌ی عدالت است نه دغدغه‌ی آن؛ اینها به مدیریت ندامتگاهها مربوط میشود. مکان حبس با خود حبس یکی گرفته نمیشود: حبس قبل از هر چیز یک نماد عمومی است، بیانی به شکل حکم و قوانین. از طرف دیگر، اندیشه‌ای رفته رفته در روح دادستان جا می‌افتد که بر اساس آن تعریف حبس را به خود متهم محول می‌کند و نه به نهاد قضاوت! گویی کسی که حبس میکشد، آن را به وجود آورده، در آن اقامت میکند، آن را پر یا خالی میکند، از آن اجتناب میکند (خودکشی یا فرار) یا تسلیم میشود (درونگرایي روان رنجوری یا درخودفرورفتگی ژرف و قطعی)، همو باید بداند که چگونه روزگارش را در زندان بگذارند و چگونه از پس موضوعات شخصی سردرگم کننده، عذاب آور و ناتوانی جدیدش برآید (موضوع حبس)!

رشد آگاهی از نحوه‌ی برخورد عدالت، به صورت خطی نیست بلکه همراه با نابینایی یا بینایی سیاسی نوسان میکند. برای قضاوت خوب، خود را در تناقضاتی درگیر می‌ایم که در تقابل با اهداف عدالت است: قانون برای آرامش بخشیدن، نظم دادن یا هماهنگ ساختن منافع فردی در چارچوب منافع جمعی وضع میشود. بر اساس چنین فرضیه‌ای، معنای عدالت در نتایج و پیامدهایش جا میگیرد. هنگامی که به عدالت متوسل میشویم، زمانی است که بس دیر شده است، زمانی است که قانون نقشی در ساخت و انسجام اجتماعی بازی نمیکند و اندیشه‌های مربوط به سرکوب، پاداش، آموزش، مسئولیت پذیری، اطلاع رسانی، ترمیم، حذف... بنا به معیارهایی جریان می‌یابند که در آنها آنچه که همگان می‌اندیشند، درک نمیشود! هر تصمیم‌گیری مجزاست. بنابراین ما حق خواهیم داشت منتظر باشیم تا خطرات نهفته در اجرای مجازاتها سنجیده و بررسی شود، تا خطرات تازه‌ای (مستقیم یا غیرمستقیم) برای جامعه به بار نیآورد، و در اعمال و اندیشه‌ها و پیامها، عدم تساهل، نفرت و خشونت رواج نیابد...

اما جامعه بدینسان این موضوع را درک نمیکند و صدای آنرا از ورای پنجره‌ی خانه‌ها، کاخ دادگستری، اخبار و مجلات به گوش ما می‌رساند: چرا که عدم تکرار جرم، پذیرش مجدد زندانی در جامعه و نظم عادی امور به نحوی از انحاء، نشانه‌ی سکوتی ملال‌آور است، و آزادی مشروطی که در شرایط مطلوبی برگزار شود هیجان زیادی ندارد. موتور محرک رویدادها بنابراین شکست است و هر قدر شکست سنگینتر «پرسش عمومی» از دستگاه قضائی وسیعتر است حتی اگر نه بحثی و نه تظاهراتی در هیچ کجا برگزار نشود.

شکست عدالت کابوس آن است (همچون سقوط بندباز از بالای طناب)؛ جامعه بنابراین برای سرسخت‌تر شدن، محدودیت‌هایش را به آزمون می‌گذارد. همچون یک تراژدی - کمدی، جامعه در مقابل هتک حرمت‌ها پاسخ داده و حتی خشمگین می‌شود: به این ترتیب خشم سیاسی که باعث شد تا در ۱۹۸۰، ۵۱۵۶ نفر به زندان‌هایی بالاتر از ۵ سال محکوم شوند (تادیبی و جنایی در هم آمیخته بودند) منجر به آن گردید که در سال ۲۰۰۰، ۱۲۸۴۱ نفر به حبس‌هایی مشابه محکوم شوند. بیش از دو برابر! چه کسی مسئول این افزایش دیوانه وار و وخیم و شکسته‌است؟ چه کسی تخم نفرت ناشی از انتظارات خیالی مردم را پخش میکند که صاحب منصبان قضایی و قضات را به هیجان می‌آورد؟ چه کسی این دستگاه تبلیغاتی را به حرکت می‌اندازد و این مفهوم خیالی و موهومی «افکار عمومی» را باب میکند؟

هر جرم یک واکنش

یقیناً چنین مفهومی وجود ندارد اما جام زهری وجود دارد که هر کس به آن دسترسی دارد (همه ما بالقوه میتوانیم آن را بنوشیم)، سمی که ایدئولوژی ساز است، خود را از شر بحث‌ها خلاص میکند، به شیوه‌ی تبلیغاتی کار میکند (قدرتش متکی بر تنوع آن است) و رابطه‌ی میان کردارها را کنترل میکند. این زهر می‌ترساند تا تسکین دهد، تسکین میدهد تا بترساند و به عنوان دارویی بر ضد جهالت عمل میکند: این جام زهری چیزی جز رسانه‌ها نیست. یک جرم، یک واکنش، اینها دو اصطلاح بنیادی دفتری است بالقوه آتش‌زا. میتوان از آن درامی زیبا، ساده و تهاجمی ساخت، که احساسات و هیجانات را بر انگیزد و طرفداران درام‌های کلاسیک و فیلم‌های وحشتناک دست دوم را راضی نماید، جنگ اغنیا بر علیه فقرا، خیر و شر، شورشیان و بورژواها، کارگران و تن‌پروان را دامن بزند.

یک زندانی می‌گفت: «من در قرن و عصر دیگری زندگی میکنم.» بی‌معنایی حبس چه درس‌ها که ندارد!

تروریسم چیست؟

جیوانا بورادوری

مصاحبه با هابرماس و دریدا^۱

Giovanna Borradori

استاد فلسفه در کالج واسار
در نیویورک و متخصص
زیبایی‌شناسی و فلسفه‌ی
تروریسم

در کتاب «مفهوم یازده سپتمبر» که در پاریس منتشر شده (انتشارات گالیله) و ما در اینجا بخش‌هایی از آنرا به چاپ می‌رسانیم، دو روشنفکر معاصر فرانسوی، ژاک دریدا و آلمانی، یورگن هابرماس که از فردای یازده سپتمبر بر سر معنی تعیین کننده این واقعه تامل کرده‌اند، به طور جداگانه، به سئوالات جیوانا بورادوری پاسخ می‌دهند.

علائم

اگر به باور یورگن هابرماس عقل (که موجب ارتباطات شفاف و بی پرده است) قادر باشد دردهای ناشی از تجدد (مدرنیزاسیون) از جمله، افراط‌گرایی مذهبی و تروریسم را درمان کند، به زعم ژاک دریدا، تنش‌های ویرانگر را می‌توان ردیابی و نام‌گذاری کرد، ولی نمی‌شود به طور کامل آنها را کنترل و مغلوب کرد. به نظر هابرماس، مقصر، سرعتی است که «تجدد» با آن خود را تحمیل کرده و در نتیجه در شیوه‌های زندگی سنتی، واکنش‌های دفاعی به وجود آورده است، ولی دریدا معتقد است که این عکس‌العمل‌های دفاعی، خود، محصول مدرنیته هستند. به عقیده او، تروریسم، علامت مرض خود ویرانگری است که حیات دموکراسی مشارکتی، نظام قانون‌گذاری که ضامن

۱- تروریسم چیست؟ لوموند دیپلماتیک، فوریه ۲۰۰۴، ترجمه آریتا نیکنام،
<http://ir.mondediplo.com/article264.html>

اجرای آن است و همچنین، جدایی حقیقی امر مذهبی از امر لائیک را تهدید می‌کند. این خود ویرانگری، باعث مرگ خود جوش سازوکارهای دفاعی است که در برابر حمله خارجی، وظیفه دفاع از بدن را به عهده دارند. دریدا، با این تحلیل اضطراب آور، تشویق‌مان می‌کند، تا آرام و با حوصله، در جستجوی راهی برای درمان باشیم (.....)

برای هابرماس، همچنان که برای دریدا، جهانی شدن، نقش اساسی را در تروریسم بازی می‌کند. اگر اولی رشد نابرابری‌ها را نتیجه روند شتابزده تجدد می‌داند، دومی شرایط را، با توجه به زمینه شان، به شیوه‌ای متفاوت تفسیر می‌کند. مثلا به زعم دریدا، جهانی شدن موجب شد تا دموکراتیزاسیون‌های سریع و به نسبت آسان ملت‌های اروپای شرقی که در اردوگاه شوروی جای داشتند امکان پذیر شود. در این مورد، او جهانی شدن را مثبت ارزیابی می‌کند (.....) برعکس، از تاثیرات جهانی شدن بر پویایی منازعات و جنگ‌ها به شدت مضطرب است.

«جنگِ تصاویر و بیانیه‌های دو به اصطلاح سردار جنگی، دو خصم، بن لادن و بوش، با شتاب هر چه بیشتر به روی امواج می‌روند و بیش از پیش، حقیقتی را که این جنگ بر ملا می‌کند، از نظر دور و پنهان نگه می‌دارند» (ص ۱۸۳)

با این‌همه، موقعیت‌هایی وجود دارند که در آنها، جهانی شدن چیزی بیش از ترفند کلامی که بی‌عدالتی‌ها را پنهان می‌کند، نیست. دریدا توضیح می‌دهد که این همان اتفاقی است که در فرهنگ‌های اسلامی رخ می‌دهد؛ جایی که جهانی شدن نقشی را که به آن واگذار شده بازی نمی‌کند؛ دریدا در اینجا به هابرماس نزدیک می‌شود، جهانی شدن را نه فقط به بی‌عدالتی‌ها، بلکه به مسئله مدرنیته و روشننگری نیز ربط می‌دهد (...)

از دو منظر، جهان اسلام، موردی خاص است: اول اینکه، دموکراسی را که جوهر تجربه مدرن است نمی‌شناسد؛ امری که برای دریدا، مثل هابرماس، همچون عنصری ضروری به حساب می‌آید تا فرهنگی بتواند به شکل مثبت با پدیده جهانی شدن رو به رو شود. دوم اینکه، بسیاری از این فرهنگ‌های اسلامی در سرزمین‌هایی رشد می‌کنند که سرشار از منابع طبیعی مثل نفت هستند. چیزی که در نظر دریدا آخرین مالکیتی است که نه مجازی شدنی است و نه می‌توان آن را از تعلق به سرزمینی جدا کرد. این موقعیت، مجموعه کشورهای اسلامی را نسبت به تجدد وحشیانه آسیب‌پذیرتر کرده است؛ حامل این تجدد وحشیانه، بازارهای جهانی شده اند که در چنگ تعداد معدودی از دولتها و

شرکتهای چند ملیتی قرار دارند.

اگر هابرماس، تروریسم را نتیجه ضربه ای می داند که تجدد، به علت سرعت عجیب فراگیریش در جهان، به وجود آورده است، برای دریدا، تروریسم، علامت مرضی است در ذات تجربه‌ی مدرن که مدام چشم به آینده دوخته است؛ آینده ای که، بیمار گونه، به مثابه نوید، امید و تأیید خود تلقی می شود...

بخشی از مصاحبه‌ی جیوانا بورادوری با یورگن هابرماس

Jürgen Habermas

(۱۹۲۹) آلمانی از فیلسوفان و نظریه پردازان اجتماعی معاصر و وارث مکتب فکری فرانکفورت است که در چارچوب سنت نظریه‌ی انتقادی کار می‌کند. تمرکز پژوهش‌های او بر روی شناخت‌شناسی، تجزیه و تحلیل جوامع پیشرفته صنعتی سرمایه‌داری و سیاست روز آلمان است. وی از منتقدین ژاک دریدا است.

سوال: تعریف شما از تروریسم چیست؟ آیا منطقی است که تروریسم ملی را از تروریسم جهانی تفکیک کنیم؟

هابرماس: در تروریسم نوع قدیمی... منظور کشتن و به قتل رساندن است؛ نابودی کورکورانه دشمن، حتی زنان و بچه‌ها، هدف این ترور است. کشته در برابر کشته؛ و از این بابت، با تروریسمی که از نیمه دوم قرن، به شیوه‌های شبه نظامی - چریکی و در شکل مسلط جنبشهای آزادیخواهانه اعمال شده و همچنان ادامه دارد، متفاوت است... در مقابل این تروریسم، تروریسم جهانی که با واقعه یازده سپتمبر به اوج خود رسید، دارای مشخصات آنارشستی قیامی ناتوان است، زیرا علیه دشمنی است که با اعمال هدفمندی که منطقی واقع بینانه ای را دنبال کند به هیچوجه مغلوب شدنی نیست. تنها عمل ممکن، وارد کردن ضربه روانی و ایجاد نگرانی در مردم و دولت‌ها است. از نقطه نظر تکنیکی، ضعف و حساسیت شدیدی که جوامع پیچیده ما نسبت به تخریب دارند، موقعیت مطلوبی برای فلج کردن موقت

فعالیت‌های روزمره به وجود می‌آورد که می‌تواند با کمترین هزینه‌ئی خسارات عظیمی به بار آورد.

تروریسم جهانی دو امر را به افراط می‌کشاند: یکی نداشتن هدفی واقع‌گرایانه است و دیگری توانایی در استفاده از شکنندگی نظامهای پیچیده.

سوال: آیا می‌باید بین تروریسم و جنایتهای معمولی، و یا اشکال دیگر توسل به خشونت، فرقی قائل شد؟

هابرماس: هم بله و هم نه. از نظر اخلاقی، عمل تروریستی، در هر موقعیتی و با هر انگیزه‌ای که انجام شود، به هیچوجه قابل بخشش نیست. هیچ چیزی به ما اجازه نمی‌دهد که با استناد و عنایت به اهدافی که تروریستها برای خود تعیین می‌کنند، مرگ و رنج دیگری را توجیه کنیم. هر قتلی، مرگی است اضافی. اما از نظر تاریخی، تروریسم نسبت به جرمهایی که در صلاحیت قاضی جزایی است، از موقعیت کاملاً متفاوتی برخوردار است. تروریسم، در تمایز با جنایت خصوصی، جنایتی است که به عموم مربوط می‌شود و در قیاس با جنایت ناموسی، به نوع دیگری از بررسی و تحلیل نیاز دارد. وانگهی، اگر اینطور نبود، ما حالا گفتگونی کردیم.

تفاوت بین تروریسم سیاسی و جنایت معمولی، به ویژه، هنگام تغییر رژیمها آشکار و مسلم می‌شود، وقتی که تروریستهای دیروز را به قدرت می‌رساند و آنها را به عنوان نمایندگان محترم کشورشان معرفی می‌کند. این می‌ماند که چنین تغییر سیاسی فقط می‌تواند مطلوب تروریستهایی باشد که واقع‌گرایانه اهداف سیاسی قابل فهمی را دنبال می‌کنند و روزی می‌توانند به استناد ضرورت رهایی از وضعیت ظالمانه آشکار، با اعمال جنایتکارانه خود نوعی مشروعیت کسب کنند. من به سختی می‌توانم موقعیتی را تصور کنم که روزی بتوان از جنایت وحشتناک یازده سپتمبر یک عمل سیاسی، ولو غیر قابل فهم، ساخت و به هر عنوانی مسئولیت آن را به عهده گرفت.

سوال: به نظر شما فکر درستی بود که این عمل نوعی اعلام جنگ تلقی شد؟

هابرماس: حتی اگر کلمه «جنگ» در قیاس با گفتمان کسانی که جنگهای صلیبی را مطرح کردند، کمتر تولید اشتباه کند و از منظر اخلاقی ایراد کمتری بر آن وارد باشد، با این وصف، به نظر من، تصمیم جرج بوش در فراخوان جنگ علیه تروریسم، هم به علت هنجارهای معمولی و هم از جهت واقع‌گرایی عملی، اشتباه بزرگی است. زیرا از لحاظ

عرفی، در حقیقت، جنایتکاران را تا حد جنگجویان دشمن بالا می‌برد و از لحاظ واقع‌گرایی عملی، جنگ علیه «شبکه‌ئی» که با هزاران مصیبت هم نمی‌شود هویت اش را شناخت، غیرممکن است (برای کلمه جنگ باید معنی مشخصی را حفظ کرد).

سوال: اگر حق این است که غرب می‌باید در رابطه با تمدنهای دیگر توجه و حساسیت اش را عمیق‌تر کند و نسبت به خود برخورد انتقادی تری داشته باشد، چگونه باید این مهم را عملی کند؟ در این خصوص، شما از «ترجمه» و از جستجوی «زبانی مشترک» سخن می‌گویید. منظورتان چیست؟

هابرماس: از یازده سپتمبر به این طرف، با توجه به واقعه‌ای چنین خشونت بار، مدام از خود می‌پرسم آیا کل استنباط من در باره‌ فعالیتی که در جهت تفاهم و نزدیکی است (که من از زمان نوشتن نظریه کنش ارتباطی همواره در جهت بسط آن بوده‌ام) به امر مسخره‌ای تبدیل نشده است؟ البته، حتی در قلب جوامع ثروتمند و بی‌دغدغه متعلق به «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» با خشونت ساختاری سر و کار داریم که در واقع، به آن عادت کرده‌ایم. این خشونت از نابرابریهای اجتماعی تحقیر آمیز، تبعیضات تنزل دهنده، فقر و به حاشیه رانده شدن مردم ناشی می‌شود. اما، دقیقاً، به این دلیل که عملیات نظامی، بازیچه شدن و خشونت در روابط اجتماعی ما رخنه کرده‌اند، نباید دو واقعیت دیگر را از نظر دور بداریم: اولاً، اعمالی که زندگی روزمره ما را با دیگران می‌سازند، بر پایه محکم اعتقادات مشترک و بر عناصری که از نظر فرهنگی امر مسلمی به حساب می‌آیند و همچنین بر انتظارات متقابل بنا شده‌اند. در چنین موقعیتی، رفتارهایمان را به دو طریق هماهنگ می‌کنیم؛ یکی از راه بازیهای زبان معمولی و دیگری با ارتقا میزان توقع اعتباری متقابل که به طور ضمنی قبولشان داریم (این آن چیزی است که فضای عمومی ما را با دلایل کم و بیش موجهی می‌سازد) ثانیاً، گفته بالا واقعیت دومی را توضیح می‌دهد؛ یعنی وقتی ارتباطات مختل می‌شوند، وقتی تفاهمی به وجود نمی‌آید یا سو تفاهمی در کار است یا وقتی پای فریب و تزویر به میان کشیده می‌شود، آنگاه، در گیریهایی بروز می‌کنند که اگر پیامدهایشان دردناک باشند، دیگر به حدی رسیده‌اند که یا سر از روان پزشکی در می‌آورند و یا کارشان به دادگاه می‌کشد.

دور خشونت، با دور اختلال در ارتباطات شروع می‌شود که از طریق بی‌اعتمادی متقابل غیر قابل کنترل، به قطع رابطه منجر می‌شود. بنابراین، اگر خشونت با اختلال در روابط شروع می‌شود، تنها پس از انفجار می‌توان فهمید که مشکل چه بوده و چه

باید ترمیم شود. به نظر من، از این نقطه نظر، با اینکه پیش پا افتاده است، می شود برای درگیری هایی که از آنها صحبت کردید، استفاده کرد. درست است که این مورد پیچیده تر است؛ زیرا ملتها، شیوه های مختلف زندگی و تمدنهای بدو امر از هم دورند و به غریب ماندن از یکدیگر گرایش دارند. آنها، مثل اعضا یک محفل، یک جمع، حزب یا یک خانواده با هم دیدار نمی کنند؛ چون در این جا، اعضا هنگامی به غریبه تبدیل می شوند که ارتباطات به طور منظم دچار انحراف شده باشد. به علاوه، در روابط بین المللی، میانجی حقوقی که وظیفه جلوگیری از خشونت به عهده اوست، در قیاس، نقشی ثانوی ایفا می کند. و حد اکثر، در روابط بین فرهنگها، به درد تربیت مدیران مسئولی می خورد تا، به طور صوری، تلاش برای تفاهم را همراهی کنند. (مثلا: کنفرانس حقوق بشر که از طرف سازمان ملل در وین تشکیل شد.) این ملاقاتهای رسمی نمی توانند، به تنهایی، ماشین کلیشه سازی را متوقف کنند. (ولو اینکه گفتگوی بین فرهنگها، که در جدال برسر استنباط از مسئله حقوق بشر تا سطوح متفاوتی پیش می رود، مهم و اساسی باشد.)

برای گشودن ذهنیت و نگرش، باید از راه آزاد سازی روابط و دفع واقع بینانه اضطرابها و فشارها اقدام کرد. در رفتار روزمره ارتباطاتی، باید انباشتی از اعتماد به وجود آید؛ و این سرمایه، پیش شرطی ضروری است تا توضیحات عاقلانه، از طریق وسائل ارتباط جمعی، مدارس و خانوادهها، در ابعادی وسیع، انتقال یابند. همچنین، باید این توضیحات معقول، مقدمات فرهنگ سیاسی نگرش مورد نظر را در بر گیرند.

اما، آنچه به ما غریبان مربوط می شود، در این مقطع، عامل مهمی به حساب می آید، نقش رسمی و شناخته شده ای است که ما در برابر فرهنگهای دیگر از خود عرضه می کنیم. اگر غرب، در تصویری که از خود دارد بازنگری کند، می آموزد که چه چیزی را باید در سیاست اش تغییر دهد تا به عنوان قدرتی شناخته شود که قادر است به تلاش تمدن ساز خود شکل بدهد. اگر سرمایه داری بی حد و مرز امروز را، از جهت سیاسی، مهار نکنیم، دیگر نمی توانیم لایه های نابود کننده اقتصاد جهانی را کنترل کنیم؛ دست کم، می باید در عواقب ویرانگر این ناهمخوانیها، که از پویایی توسعه اقتصادی ناشی شده اند، تعادلی برقرار کنیم (منظورم از عواقب، فقر و حقارتی است که گریبانگیر بسیاری از مناطق و قاره ها شده است.) چیزی که در پس پرده رابطه با فرهنگهای مختلف وجود دارد، فقط تبعیض، تحقیر و یا به فقرا رفتن نیست. بلکه این منافع

آشکار غرب است که در پشت موضوع و مسئله «تصادم فرهنگها» از نظر پنهان می‌شود. (مثل اینکه به استفاده از منابع نفتی ادامه دهد و ذخایر انرژی خود را تامین کند)

بخشی از مصاحبه جیوانا بورادوری با ژاک دریدا

Jacques Derrida

(۱۹۳۰-۲۰۰۴) فیلسوف الجزایری تبار فرانسوی و پدیدآورنده‌ی نظریه‌ی ساختار شکنی است. تئوری‌های وی در فلسفه‌ی پست مدرن و نقد ادبی تأثیر فراوانی گذاشت.

سوال: اینکه یازده سپتمبر، رویداد عظیمی است یا نه، به جای خود؛ ولی شما در این مورد چه نقشی برای فلسفه قائلید؟ آیا فلسفه می‌تواند در فهم این واقعه به ما کمک کند؟

دریدا: بدون شک، چنین «واقعه» ای نیازمند پاسخی فلسفی است؛ یا بهتر بگوییم، جوابی لازم است تا افراطی‌ترین پیش فرض‌هایی را که در گفتمانهای فلسفی، بیش از بقیه بینشها ریشه دوانده اند، زیر سوال ببرد. این بینشها، که اغلب اوقات در آنها «واقعه» توصیف، ذکر و گروه بندی شده است، از «خوابی جزمی» ناشی می‌شوند که بدون اندیشه جدید فلسفی، نمی‌توان از آن بیدار شد؛ بدون تاملی بر فلسفه، به ویژه بر فلسفه سیاسی و ارثیه آن. گفتمان رایج، یعنی گفتمان وسایل ارتباط جمعی و لفاظیهای رسمی، خیلی راحت، به برداشت‌هایی مثل «جنگ» یا «تروریسم» (ملی یا بین‌المللی) تکیه می‌کند.

مثلا قرائتی انتقادی از کارل اشمیت^۲ بسیار مفید به نظر می‌رسد. از طرفی، باید تا حد ممکن، بین جنگها تفاوت قائل شد: بین جنگ کلاسیک (که در سنت حقوق اروپایی به درگیری مستقیم و اعلام شده بین دو دولت متخاصم

۲- حقوق‌دان آلمانی، از نظریه‌پردازان برجسته تمامیت‌خواهی و هم‌کار حزب نازی آلمان - پانوشت از «سیاست‌نامه»

گفته می شود) و «جنگ داخلی» و یا «جنگ پارتیزانی» (که از همان اوائل قرن نوزده در اشکال جدیدی ظاهر شده و مورد قبول اشمیت است.) ولی، از طرف دیگر، می بایست در مخالفت با اشمیت اذعان کنیم: خشونتی که امروز طغیان کرده است ناشی از جنگ نیست، این اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» بسیار مبهم است، باید این ابهام و منافعی را که با سوءاستفاده زبانی ادعای خدمت به آن می شود مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بوش از «جنگ» حرف می زند، ولی از تعیین هویت دشمنی که به او اعلام جنگ داده ناتوان است. این حرف، بارها، گفته شده که مردم و ارتش افغانستان دشمن امریکاییها نیستند.

حالا، به فرض اینکه بن لادن در آنجا تصمیم گیرنده بلامنازع باشد، همه می دانند که او اهل افغانستان نیست و از کشورش رانده شده است (همانطور که تقریباً و بدون استثنا از طرف همه کشورها و تمامی دولتها طرد شده است) و اینکه، تا چه حد، شکل گیری سازمان خود او مدیون امریکا است؛ به ویژه اینکه، او تنها نیست و دولتهایی که غیر مستقیم به او کمک میسازند، به عنوان دولت اقدام نمی کنند. هیچ دولتی، به طور علنی، از او حمایت نمی کند و مشکل بتوان دولتهای پناه دهنده به شبکه های تروریستی را شناسایی کرد.

ایالات متحده امریکا و اروپا، همچنین لندن و برلن، پناهگاه و محلهای آموزش و کسب اطلاعات برای همه «تروریستهای» جهان هستند. مدتهاست که دیگر برای شناسایی پایگاه عملیاتی این تکنولوژی های جدید ارتباطات و تهاجم، نسبت دادن آن به جغرافیا و یا «سرزمین» معینی جایز نیست (برای تعمق و تدقیق آنچه در بالا در مورد تهدید تمام عیار از محلی ناشناس و غیر دولتی ذکر شد، این را هم سریع و گذرا بگویم که تهاجمات از نوع تروریستی، دیگر نیازی به هواپیما، بمب و داوطلب عملیات انتحاری نخواهند داشت. کافی است، ویروسی در برنامه های کامپیوتری که داری اهمیت استراتژیکی هستند وارد کرد؛ و یا به منظور فلج کردن منابع اقتصادی، نظامی و سیاسی در یک کشور یا در یک قاره، اغتشاشات خطرناکی به وجود آورد. این گونه عملیات می توانند در هر کجای دنیا و با هزینه و ابزاری محدود عملی شوند).

دیگر رابطه بین زمین، سرزمین و ترور تغییر کرده است. باید دانست که علت آن دانش است، یعنی تکنولوژی - علم. این تکنولوژی - علم است که تشخیص جنگ از تروریسم را مغشوش می کند. از این منظر، درمقایسه با امکانات ویرانگر و آشوبهایی که

برای آینده درمخزن شبکه‌های کامپیوتری جهان ذخیره شده اند، واقعه یازده سپتمبر، از نوع نمایشهای باستانی خشونت است که هدفش تشویش اذهان عمومی است. فردا می‌توان بی‌سر و صدا و به‌طور نامریی، آنهم سریع و بدون خونریزی، با حمله به «شبکه‌های کامپیوتری که همه حیات (اجتماعی، اقتصادی، نظامی و غیره) یک «کشور بزرگ» یا بزرگترین قدرت جهان به آن وابسته است، ضربه بدتری وارد کرد. روزی خواهند گفت: یازده سپتمبر مربوط به دوران «خوش» آخرین جنگ بود؛ دوره‌ای که همه چیز عظیم، قابل‌رویت و سترگ بود! به چه ابعادی! به چه ارتفاعی! ولی وضع بدتر شد. از این‌پس، تکنولوژیهای مینیاتوری، از هر نوع و به مراتب قوی‌تر، نامرئی و تسخیرناپذیرتر، در همه جا، رخنه کرده‌اند. در زمینه علم ذره‌شناسی، با میکروبوها و باکتریها برابری می‌کنند. اما، دیگر ناخودآگاه ما حساس شده و از آن اطلاع دارد. و همین است که تولید ترس می‌کند.

اگر خشونت یازده سپتمبر، «جنگ» بین دول نیست، از نوع جنگهای داخلی و یا جنگهای پارتیزانی، به معنای اشمیتی آن هم نیست؛ زیرا، اغلب جنگهای پارتیزانی، یا قیامی ملی هستند یا حتی جنبشی آزادخواهانه که هدفشان به دست آوردن قدرت در سرزمین و کشور مشخصی است (ولو اینکه یکی از اهداف جانبی و یا اصلی شبکه‌های بن‌لادن متزلزل کردن حکومت عربستان سعودی، این متحد ناروشن ایالات متحده امریکا، و برقرار کردن قدرت جدیدی در آنجا باشد).

حتی اگر اصرار داشته باشیم از «تروریسم» حرف بزنیم، این اصطلاح، مفهومی تازه و وجوه تمایز جدیدتری را در بر می‌گیرد.

سوال: فکر می‌کنید، می‌شود این تمایزات را مشخص کرد؟

دریدا: از همیشه مشکل‌تر است، اگر نخواهیم کورکورانه از زبان رایج پیروی کنیم، زبانی که اغلب پیرو سخنوریهای وسائل ارتباط جمعی و یا نمایشات کلامی قدرت سیاسی مسلط است، می‌بایستی وقتی عبارت «تروریسم» و به‌ویژه «تروریسم جهانی» را به کار می‌بریم، محتاط باشیم. ابتداء، باید دید ترور چیست؟ و چه چیزی ترور را از ترس، نگرانی و هراس متمایز می‌کند؟ لحظه‌ای پیش، وقتی گفتم، رویداد یازده سپتمبر «واقعه» عظیمی است، زیرا آسیب روحی عمیقی بر آگاه و ناخودآگاه وارد کرده، و گفتم که این نه به خاطر آن چیزی است که اتفاق افتاده، بلکه به سبب تهدید نامشخص

آینده ای است خطرناکتر از جنگ سرد؛ در آنجا، از کدام یک حرف میزدیم: از ترور، ترس، هراس یا اضطراب؟

وجه تمایز بین تروری که طراحی، تولید و تنظیم شده با این «ترسی» که نزد بخش بزرگی از سنت فکری، از هابز گرفته تا اشمیت و یا حتی والتر بنیامین، به عنوان شرط اقتدار قانون و شرط اعمال خود مختار قدرت و حتی شرط سیاست و دولت قلمداد می شود، چیست؟ در «لویاتان» هابز تنها از «fear» (ترس) حرف نمی زند، از «terror» (ترور) هم می گوید. بنیامین در مورد دولت می گوید: گرایش دولت به این است که با تهدید، به طور مشخص، خشونت را به انحصار خود در آورد. البته خواهند گفت که هر تجربه ای در ترور، حتی اگر ویژگی خود را داشته باشد، لزوماً نتیجه تروریسم نیست. در این شکی نیست، ولی تاریخ سیاسی کلمه ی «تروریسم» از مراجعه به «تروریسم انقلابی» فرانسوی ناشی شده است، تروری که به نام دولت اعمال شد و دقیقاً با این فرض که انحصار مشروع خشونت از آن او است.

اگر به تعاریف رایج و صریح قانونی از تروریسم مراجعه کنیم، چه می یابیم؟ در این تعاریف، تروریسم ناظر به جنایتی است که علیه حیات انسانی و با تجاوز از قوانین ملی و بین المللی رخ میدهد. بر اساس این تعریف، هم نظامیان از مردم متمایز میشوند (قربانیان تروریسم عمدتاً غیرنظامی تصور می شوند) و هم اینکه، هدفی سیاسی مد نظر قرار میگیرد (ترساندن و مرعوب کردن مردمان غیر نظامی به منظور تاثیر گذاشتن و یا تغییر سیاست یک کشور). در نتیجه، تعاریف موجود، «تروریسم دولتی» را حذف نمی کنند. همه تروریستهای دنیا مدعی اند که عملشان پاسخی است برای دفاع از خود، علیه تروریسم دولتی که به این عنوان عمل نمی کند و با استدلالهای کم و بیش معتبر اعمال خود را توجیه می کند.

مثلاً، و به ویژه، از اتهاماتی که علیه امریکا وجود دارد اطلاع دارید. این کشور متهم به اعمال و تشویق تروریسم دولتی است. از طرف دیگر، حتی در دوران جنگهای «اعلام شده» دولت با دولت، در اشکال قدیمی حقوق اروپا، تجاوزات تروریستی رایج بود. از قرنها پیش، از بمبارانهای کم و بیش شدیدی که در طی دو جنگ جهانی اخیر انجام شد، ارباب مردم غیرنظامی حربه ای معمولی بود.

در اینجا باید کلمه ای هم در مورد «اصطلاح» تروریسم بین المللی بگوئیم که آبخور

گفتمانهای سیاسی رسمی در همه جهان است. این اصطلاح را در بسیاری از قطعه‌نامه‌های رسمی سازمان ملل هم می‌بینیم. بعد از یازده سپتمبر، اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان (درست به خاطر ندارم، شاید هم اکثریت مطلق، باید دید) چیزی را که تروریسم بین المللی مینامند محکوم کرده اند؛ همانطور که این امر، طی سالهای گذشته، چندین بار اتفاق افتاده است. تا جایی که کوفی عنان در جریان جلسه ای که از تلویزیون پخش می‌شد به بحثهای فراوانی که پیش از رای گیری انجام شده بود اشاره کرد و گفت: حتی در لحظه ای که نمایندگان آماده می‌شدند تا به محکومیت آن رای دهند، بعضی از دولتها، در مورد روشنی این برداشت از تروریسم بین المللی و ملاکهایی که موجب شناسایی آن می‌شوند، اظهار تردید کردند. چیزی که در این برداشتها، گنگ، جزمی یا غیر نقادانه است، مثل بسیاری از مفاهیم حقوقی که پیامدهای سنگینی دارند، مانع از این نمی‌شود تا قدرتهای موجود و به اصطلاح مشروع، آنگاه که به نظرشان مناسب برسد، از آنها استفاده نکنند.

برعکس، هر چه بینشی مبهم‌تر باشد، بیشتر به درد تصاحب فرصت طلبانه می‌خورد. وانگهی، به دنبال همین تصمیمات عجولانه و بدون کمترین بحث فلسفی در مورد تروریسم بین المللی و اعلان محکومیت آن بود که سازمان ملل به دولت امریکا اجازه داد تا برای حفاظت خود، از هر وسیله ای که مناسب دید، در برابر به اصطلاح «تروریسم بین الملل» استفاده کند.

حالا اگر به عقب برنگردیم و یا حتی، چیزی را که به درستی این روزها تکرار میشود متذکر نشویم که تروریستها ممکن است، در مقطعی، به مثابه مبارزان آزادی مورد ستایش قرار گیرند (مثلا در مبارزه علیه اشغالگران شوروی در افغانستان) و در مقطعی دیگر به عنوان تروریست مورد تقبیح واقع شوند (که اغلب همان مبارزان و با همان اسلحه هستند)، معهذا نباید فراموش کنیم که در مورد تشخیص ملی یا بین المللی بودن تروریسمی که تاریخ الجزایر، ایرلند شمالی، کرس و یا اسرائیل و فلسطین را تحت الشعاع قرار داده است، با مشکلات فراوانی روبرو خواهیم بود.

هیچکس نمی‌تواند منکر شود که نوعی تروریسم دولتی در سرکوب الجزایری‌ها توسط دولت فرانسه از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ وجود داشته است. وانگهی، تروریسم مبارزان الجزایری تا مدتهای مدیدی به عنوان پدیده ای محلی تلقی می‌شد؛ زیرا الجزایر، در آن زمان، بخشی از سرزمین ملی فرانسه به حساب می‌آمد؛ همانطور که تروریسم دولت

فرانسه نیز به عنوان عملیات پلیسی و امنیت داخلی معرفی می شد. تازه، پس از گذشت ده‌ها سال، در دهه ۱۹۹۰ مجلس فرانسه به این مخاصمه عنوان «جنگ» داد (یعنی مقابله بین المللی)، آن هم با این هدف که بتواند به مطالبه حقوق بازنشستگی پارتیزانهای فرانسوی پاسخ مثبت دهد.

این قانون چه چیزی را آشکار می‌کرد؟ اینکه می‌بایست و می‌شد، برای توصیف چیزی که پیش از آن در الجزایر محجوبانه و به حق «وقایع» نامیده شده بود، عناوین استفاده شده تا آن روز را تغییر داد (یکبار دیگر، افکار عمومی از نامی مناسب برای آن «چیز» محروم شد.) از طرفی، اختناق مسلحانه به عنوان عملیات پلیس داخلی و تروریسم دولتی یکمرتبه به «جنگ» تبدیل شد و از طرف دیگر، از این پس، در بخش عظیمی از دنیا، تروریستها به عنوان مبارزان راه آزادی و قهرمانان اسقلال ملی شناخته شده و می شوند. و اما، تروریسم گروه‌های مسلحی که تاسیس دولت اسرائیل و به رسمیت شناختن آن را تحمیل کردند، آیا ملی بود یا بین المللی؟ و همینطور گروه‌های مختلف فلسطینی امروز؟ یا ایرلندی‌ها؟ یا مجاهدین افغانستان که علیه شوروی می جنگیدند؟ و یا چینها؟

از چه زمانی، تروریسمی میتواند به این عنوان دیگر تقبیح نشود و به مثابه تنها منبع و امکان مبارزه مشروع مورد ستایش قرار گیرد؟ یا برعکس! در کجا می توان مرز بین ملی و بین المللی را قرار داد؟ مرز بین پلیس و ارتش، مرز دخالت برای «حفظ صلح» و جنگ، فرق تروریسم و جنگ، مرز بین نظامیان و مردم غیر مسلح در سرزمینی و در ساختارهایی که امکانات دفاعی یا حمله ای یک «جامعه» را تامین می کنند، در کجا است؟

من کلمه «جامعه» را همین طوری و کلی به کار می‌برم، زیرا، در مواردی، مجموعه‌های سیاسی کم و بیش سازمان یافته و فعالی وجود دارند که نه دولت هستند و نه غیر از آن، بلکه دولت بالقوه‌اند؛ مثل آنچه، امروز، فلسطین یا دولت خودگردان فلسطین می‌نامیم.

رهیافت گام به گام به کاربرد صلاحیت (کیفری) قضایی جهانی در کشورهای اروپای غربی^۱

یورگن شور

یک - مقدمه

Jürgen Schurr

هماهنگ کننده‌ی پروژه مشترک
بین سازمان‌های REDRESS
و African Rights در مورد
نسل کشی در رواندا است.
REDRESS سازمانی است
که برای دادخواهی قربانیان
شکنجه فعالیت می کند.
African Rights نیز برای
دادخواهی در افریقا فعال است.
ناشر مقاله حاضر فدراسیون
بین المللی جامعه‌های حقوق
بشر (FIDH) است.

توجه اصلی این مقاله به رویه طرح شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی، با استفاده از تجربه سازمان‌های غیردولتی و وکلایی است که در طی دهه گذشته چنین شکایت‌هایی را به ویژه در دادگاه‌های اروپای غربی طرح کرده‌اند. بنابراین، این تجربه‌ها تا حدود زیادی اروپایی است، اما درس‌های آنها را می‌توان به روشی مشابه در شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی در نقاط دیگر به کار بست. این مقاله روشن می‌سازد که صلاحیت قضایی جهانی چگونه می‌تواند به عنوان وسیله‌ئی در میان اهرم‌های حقوقی سازمان‌های غیردولتی و جریان‌های دیگری که در پی رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر هستند، مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب، صلاحیت قضایی جهانی می‌تواند نقش موثری در احراز مسئولیت مرتکبان نسل‌کشی، جنایت‌های ضد بشریت، جنایت‌های جنگی، شکنجه و ناپدیدشدن قهری («جنایت‌های مهم بین‌المللی») داشته باشد، همچنین دستیابی به دادخواهی برای قربانیان، پرتوافکنی بر موارد نقض حقوق بشر و مصونیت از مجازات، و به‌طور کلی تغییر سیاست‌های جزایی در راستای پایان دادن به رویه مصونیت از مجازات را تحقق بخشد.

1. A Step by Step Approach to Universal (Criminal) Jurisdiction in Western European States; <http://www.fidh.org/FIDHPAPERONUNIVERSALJURISDICTIONASStepby>

طرح شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی کوششی است پرزحمت که نباید آسان تلقی شود. شکایت‌ها ممکن است سال‌ها به طول انجامند و بنابراین بایستی از راه‌بردی روشن، شکیبایی و منابع برخوردار بود. این مقاله می‌کوشد مشکلات و مسایل مختلفی را مورد بررسی قرار دهد که باید در شروع طرح شکایت در نظر گرفت و نیز به نکاتی که باید در تسلیم شکایت به مقامات محلی رعایت کرد. براساس تجربه فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و دیگر سازمان‌ها در مواردی که صلاحیت قضایی جهانی در گذشته مورد استفاده قرار گرفته، گام‌های زیر برای غلبه بر مشکلات و پرهیز از لغزش‌ها پیشنهاد می‌گردد.

دو - پیشینه صلاحیت قضایی جهانی

پیگرد قضایی جنایت‌ها به‌طور معمول در کشورهای محل ارتکاب آن جنایت‌ها - «صلاحیت قضایی محلی» - یا در دادگاه‌های کشور متبوع مرتکب یا قربانی جرم - «صلاحیت قضایی شخصی» - انجام می‌گیرد. اما، صلاحیت قضایی جهانی به دادگاه‌های هر کشور دیگر در هر جای جهان اجازه می‌دهد مرتکبان جنایت‌های مهم بین‌المللی را، صرف‌نظر از محل ارتکاب جنایت یا ملیت مرتکب و قربانی، مورد محاکمه قرار دهند. صلاحیت قضایی جهانی بر این تشخیص استوار است که برخی جنایت‌ها - نسل‌کشی، جنایت‌های ضد بشریت، جنایت‌های جنگی، شکنجه و ناپدیدشدن قهری - به حدی فجیع هستند که بر جامعه بین‌المللی به‌طور کلی تاثیر می‌گذارند. در نتیجه، تمام کشورها موظف و گاهی متعهدند که از مرتکبان چنین جنایت‌هایی خواهان پاسخ‌گویی به مسئولیت‌هایشان شوند و قربانیان جنایت‌های مهم بین‌المللی نیز از حق دادخواهی در سراسر جهان برخوردارند. تعهد به تحقیق و پیگرد قضایی این‌گونه جنایت‌ها به عنوان تعهد ارگا امنس^۲، به معنای نفع تمام کشورها، به رسمیت شناخته شده و در پیمان‌های بین‌المللی و به عنوان حقوق عرفی بین‌المللی^۳ بازتاب یافته است. در حقیقت، «اصول اساسی و رهنمودهایی برای چاره‌جویی و تاوان‌دهی به قربانیان موارد نقض فاحش حقوق بشر و نقض حقوق بشردوستانه بین‌المللی» مصوب سازمان ملل کشورها را متعهد می‌سازند که ناقضان قواعد بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین‌المللی

^۲ erga omnes، لاتین، به معنای همگانی، مربوط به همگان

3. customary international law

را که در حقوق بین‌المللی جنایت به شمار می‌روند، تحت پیگرد قضایی قرار دهند. این اصول کشورها را فرا می‌خوانند که اقدامات لازم را در راستای اعمال صلاحیت قضایی جهانی یا استرداد یا تحویل مظنونان به ارتکاب جنایت‌های بین‌المللی به کشورهای دیگر یا دادگاه‌های بین‌المللی^۴ انجام دهند.

«... کشورها مفاد

مربوطه صلاحیت قضایی جهانی را در قوانین ملی‌شان خواهند گنجاند یا آنها را به نحوی به اجرا خواهند گذاشت...»

برخی از پیمان‌های بین‌المللی، مانند کنوانسیون بین‌المللی حمایت از تمامی اشخاص در برابر ناپدید شدن قهری (۲۰۰۶)،

کنوانسیون ضد شکنجه ۱۹۸۴ و کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ همه کشورهای عضو را متعهد می‌سازند که مظنونان به ارتکاب جنایت‌های بین‌المللی ناپدید شدن قهری، شکنجه و موارد نقض عمده کنوانسیون ژنو را که در قلمرو آنها به سر می‌برند یا در دادگاه‌های

کنوانسیون‌های بین‌المللی تصریح کننده صلاحیت قضایی جهانی برای جنایت‌های مهم بین‌المللی

(۱) چهار کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹

<http://www.icrc.org/ihl.nsf/CONVPRES?OpenView>

ماده‌های ۴۹، ۵۰، ۱۲۹، ۱۴۶:

«دولت معظم امضا کننده تعهد می‌کند که اشخاصی را که متهم به ارتکاب جرم‌های فاحش شده یا دستور ارتکاب چنان جرم‌هایی را داده‌اند صرفنظر از ملیت‌شان مورد تعقیب قرار داده و به دادگاه‌های خود فرا خواند.»

(۲) کنوانسیون ضد شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز

<http://untreaty.un.org/english/treatyevent2001/pdf/07e.pdf>

ماده ۵ (۲):

«هر کشور عضو همچنین اقدامات لازم را در جهت اعمال صلاحیت قضایی خود در مورد جرم‌هایی که عمل خواهد آورد که متهم به ارتکاب آنها در قلمرو قضائی آن کشور حضور دارد و آن کشور او را پیرو ماده ۸ به دولت‌های مذکور در بند ۱ این ماده مسترد نمی‌نماید.»

(۳) کنوانسیون بین‌المللی حمایت از تمامی اشخاص در برابر ناپدید شدن قهری

<http://www2.ohchr.org/english/law/disappearance-convention.htm>

ماده ۹ (۲):

«هر کشور عضو همچنین اقدامات لازم برای برقراری و اعمال صلاحیت قضایی خود در مورد جرم ناپدید شدن قهری را به عمل خواهد آورد، در صورتی که متهم به ارتکاب این جرم در قلمرو قضایی آن حضور داشته باشد، مگر این که طبق تعهدات بین‌المللی خود او را به کشور دیگری مسترد یا تسلیم کند یا او را به دادگاه جزایی بین‌المللی که صلاحیت قضایی‌اش را به رسمیت شناخته، تسلیم کند.»

4. international tribunals

خود بر پایه صلاحیت قضایی جهانی مورد پیگرد قرار دهند و یا به کشورهای دیگری تحویل دهند تا محاکمه شوند.

همچنین پذیرفته شده که حقوق عرفی بین‌المللی در اعمال صلاحیت قضایی جهانی در باره نسل‌کشی و جنایت‌های ضد بشریت هر چند ایجاد تعهد نمی‌کند، حداقل اجازه آن‌را می‌دهد.

صلاحیت قضایی جهانی در دادگاه‌های ملی به کار گرفته می‌شود و از این لحاظ با دادگاه‌های بین‌المللی مانند دو دادگاه بین‌المللی فوق‌العاده برای یوگسلاوی سابق و رواندا یا دادگاه جزایی بین‌المللی (ICC) تفاوت دارد. آن دو دادگاه فوق‌العاده برای رسیدگی به جنایات واقع در دو کشور و در جریان منازعه‌های خونین تشکیل شدند. دادگاه جزایی بین‌المللی هم صلاحیت رسیدگی به جنایت‌هایی را دارد که پس از لازم الاجرا شدن اساسنامه آن دادگاه در اول ژوئیه ۲۰۰۲ صورت گرفته باشند و آن هم در باره مرتکبانی که مسئولیت‌های عمده را عهده‌دار بوده‌اند. بدین لحاظ و با توجه به این که مأموریت و منابع مالی دادگاه‌های بین‌المللی در مقایسه با دادگاه‌های ملی محدود است، اعمال اصل صلاحیت قضایی جهانی تحقق عدالت و رسیدگی به جنایت‌های تمامی مرتکبان و مسئولان را، فارغ از مقام و درجه مسئولیت آنان، در دادگاه‌های ملی امکان‌پذیر می‌سازد.

گذشته به ما آموخته که برای موفقیت در به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی باید بر موانع و مشکلات حقوقی، عملی و سیاسی گوناگونی غلبه کرد. پرونده‌ها غالباً حساس هستند و برای تامین امکان به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی در مورد جنایت‌های مشخص، قانونگذاری ملی ضروری است. تحقیقات و پیگردهای مربوط به جنایت‌های مهم بین‌المللی پیچیده‌تر از اغلب جنایت‌های معمولی هستند و انجام آنها منابع بیشتری را طلب می‌کند. اراده سیاسی نیرومندی لازم است تا استقلال قاضیان، دادستان‌ها و ماموران تحقیق پلیس را در تصمیم‌گیری‌ها تضمین کند و از فراهم بودن امکانات مناسب برای آنها جهت پیگیری تحقیقات، پیگرد قضایی و محاکمه بدون توجه به ملیت و مقام جنایتکار اطمینان حاصل شود. اغلب ادعا می‌شود که صلاحیت قضایی جهانی یک ابزار «نو-استعماری» در دست «غرب امپریالیست» است، هر چند که این اصل ریشه در پیمان‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی و همچنین در عرف بین‌المللی دارد. اما، در عین حال، برای این که صلاحیت قضایی جهانی، به واقع جهانی شود باید آن

را در سطح وسیع‌تری در خارج از اروپا، امریکای شمالی و نیوزیلند به کار گرفت. در سنگال که حسن هابره، دیکتاتور سابق چاد، در آنجا در انتظار محاکمه به سر می‌برد، و نیز در امریکای لاتین که دادخواهی‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی به فعالیت چشمگیر قضایی در سطح محلی برای اجرای عدالت در مورد مرتکبان جنایت‌های ضد بشریت، شکنجه و ناپدیدشدن قهری انجامیده، نشانه‌های امیدبخشی به چشم می‌خورد. تجربه‌هایی که مقامات قضایی در کشورهایی مانند آرژانتین، شیلی، پرو، مکزیک به دست آورده‌اند، به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی را در این کشورها در آینده محتمل‌تر می‌سازد. به همین ترتیب، برای این که صلاحیت قضایی جهانی حقیقتاً جهانی شود، باید نه تنها بر ضد مجرمان رده پایین از کشورهای فقیر یا در حال توسعه، بلکه بر ضد آن دسته از مقامات ارشد غربی نیز به کار گرفته شود که در کشورهای خودشان به دادگاه‌های ملی فراخوانده نشده‌اند.

سه - چگونگی اعمال صلاحیت قضایی جهانی

محاکمه در کشوری که جنایت در آن رخ داده («کشور محل وقوع جنایت»)^۵ بر محاکمه در یک دادگاه خارجی ترجیح دارد، زیرا جمع‌آوری دلایل و مدارک آسانتر است، قربانیان جنایت‌ها در آنجا مستقر هستند و انجام محاکمه در دادگاه ملی که صلاحیت محلی دارد تاثیر زیادی هم در جامعه می‌گذارد و هم بر قربانیان.

با وجود این، بسیاری از قربانیان جنایت‌های فاحش بین‌المللی نمی‌توانند در کشور خودشان دادخواهی کنند، زیرا در شرایط و اوضاع و احوالی نظیر دوران پس از جنگ‌های داخلی در یوگسلاوی سابق و یا جنگ‌های پیاپی در افغانستان یا پس از نسل‌کشی در سال ۱۹۹۴ در رواندا، نظام قضایی قادر نیست که به گونه‌ای رضایت‌بخش انجام وظیفه کند.

در سایر موارد، به ویژه در مورد جنایت‌های بین‌المللی، دولت‌ها نمی‌خواهند که متهمان مورد پیگرد قرار گیرند، زیرا که این جنایت‌ها با اذن آنها صورت گرفته‌اند.

گذشته از دادخواهی و احراز مسئولیت جزایی که هدف نهایی هر شکایتی بر اساس اصل صلاحیت قضایی جهانی به شمار می‌آید، این آئین دادرسی ممکن است هدف‌های

5. "territorial state"

دیگری را هم تأمین کند و به طرح شکایت در «کشور محل وقوع جنایت» بینجامد که پیش از آن مقامات دادگستری آن نمی‌خواستند مرتکبان جنایت‌های بین‌المللی را مورد تعقیب و محاکمه قرار دهند. پرونده مهم آگوستو پینوشه در اسپانیا و انگلستان به دادخواهی‌های موثری در شیلی دامن زد و قربانیانی را که تا پیش از طرح شکایت در اروپا سکوت کرده و از سوی «کمیسیون حقیقت و آشتی» شیلی پذیرفته نمی‌شدند، قادر ساخت دادخواهی‌های تازه‌ئی طرح کنند و به تشکیل کمیسیون حقیقت در باره شکنجه دست یابند. پس از این که چندین دادخواهی بر اساس صلاحیت قضایی جهانی بر ضد مسئولان آرژانتینی در دادگاه‌های اسپانیا طرح شد، در آرژانتین قانون‌های ویژه‌ئی مانند «نقطه نهایی» و «تکلیف فرمان‌برداری» که برای محافظت از مقامات نظامی آرژانتین در برابر تحقیق و پیگرد قضایی به خاطر فجایع ارتكابی در دوران دیکتاتوری نظامی، ۱۹۸۳ - ۱۹۷۶، تصویب شده بود در ژوئن ۲۰۰۵ ملغا شد.

شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی ضمناً می‌توانند موارد نقض حقوق بشر به‌وسیله دولت‌ها را آشکار و بدین وسیله بالقوه به تغییر سیاست کمک کنند. طرح شکایت بر ضد وزیر دفاع سابق امریکا، دونالد رامزفلد، و دیگر **مقامات امریکایی** بالارته در آلمان و فرانسه، در امریکا بحثی را در باره شروع تحقیقات در باره شکنجه و جنایت‌های جنگی و پرداختن به مسئولیت افراد در رده بالای سلسله مراتب فرماندهی به راه انداخت. به علاوه، هر دو شکایت فشار جامعه بین‌المللی را بر امریکا برای گردن نهادن به موازین بین‌المللی قانونی ناشی از، به عنوان مثال، کنوانسیون ضد شکنجه و کنوانسیون‌های ژنو افزود.

دادگاه‌های اسرائیلی تا به امروز تمام شکایت‌های طرح شده در مورد جنایت‌های مهم بین‌المللی را که در سرزمین‌های اشغالی فلسطین انجام شده، رد کرده‌اند و باعث شده‌اند که قربانیان و سازمان‌های غیردولتی به صلاحیت قضایی جهانی و طرح شکایت در انگلستان، اسپانیا، هلند، نیوزیلند و ایالات متحده امریکا رو آورند. این شکایت‌ها احتمالاً به تغییر در رهیافت مقام‌های قضایی اسرائیلی به شکایت‌های طرح شده بر ضد جنایت‌های ارتكابی در نوار غزه یا ساحل غربی خواهد انجامید. حداقل این‌که، این شکایت‌ها کمک می‌کنند که جهان برای متهمان به ارتكاب بدترین جنایت‌ها به‌جای کوچک‌تری تبدیل شود، چون غالباً به صدور حکم بازداشت منجر می‌شوند و آگاهی از وضعیت ادامه‌دار مصونیت از مجازات برای جنایت‌های مهم بین‌المللی در سرزمین‌های

اشغالی فلسطین را افزایش می‌دهند.

چهار - طرح شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی (الف) فعالیت در «شبکه پشتیبانی»

پرونده‌های صلاحیت قضایی جهانی به علت ماهیت بین‌المللی و سیاسی‌شان و گستره جنایت‌های مربوطه بسیار پیچیده هستند و شواهد و مدارک مربوط به آنها اغلب در چندین کشور یا قاره پخش است. در این پرونده‌ها کوشش‌های زیادی در سطح ملی و بین‌المللی لازم است، چون این پرونده‌ها به قانون ملی و بین‌المللی و سیاست‌های داخلی و بین‌المللی ارتباط پیدا می‌کنند. این کار به نوبه خود همکاری نزدیک میان سازمانهای غیردولتی بین‌المللی و وکلا در «کشور محل وقوع جنایت» و «کشور محل دادگاه»^۶ (کشوری که شکایت در آنجا طرح می‌شود) را ضروری می‌سازد. تعداد رو به افزایشی از سازمان‌های غیردولتی ملی و نیز بین‌المللی در سال‌های گذشته در پیکارهایی به قصد تقویت دادگستری کیفری بین‌المللی مشارکت کرده‌اند. این کارها شامل فعالیت‌های مرتبط با دفاع و خط مشی برای تقویت نهادهایی مانند دادگاه جزایی بین‌المللی (ICC)، و تدوین اصولی مثل صلاحیت قضایی جهانی بوده و به انجام تحقیقاتی معطوف به طرح شکایت‌های کیفری نزد مقامات محلی گسترش پیدا کرده است. بنابراین، سازمان‌های غیردولتی تجربه‌ئی عمیق به دست آورده‌اند و می‌توانند در شروع شکایت منبعی مهم از اطلاعات باشند. اما، نظر به ماهیت حساس این‌گونه شکایت‌ها، انتخاب همکاران در سطوح ملی و بین‌المللی مهم است. در غیراین صورت، امنیت شاهدان و قربانیان را نمی‌توان تأمین کرد و مظنونان ممکن است از احتمال طرح یا وجود شکایت مطلع شوند و دستگیری آنها مقدور نباشد.

سازمان‌های غیردولتی محلی که دسترسی مستقیم به قربانیان و شاهدان دارند، می‌توانند دلایل لازم برای پرونده را گردآوری کنند و تاثیر طرح شکایت را بر قربانیان و همچنین تأمین امنیت شاهدان و قربانیان را مورد ارزیابی قرار دهند. شکایت‌هایی که فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در سال ۱۹۹۹ در فرانسه بر ضد سروان سابق ارتش موریتانی، الی اولد داه^۷، در همکاری با جامعه‌های عضو خود در موریتانی و فرانسه،

6. forum state
7. Ely Ould Dah

اقامه کرد به شدت بر اطلاعات سازمان محلی در موریتانی متکی بود، به ویژه این که مقامات فرانسوی در موریتانی تحقیقاتی انجام نمی‌دادند.

فقط به لطف اطلاعات گردآوری‌شده به وسیله مرکز حقوق بشر فلسطین و دیگر سازمان‌های موجود در محل بود که یک قاضی انگلیسی در سال ۲۰۰۵ بر اساس صلاحیت قضایی جهانی قرار بازداشتی برای دستگیری دُرُن آلمگ^۸ ژنرال سابق اسرائیلی صادر کرد. ارتباطات خوب و حضور سازمان‌های غیردولتی در محل به آنها اجازه می‌دهد که قربانیان را از پیشرفت در یک شکایت مشخص مطلع نگه دارند و این موضوع در پرونده‌هایی مهم است که ممکن است با مشکلات زیاد روبرو شود و سال‌ها طول بکشد.

در مواردی در گذشته، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی امکاناتی فراهم کرده‌اند تا شاهدان یا قربانیان به «کشور محل دادگاه» سفر و با مقامات ملاقات کنند و تحت مداوای پزشکی قرار گیرند تا امکان تهیه گزارش‌های پزشکی فراهم شود. ارتباط شبکه‌ای سازمان‌های غیردولتی به آنها امکان می‌دهد از شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی از طریق رسانه‌ها پشتیبانی سیاسی کنند و نیز راه‌بردهای دفاعی را برای افزایش آگاهی در باره

گام اول: پیش از طرح شکایت، گروهی از کارشناسان برگزیده حقوقی و سازمان‌های غیردولتی محلی و بین‌المللی باید:

- عواقب گوناگون ناشی از طرح شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی را ارزیابی کنند (نگاه کنید در زیر)؛
- اهداف واقع‌بینانه شکایت را مشخص کنند؛
- راه‌بردهایی را برای غلبه بر موانع عملی حقوقی و سیاسی طراحی کنند؛
- بهترین «کشور محل دادگاه» با بیشترین احتمال شروع تحقیقات در باره شکایت را انتخاب کنند؛
- مشخص کنند که کدام سازمان‌های غیردولتی دیگر در باره درگیری یا جنایت‌های انجام شده مشخص فعالیت می‌کنند تا از دوباره کاری پرهیز کنند و تاثیر شکایت را به حداکثر برسانند؛
- مشخص کنند که آیا واحدهای تخصصی و امکان ارتباط با مسئولان مربوطه پلیس یا دادستانی یا وزارت‌خانه مربوطه در «کشور محل دادگاه» وجود دارد یا خیر.

شکایت، موارد مربوطه نقض حقوق بشر و اعمال فشار بر مقامات محلی برای توجه جدی به شکایت پیش ببرند. پشتیبانی سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی خارج از «کشور محل وقوع جنایت» در پرونده‌هایی حیاتی است که قربانیان در پیامد طرح شکایت ناگزیر از ترک «کشور محل وقوع جنایت» هستند. سازمان‌های

غیردولتی در کشورهای ثالث می‌توانند به خروج قربانیان از «کشور محل وقوع جنایت» و سکونت در «کشور محل دادگاه» یا جای دیگر کمک کنند.

تخصص حقوقی در پرونده‌های صلاحیت قضایی جهانی از اهمیت بنیادی برخوردار است و باید نه تنها مسایل حقوق جزایی بین‌المللی، بلکه دانش عمیقی از قوانین معتبر ملی در «کشور محل دادگاه» را دربربگیرد. وضعیت ایده‌آل این است که شکایتی مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی که یک سازمان غیردولتی طرح می‌کند شامل تحلیلی حقوقی از تعهدات «کشور محل دادگاه» طبق حقوق بین‌المللی باشد و جنایت‌های انجام شده را در چارچوب قانون ملی قرار دهد (نگاه کنید در زیر). لازمه این کار داشتن وکلایی با تخصص مربوطه است. با در نظر گرفتن این که این پرونده‌ها ممکن است مدت زمانی طولانی به درازا کشد و درخواست تجدید نظر و پژوهش را ضروری سازد، مشاوره حقوقی هم می‌تواند پرخرج باشد و یافتن وکیل برای قربانیان هم کار آسانی نباشد. سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی می‌توانند در این زمینه کمک کنند. به عنوان مثال، فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر از طریق شبکه‌ئی از وکلای متخصص جنایت‌های مهم بین‌المللی - گروه اقدام قضایی GAIJ - از بازماندگان نسل‌کشی رواندا که بر اساس صلاحیت قضایی جهانی شکایت خود را در فرانسه طرح کرده‌اند، پشتیبانی حقوقی می‌کند. به علاوه، GAIJ از قربانیان شکنجه حمایت کرده و شکایت‌هایی بر ضد مسئول نظامی موریتانیایی الی اولد داه و معاون کنسول سابق تونس در فرانسه، خالد بن سعید، طرح کرده است. دادگاه‌های فرانسه هر دو نفر را به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ به اتهام شکنجه محکوم کردند.

هریک از شبکه‌های پشتیبانی، در موارد ممکن، باید ارتباط و همکاری‌های پیشین با مرجع رسیدگی‌کننده مربوطه در کشور را دربربگیرد. این کار به توضیح انگیزه‌های طرح شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی، در مقایسه با صلاحیت قضایی محلی یا صلاحیت قضایی شخصی، کمک می‌کند. مراجع مسئول در صورت آشنایی با شاکیان و ارتباط پیشین با سازمان غیردولتی پشتیبان طرح شکایت، گرایش بیشتری به جدی تلقی کردن شکایت دارند. پلیس بین‌المللی و دیگر نهادهای بین‌المللی، از قبیل دادگاه‌های فوق‌العاده و ICC، با توجه به شبکه ارتباطی، شناخت از درگیری‌های خاص و به‌طور کلی تجربه طولانی از مبارزه با جنایت‌های فرا - مرزی، نیز می‌توانند از شکایت بر ضد

جنایت‌های مهم بین‌المللی مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی حمایت کنند.

ب) تهیه و تدارک یک پرونده مستند^{۱۰}

در پرونده‌های مربوط به صلاحیت قضایی جهانی، جنایت‌ها در خارج، به دور از «کشور محل دادگاه» و سال‌ها، شاید دهه‌ها پیش از طرح شکایت، انجام شده‌اند. در پرونده‌های پیشین دیده شده که پلیس و مراجع دادستانی نسبت به دعوی‌های مربوط به جنایت‌های مهم بین‌المللی در مقایسه با جنایت‌های داخلی یا دیگر جنایت‌های بین‌المللی مانند تروریزم، قاچاق مواد مخدر یا پول‌شویی آن‌چنان از خود توجه و حساسیت نشان نداده‌اند. بنابراین، برخلاف جنایت‌های عادی مانند قتل یا جیب‌بری، گزارش موضوع به کلانتری محل کفایت نمی‌کند و سازمان‌های غیردولتی یا وکلا الزاماً باید به تحقیقات گسترده‌ای دست یازند.

شکایت طرح شده بر ضد دونالد رامزفلد در فرانسه و آلمان، دعوی بر ضد وزیر امور داخلی ازبکستان، زوریجون آلماتف^{۱۱}، در آلمان، و دعوی‌های متعدد طرح شده نزد مراجع اسپانیایی و بلژیکی اهمیت تهیه و تدارک «پرونده‌ئی مستند» را که به عنوان بخشی از شکایت به مراجع محلی تسلیم می‌شود، مورد تأکید قرار داده‌اند. در وضعیت ایده‌آل، این پرونده باید به زبان «کشور محل دادگاه» تهیه شود و تعیین هویت و جای متهمان (نگاه کنید به «ضرورت حضور متهم» در پایین)، سِمَت رسمی (چنان که مورد داشته باشد)، اطلاعات کلی سیاسی یا فرهنگی و تاریخی پیشینه‌ئی در باره شرایط وقوع جنایت‌ها و دلایلی که ارتکاب جنایت‌های مهم بین‌المللی را ثابت می‌کند و ارتباط متهمان را با آن جنایت‌ها مشخص می‌سازد، دربرگیرد. در اکثریت موارد، اطلاعات پیشینه‌ئی به شکل گزارش‌های عمومی سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی مانند گزارش‌های گزارشگران ویژه سازمان ملل، در دسترس خواهد بود، در حالی که گواهی‌های مستدل و محکم معمولاً بر اظهارات قربانیان و شاهدان استوار خواهد بود.

اطلاعات پیشینه‌ئی برای ارائه شرایط ارتکاب جنایت‌ها به مراجع و تأکید بر این که، به عنوان مثال، شکنجه در «سطح گسترده‌ئی» انجام شده و بنابراین جنایتی بر ضد بشریت به شمار می‌رود، می‌تواند مهم باشد. اما اظهارات قربانیان و شاهدان برای متقاعد کردن

10. case file
11. Zorijon Almatov

گام دوم: یک پرونده مستند به عنوان بخشی از شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی باید در همکاری با «شبکه پشتیبانی» تهیه شود و شامل موارد زیر باشد:

- به زبان «کشور محل دادگاه» نوشته شده باشد؛
- مظنونان و محل آنها را مشخص کند؛
- سمت مظنونان را ذکر کند؛
- اطلاعات عمومی در باره وضعیت حقوق بشر در «کشور محل وقوع جنایت» ارائه کند؛
- شامل اطلاعات زمینه‌ئی در باره جنایت‌ها باشد؛
- شامل دلایل و مدارک عینی و اسناد (در صورت وجود) و شهادت شاهدان و قربانیان باشد؛
- شاهدان/قربانیان بالقوه و محل آنها را (در مواردی که موافقت آنها کسب شده و امنیت آنها را می‌توان در حد امکان تأمین کرد) مشخص کند؛
- صلاحیت قضایی «کشور محل وقوع جنایت» را تشریح کند؛
- دلایل طرح شکایت در خارج را توضیح دهد؛
- جنایت‌ها را در چارچوب قانون ملی و حقوق بین‌الملل تجزیه و تحلیل کند؛
- ارتباط بین جنایت‌ها و مظنونان را مشخص کند؛
- در صورت لزوم «سلسله مراتب فرماندهی» را مشخص کند، نموداری برای مشخص کردن سمت مظنونان در ارتباط با بالادستان/زیردستان ارائه نماید؛
- در موارد مربوطه گواهی فوت رسمی عرضه کند.

مراجع اجرای قانون به شروع تحقیقات در یک دعوی خاص بسیار مهم است. این موضوع به ویژه زمانی اهمیت می‌یابد که قربانیان و شاهدان موفق شده باشند به «کشور محل دادگاه» یا کشورهای همسایه فرار کنند و در نتیجه دسترسی مراجع اجرای قانون به آنها برای مصاحبه آسان‌تر است. حضور قربانیان و شاهدان در «کشور محل دادگاه» یا کشورهای همسایه به ویژه در مواردی که مراجع اجرای قانون «کشور محل دادگاه» نمی‌تواند بر همکاری «کشور محل وقوع جنایت» اتکا کنند، اهمیت می‌یابد. به عنوان مثال، یک بازپرس اسپانیایی در دعوی گروه‌های پشتیبانی از تبت و

قربانیان تبتی بر ضد موارد نقض حقوق بشر از سوی مقامات چینی، در کشورهای اسپانیا، بلژیک و انگلستان به استماع شهادت شاهدان و قربانیان پرداخت. درخواست انجام نیابت قضایی برای شنیدن اظهارات گواهان در کشورهای هند و چین در حال حاضر مطرح و در حال رسیدگی است.

به منظور تأمین امنیت قربانیان و شاهدان، محل اقامت و هویت آنها را باید به صورت کاملاً محرمانه در اختیار مراجع قضایی «کشور محل دادگاه» قرار داد.

جمع‌آوری دلایل و مدارک عینی به ویژه پزشکی قانونی ممکن است دشوار باشد، اما گزارش‌های پزشکی مثلاً در باره شکنجه شدن قربانی را می‌توان با همکاری سازمان‌های غیردولتی مربوطه و کارکنان پزشکی فعال در زمینه توان‌بخشی بازماندگان شکنجه تهیه

رهیافت‌های گام به گام به کاربرد صلاحیت (کیفری) قضایی جهانی در کشورهای اروپای غربی

کرد.

پرونده مستند هم به متقاعد کردن مراجع ملی برای آغاز تحقیق کمک می‌کند و هم به ارزیابی سازمان غیردولتی از این که شکایت تمام معیارها و شرایط حقوق بین‌المللی و ملی را برآورده می‌سازد یا خیر.

ج) چارچوب محلی برای به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی

هر چند که اکثر کشورهای جهان به کارگیری نوعی از صلاحیت قضایی جهانی را پیش‌بینی کرده‌اند، در عمل معدودی از آنها تجربه واقعی و دانش تخصصی به کارگیری آن را دارند. به علاوه، قانون‌گذاری در اکثر موارد در زمینه تعریف جنایت‌ها پرایراد است و ممکن است برای طرح شکایت مناسب نباشد. قوانین یک کشور ممکن است طرح شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی را پیش‌بینی کرده باشد، اما مانع تسلیم شکایت به وسیله سازمان‌های غیردولتی به عنوان طرف ثالث یا حتا قربانیان شود و آن را حق انحصاری دادستان بداند.

بنابراین در هنگام انتخاب «کشور محل دادگاه» برای طرح شکایت باید جوانب حقوقی، عملی و سیاسی را در نظر گرفت. برای تعیین این که جنایت‌های مربوطه را در کجا می‌توان مورد پیگرد قرار داد و طراحی راه‌بردهای غلبه بر موانع بالقوه، بررسی صلاحیت‌های ممکن، در تبادله نظر با گروهی از کارشناسان، ضرورت دارد. تجربه‌های گذشته نشان می‌دهند که در مورد به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی، کشورهای

اروپایی در صف مقدم بوده‌اند، اما این دعوی‌ها رهیافت‌های متفاوت کشورهای به تحقیق و پیگرد قضایی جنایت‌های مهم بین‌المللی را به نمایش می‌گذارند.

۱ - قانون قابل اجرا: در عین

حال که تمام کشورهای اروپایی کنوانسیون‌های ژنو و کنوانسیون ضد شکنجه را تصویب کرده‌اند،

گام سوم: پس از مشخص کردن جنایت‌های مظنونان، یک ارزیابی حقوقی ضروری است تا روشن شود که آیا «کشور محل دادگاه» احتمالی:

- جنایت‌های مربوطه را طبق موازین بین‌المللی تعریف می‌کند یا قانون مجازات محلی را در باره آنها اجرا می‌کند؛
- صلاحیت قضایی جهانی را در مورد این جنایت‌ها در قوانین خود پیش‌بینی کرده است؛
- می‌تواند به شمول مرور زمان در باره هریک از جنایت‌های موضوع شکایت استناد کند؛
- در قوانین خود شروطی را گنجانده است که پذیرش دادخواست از سوی مراجع قضایی متوقف بر تحقق آن شروط است.

همگی آنها صلاحیت قضایی جهانی را برای موارد نقض فاحش کنوانسیون‌های ژنو و شکنجه پیش‌بینی نکرده‌اند (نگاه کنید به پیوست ۱). نارسایی قانون محلی از کشور به کشور متفاوت است، اما مشکلات مشترک در عدم تعریف جنایت‌های بین‌المللی و عدم پیش‌بینی صلاحیت قضایی به شمار می‌آیند. بعضی کشورها، مانند آلمان، هلند و انگلستان، آیین‌های خاص کیفری بین‌المللی را برگزیده‌اند تا اطمینان حاصل کنند که تعریف جنایت‌ها مطابق اساسنامه دادگاه جزایی بین‌المللی (ICC) مصوب در نشست رُم^{۱۲} در قانون‌های ملی‌شان بازتاب یافته است. قوانین فرانسه صلاحیت قضایی جهانی را برای شکنجه می‌پذیرد، اما برای جنایت‌های جنگی نمی‌پذیرد، در حالی که **قانون جنایت‌های ضد حقوق بین‌الملل در آلمان** صلاحیت قضایی جهانی را برای نسل‌کشی، جنایت‌های ضد بشریت و جنایت‌های جنگی می‌پذیرد، اما برای جرم شکنجه فردی نمی‌پذیرد و آن‌را به عنوان «صدمه مهم بدنی» مورد رسیدگی قرار می‌دهد. اسپانیا صلاحیت قضایی جهانی را برای نسل‌کشی و جنایت‌های ضد بشریت می‌پذیرد، اما **قانون انگلستان** در مورد صلاحیت قضایی جهانی به برخی جنایت‌های جنگی و شکنجه محدود است. رویه قضایی محلی نیز حائز اهمیت است، زیرا ممکن است طرح شکایت را متوقف بر وجود شروطی کرده باشد و یا به تعریف صلاحیت قضایی جهانی در مورد جنایت‌های بین‌المللی و نه در چارچوب قوانین محلی بپردازد (مثال: جنایت شکنجه در اسپانیا).

طرح شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی ممکن است سال‌ها پس از وقوع جنایت‌ها صورت گیرد. در کشورهایی که قانون خاص وجود ندارد، مثل دانمارک، فنلاند یا سوئد، و مقامات قضایی باید به قانون کیفری ملی اتکا کنند، غالب اوقات شکایت باید در مهلت قانونی طرح شود. براساس عملکرد گذشته، این مساله به‌خصوص در مورد شکنجه صدق می‌کند که غالباً به‌طور مشخص تعریف نشده و به عنوان جنایتی بر ضد فرد یا به عنوان صدمه شدید بدنی مورد پیگرد قضایی قرار می‌گیرد. بدین لحاظ، مهلت قانونی برای اقامه دعوی در فرانسه ۱۰ سال و در آلمان ۲۰ سال است.

۲) روش طرح شکایت: امکان دادخواهی قربانیان از طریق صلاحیت قضایی جهانی به میزان زیادی به این بستگی دارد که نظام قضایی به قربانیان اجازه مشارکت در دادخواهی به عنوان شاکی خصوصی^{۱۳} و در نتیجه امکان تسلیم دادخواست را به آنها می‌دهد یا نه، یا

12. Rome Statute

13. parties civiles

نقش قربانیان را به طرح شکایت به مراجع محلی کاهش می‌دهد و تصمیم‌گیری در باره پیگیری آن را کاملاً به مقامات پلیس یا دادستانی محول می‌کند.

در نظام‌های حقوقی فرانسه و اسپانیا، به عنوان مثال، سازمان‌های غیردولتی و قربانیان می‌توانند دادخواهی را به عنوان

شاکی خصوصی شروع و بدین وسیله مراجع محلی (در هر دو کشور بازپرس) را ملزم به آغاز تحقیق بر پایه شکایت‌شان کنند. این کار گرچه الزاماً به پیگرد قضایی نمی‌انجامد، سازمان غیردولتی یا قربانی را در وضع بسیار بهتری قرار می‌دهد و به آنها امکان کنترل و نفوذ بیشتری در روند دادخواهی می‌دهد. تاکنون

گام چهارم: هنگام بررسی «کشور محل دادگاه» احتمالی برای طرح شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی، در باره موارد زیر تحقیق کنید:

- نقش قربانیان/طرف‌های ثالث و معتبر بودن آنها برای شرکت در دادرسی؛
- مرجع مربوطه برای طرح شکایت؛
- آیا ارتباط با مراجع محلی و «واحد‌های تخصصی جنایت‌های جنگی» وجود دارد؛
- معیارهای به‌کارگیری «اختیارات دادستانی» (در مواردی که در دسترس همگان قرار دارد/پرونده‌های پیشین)؛
- آیا قربانیان مایل هستند/می‌توانند در شکایت شرکت کنند.

تمام موارد صلاحیت قضایی جهانی در فرانسه و اسپانیا را سازمان‌های غیردولتی و قربانیان به عنوان شاکیان خصوصی طرح کرده‌اند. انگلستان به قربانیان و سازمان‌های غیردولتی اجازه می‌دهد درخواست صدور قرار بازداشت افراد مظنون به ارتکاب جنایت‌های مهم بین‌المللی را مستقیماً به قاضی تحقیق تسلیم کنند، مشروط بر این که حضور مظنون در انگلستان انتظار برود (نگاه کنید به پایین).

اما در اکثر کشورها، دادستانی است که به عنوان «نگهبان عالی» پرونده‌های صلاحیت قضایی جهانی عمل می‌کند، مثلاً در بلژیک، هلند، نروژ، جمهوری چک، دانمارک و آلمان. در این کشورها، نقش سازمان‌های غیردولتی و قربانیان به تسلیم شکایت محدود است و دادسراها دارای اختیار شروع یا عدم شروع تحقیقات هستند. از آنجا که هر دادرسی معیارهای متفاوتی را برای اجرای اختیارات خود به کار می‌گیرد، و در نبود رهنمودهای روشن و شفاف، برای سازمان‌های غیردولتی و قربانیان مشکل است که احتمال شروع تحقیق در مورد شکایت‌شان را تعیین کنند. در صورتی که دادستان دستور منع تعقیب دهد، شکایت از تصمیم وی جنبه اداری دارد و نه قضایی. موقعیت برجسته دادستانی و بطور کلی دادگستری در اعمال صلاحیت قضایی جهانی ضرورت تشکیل یک پرونده قضایی مستند و متکی بر استدلال‌های قوی را ایجاد می‌کند تا مقامات

قضایی ناگزیر از آغاز تحقیقات بشوند. گرچه سازمان‌های غیردولتی حق دارند شکایت طرح کنند، مراجع محلی ممکن است ملزم به اطلاع دادن به آنها در باره سیر پرونده نباشند. ارتباط نزدیک با مراجع محلی ممکن است به غلبه بر فقدان همکاری اولیه کمک کند. در صورتی که شکایتی با همکاری مستقیم یا غیرمستقیم قربانیان طرح شود، بر پایه محکمی قرار خواهد داشت و می‌تواند امکان اعتراض به تصمیم‌های مقامات پلیس یا دادستانی را در طی دادخواهی افزایش دهد.

۳) ضرورت حضور متهم: گرچه این ضرورت به صراحت در حقوق بین‌المللی پیش‌بینی نشده، اکثر کشورها پیش از طرح شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی، حضور متهم را در «کشور محل دادگاه» الزامی کرده‌اند. این شرط می‌تواند به شکل‌های مختلف باشد، یعنی مثل دانمارک، حضور مظنون در هنگام طرح شکایت و در سراسر سیر دادخواهی الزامی باشد، یا مثل فرانسه، در هنگام طرح شکایت، یا مثل هلند و کانادا، در هنگام طرح شکایت و در محاکمه. در برخی از کشورها، مثل آلمان، اسپانیا، جمهوری چک، و تا حدودی ایتالیا و نروژ، برای طرح شکایت الزامی به حضور متهم نیست، اما حضور وی برای انجام محاکمه الزامی است. نبود ضرورت حضور متهم به طرح شکایت بر ضد طیف گسترده‌ئی از مظنونان در اسپانیا و نیز طرح دو شکایت بر ضد وزیر دفاع سابق آمریکا دونالد رامزفلد در آلمان منجر شده است. انگلستان به قربانیان اجازه می‌دهد در مواردی که حضور مظنون در آینده نزدیک قابل پیش‌بینی است، بر اساس صلاحیت قضایی جهانی درخواست صدور قرار بازداشت تسلیم کنند و این امکان به صدور قرار بازداشت دُرُن آلمگ، ژنرال سابق اسرائیلی، در سال ۲۰۰۵ منجر شد. ایتالیا و فرانسه از معدود کشورهایی هستند که اجازه می‌دهند محاکمه‌ها غیابی انجام پذیرد و این امکان به محکومیت الی اولد داه و خالد بن سعید به خاطر شکنجه به ترتیب در موریتانی و تونس در دادگاه‌های فرانسه، در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸، منجر شد، با وجود این که متهمان در طی محاکمه غایب بودند ولی وکلایشان پیش از محاکمه و در جریان آن حضور داشتند.

ضرورت حضور متهم می‌تواند به بزرگترین مانع برای به جریان افتادن شکایتی مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی تبدیل شود. چنانچه حضور متهم ضرورت داشته باشد، برنامه سفر وی بایستی طوری مورد مراقبت قرار گیرد که حضور او در کشور محل دادگاه به منظور طرح شکایت در مهلت قانونی تحقق یابد. پرونده‌ئی مستند و منطبق با قوانین کشورهای گوناگون، و در صورت امکان به زبان کشوری که شکایت در آنجا تسلیم خواهد شد، به مراجع مربوطه محلی امکان واکنش سریع و دستگیری بالقوه مظنون پیش از خروج او را می‌دهد.

مظنونان به جنایت، به ویژه مظنونان رده متوسط به بالا، برای شرکت در کنفرانس‌ها،
معالجه پزشکی یا حتا خرید، به خارج سفر می‌کنند. به عنوان مثال، وقتی معلوم شد

که دونالد رامزفلد در کنفرانسی در پاریس حضور خواهد یافت،
فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر به همراه «مرکز حمایت از حقوق اساسی»، عضو فدراسیون در امریکا، و مرکز اروپایی حقوق بشر که در آلمان مستقر است، بلافاصله شکایتی مبتنی بر قانون صلاحیت قضایی جهانی فرانسه تنظیم و به محض ورود رامزفلد به پاریس آن را به دادستان فرانسه تسلیم کردند. رامزفلد تنها با پنهان شدن در

سفارت ایالات متحده امریکا و بازگشت فوری به امریکا موفق به فرار شد. به همین ترتیب، اطلاع مرکز حقوق بشر فلسطین از برنامه سفر دُرُن آلمگ به لندن به این مرکز امکان داد که با همکاری یک موسسه حقوقی مستقر در لندن پیش از ورود او به لندن با موفقیت درخواست صدور قرار بازداشت وی را بکند. او تنها موفق شد از دست ماموران اسکاتلند یارد، که در فرودگاه در انتظارش بودند، فرار کند، چون سفارت اسرائیل به او هشدار داد از هواپیما پیاده نشود. سپس او بدون این که از هواپیما پیاده شود به اسرائیل بازگشت.

۴) **مصونیت‌ها:** دیوان دادگستری بین‌المللی (ICJ) محدودیت‌های خاصی را در به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی اعمال کرده است، از جمله وزرای خارجه و روسای کشورها و دولت‌ها (مثل نخست‌وزیران) تا زمانی که در مقام خود باقی هستند، مشمول مصونیت موقت می‌شوند و در چارچوب صلاحیت قضایی جهانی تحت پیگرد قرار نمی‌گیرند. بنا به استدلال ICJ، این مصونیت برای انجام موثر وظیفه این مسئولان، شامل سفر یا ماموریت‌های دیپلماتیک از طرف دولت، لازم است. بنابراین، مصونیت آنها به محض ترک سمت رسمی پایان می‌یابد. این موضوع با اساسنامه دادگاه جزایی بین‌المللی (ICC) مصوب در نشست رُم مغایر است که در ماده ۲۷ از افرادی که در ICC متهم به جنایت‌های مهم بین‌المللی هستند، صرفنظر از مقام رسمی‌شان، مصونیت را سلب

گام پنجم: ضرورت حضور متهم می‌تواند از عوامل تعیین‌کننده در انتخاب «کشور محل دادگاه» باشد. در صورتی که حضور ضروری باشد:

- تحقیق کنید که مظنون در کدام مرحله از دادرسی باید حضور داشته باشد؛
- جای مظنون را معلوم کنید و برنامه سفر او را زیرنظر داشته باشید؛
- پرونده مستندی آماده کنید؛
- موانع بالقوه حقوقی برسر راه آغاز تحقیقات یا دستگیری بر اساس صلاحیت قضایی جهانی را شناسایی و مورد بررسی قرار دهید تا امکان واکنش سریع برای مراجع محلی را فراهم نمایید؛
- مرجع محلی مسئول برای شکایت را مشخص کنید تا در صورت نیاز بتوانید شکایت را سریع طرح کنید.

می‌کند.

در صورت شکایت بر ضد یک عضو هیات رسمی دیدارکننده از «کشور محل دادگاه» ممکن است مسایل دیگری در ارتباط با مصونیت نیز مطرح شود. به علاوه روشن نیست که آیا ICJ تنها در باره مصونیت روسای کشور یا دولت و وزرای خارجه تصمیم گرفته است یا این تصمیم دیگر مسئولان را نیز دربرمی‌گیرد. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۴، یک بازپرس انگلیسی حاضر نشد به درخواست صدور قرار بازداشت برای ژنرال شائول مُفاز^{۱۴}، وزیر دفاع وقت اسرائیل، که تصور می‌رفت برای دیدار به انگلستان سفر خواهد کرد، رسیدگی کند. در فرانسه، تصمیم به رد شکایت بر ضد دونالد رامزفلد در پی توصیه وزارت امور خارجه فرانسه صورت گرفت که مصونیت روسای کشورها یا دولت‌ها و وزرای امور خارجه را

گام ششم: مقررات مصونیت ملی یا بین‌المللی ممکن است مانع از آغاز تحقیقات بر ضد یک مظنون خاص بشود. بنابراین شکایت باید:

- سمت کنونی مظنون؛
- دلایل دیدار یا حضور او در «کشور محل دادگاه» (خصوصی یا رسمی؟)؛

را مشخص کند و به حقوق و رویه قضایی بین‌المللی ارجاع دهد. همچنین بررسی عواقب شکایت با توجه به مقام فرد مظنون و امکان برخورداری وی از مصونیت ضرورت دارد تا از ایجاد «سوابق بد» احتراز شود.

به وزرای دفاع تصمیم داد، هر چند که دونالد رامزفلد در زمان طرح شکایت دیگر وزیر دفاع نبود. فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر این تصمیم را محکوم کرد، چون این مصونیت به معنای اعطای عملی مصونیت به تمام مقامات بالاترینه سابق و مسئول در جنایت‌های بین‌المللی است.

۵) اصل صلاحیت فرعی^{۱۵}: این اصلی است که برخی دادگاه‌ها تدوین کرده‌اند و در قانون چندین کشور وجود دارد، گرچه در حقوق بین‌الملل پایه ندارد. این اصل صلاحیت دادگاه‌های «کشور محل وقوع جنایت» یا کشور متبوع مجرم و یا دادگاه‌های بین‌المللی را مقدم می‌دارد. بنابراین صلاحیت قضایی جهانی تنها به عنوان «صلاحیت قضایی جایگزین» برای مواردی در نظر گرفته می‌شود که پیگرد مظنونان مد نظر تحت «صلاحیت‌های ارجح» مذکور مقدور نیست یا تمایلی به این کار وجود ندارد. این اصل در قوانین بلژیک و آلمان از اهمیت خاصی برخوردار است و در گذشته به وسیله دیوان عالی اسپانیا در شکایت بر ضد دیکتاتور سابق گواتمالا ریوز مُنت^{۱۶} به کار گرفته شده است. به نظر دیوان عالی، دادگاه‌های اسپانیا می‌توانند بر مبنای صلاحیت

14. Shaul Mofaz

15. subsidiarity

16. Rios Montt

قضایی جهانی عمل کنند مشروط بر آن که شاکیان بتوانند دلایل کافی حاکی از نبود فعالیت قضایی در «کشور محل وقوع جنایت» (گواتمالا) ارائه کنند. در سال ۲۰۰۵، دادستان فدرال آلمان، با استناد به اصل صلاحیت فرعی، شکایتی بر ضد دونالد رامزفلد را رد و استدلال کرد که مراجع امریکایی گرچه مشخصا به تحقیقات بر ضد رامزفلد یا جنایت‌های مشخص مورد اشاره در شکایت مشغول نیستند، «وضعیت کلی» را در دست تحقیق دارند و بنابراین صلاحیت قضایی آلمان فرعی به شمار می‌رود و مراجع آلمانی نمی‌توانند در این مورد صلاحیت قضایی خود را اعمال کنند. علاوه بر این، دادگاه ملی^{۱۷} اسپانیا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۸ در رای صادره خود آغاز تحقیق را در باره جنایت‌های جنگی که گویا هفت مقام اسرائیلی در سال ۲۰۰۲ در غزه مرتکب شده بودند پذیرفت، اما پس از این که به این نتیجه رسید که مراجع اسرائیلی به این جنایت‌ها رسیدگی نکرده‌اند.

۶) جوانب عملی و سیاسی که بایستی مورد توجه قرار گیرد: برآوردن تمام شرایط مختلف حقوقی، پیش‌شرط طرح یک شکایت عملی مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی

گام هفتم: اصل صلاحیت فرعی اختیارات اضافی به دفتر دادستانی می‌دهد که می‌تواند کوشش‌های قضایی «کشور محل وقوع جنایت» را به‌طور کلی تفسیر کند. بنابراین، هر شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی باید دلایل نیاز به طرح شکایت در خارج به جای «کشور محل وقوع جنایت» را تشریح کند. دلایل زیر از این جمله‌اند:

- فقدان قوه قضاییه کارآمد (به عنوان مثال تعداد قاضیان، دادستان‌ها، و کلا در تناسب با دعوی‌ها؛ تعداد محکومیت‌ها؛ تعداد کسانی که بدون محاکمه زندانی می‌شوند)
 - وجود عفو عمومی در قوانین «کشور محل وقوع جنایت» به منظور محافظت از متهمان در برابر پیگرد؛
 - فقدان واکنش قضایی به شکایت‌های طرح شده در «کشور محل وقوع جنایت»؛
 - زمان سپری شده از ارتکاب جنایت‌ها تا طرح شکایت بدون این که اقدام قضایی در «کشور محل وقوع جنایت» صورت پذیرد.
- در شکایت باید توضیح داد که چرا «کشور محل دادگاه» وظیفه انجام تحقیق را دارد، و نه یک دادگاه بین‌المللی. برای این کار باید تحقیق کرد که آیا یک دادگاه یا ICC ممکن است از صلاحیت قضایی برای دعوی معینی برخوردار باشد یا خیر. اشاره به رتبه مظنون (در صورتی که در رده پایین تا متوسط قرار دارد) و اختیارات و منابع محدود دادگاه‌ها برای رسیدگی به این دعوی مشخص ممکن است در متقاعد کردن مرجع محلی به این که دادگاه بین‌المللی نباید مسئولیت پرونده را به عهده بگیرد، موثر باشد.

است. با وجود این، چندین مشکل عملی و سیاسی باقی است که ممکن است در راه آغاز تحقیق بر اساس صلاحیت قضایی جهانی مانع ایجاد کنند. به عنوان اولین گام، مهم

این است که شکایت نزد مراجع مناسب مسئول طرح شود و این مراجع ممکن است از مراجع مسئول جنایت‌های عادی متفاوت باشند. به عنوان مثال، در آلمان، دادستان فدرال مسئول جنایت‌های مهم بین‌المللی است، حال آن که شکایت‌های مربوط به جنایت‌های عادی را باید نزد دادستانی طرح کرد که جنایت در محدوده قضایی او رخ داده است. سازمان‌های غیردولتی در «کشور محل دادگاه» غالباً از دانش لازم برخوردار هستند و بالقوه حتا در ارتباط با چنین مراجعی قرار دارند. برخی کشورها، مثل هلند، بلژیک، سوئد، نروژ، دانمارک و کانادا، در دستگاه پلیس و یا دادستانی خود واحدهای تخصصی جنایت‌های جنگی تاسیس کرده‌اند. این واحدها به قصد تحقیق مشخص و، در صورت وجود شواهد کافی، پیگرد جنایت‌های مهم بین‌المللی تشکیل شده‌اند و تضمینی براین هستند که این مقامات از تخصص لازم برای برخورد با چنین پرونده‌هایی بهره‌مند باشند. این مساله امکان این را که شکایت جدی تلقی شود و مورد تحقیق قرار گیرد، به میزان قابل توجهی بالا می‌برد. به علاوه، واحدهای تخصصی تجربه بیشتری در همکاری با سازمان‌های غیردولتی و قربانیان جنایت‌های مهم بین‌المللی دارند و بنابراین در صورت لزوم بیشتر پذیرای پیگیری شکایت هستند.

در کشورهایی که این گونه واحدها وجود ندارند و قربانیان نیز نمی‌توانند به عنوان شاکی خصوصی دادخواهی را شروع کنند، که در اکثر کشورهای جهان وضع از این قرار است، این وضع ممکن است به معنای فقدان آگاهی مراجع مربوطه از صلاحیت قضایی جهانی و قانون بین‌المللی باشد. به علاوه، در موقع بررسی امکان تحقیق در باره یک شکایت، مراجع دادستانی که نمی‌توانند به منابع یک واحد تخصصی اتکا کنند، ممکن است فقدان منابع برای این گونه تحقیقات و الزام‌های متقابل برای تحقیق در باره جنایت‌های عادی را مد نظر قرار دهند. این وضع به همراه فقدان آگاهی، ممکن است به رد سریع یک شکایت یا حداقل به کند شدن تشریفات بیانجامد. بنابراین، تسلیم یک پرونده مستند و استوار بر دلایل محکم و حقوق ملی و بین‌المللی که انگیزه طرح شکایت را بر صلاحیت قضایی جهانی استوار کند و نه بر صلاحیت محلی یا شخصی، حائز اهمیت بسیار است.

پرونده‌های صلاحیت قضایی جهانی از لحاظ سیاسی حساس هستند چون به رابطه میان دولت‌ها ارتباط پیدا می‌کنند، یا ممکن است مقامات یک کشور «دوست» را هدف قرار دهند یا با منافع جغرافیای سیاسی «کشور محل دادگاه» در «کشور محل وقوع جنایت» سازگار نباشند. استدلال رایجی که افراد آماج شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی به کار می‌گیرند این است که اعمال این نوع صلاحیت قضایی نقض حاکمیت ملی به شمار می‌رود، به رغم این که اصول صلاحیت قضایی جهانی پایه‌های محکمی در

پیمان‌های بین‌المللی و حقوق عرفی دارد. بدین لحاظ، به رغم تفکیک قوا و استقلال قوه قضاییه، هم در «کشور محل وقوع جنایت» و هم در «کشور محل دادگاه» امکان زیادی برای مداخله سیاسی در این پرونده‌ها وجود دارد. امکان مداخله سیاسی به ویژه در مواردی وجود دارد که تصمیم‌گیران سیاسی، مثل وزارت دادگستری یا دادستان کل، از اختیار تحقیق یا عدم تحقیق یا پیگرد شکایتی خاص برخوردار هستند. در انگلستان، به عنوان مثال، دادستان کل، یعنی مسئولی که دولت منصوب کرده و به عنوان مشاور اصلی حقوقی دولت عمل می‌کند، در مورد پیگرد جنایت‌های بین‌المللی از اختیار کامل برخوردار است. در آلمان، برخلاف تصمیم‌های مربوط به جنایت‌های عادی، نمی‌توان به تصمیم دادستان عمومی فدرال برای عدم تحقیق در باره شکایت مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی به دادگاه اعتراض کرد. به این تصمیم تنها می‌توان در روالی کاملاً اداری در وزارت دادگستری اعتراض کرد.

شکایت‌هایی که مقامات نسبتاً بلندپایه را هدف می‌گیرند ممکن است به اعمال فشار شدید مقامات دولتی بر «کشور محل دادگاه» برای مداخله در دعوی یا تغییر قانون به منظور جلوگیری از طرح شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی منجر شود. بارزترین مثال چنین فشاری در بلژیک انجام شد که در آنجا شکایت‌هایی بر ضد مقامات بلندپایه امریکایی، از جمله تامی فرانکس، فرمانده وقت نیروهای امریکا، در عراق طرح شده بود. در پی این شکایت، وزیر دفاع وقت دونالد رامزفلد در ژوئن ۲۰۰۳ تهدید کرد که در صورتی که بلژیک قانون خود را تغییر ندهد، مقر ناتو را از بلژیک به جایی دیگر منتقل خواهد کرد. «بلژیک یک کشور مستقل است. آنها می‌توانند تصمیم بگیرند که چه کار می‌خواهند بکنند. برگزاری جلسه در جای دیگر کاملاً مقدور است.» آن قانون در آگوست ۲۰۰۳ لغو شد و امروزه صلاحیت قضایی جهانی را تنها در سطح

گام هشتم: علاوه بر گام‌های مشروح در بالا، هنگام انتخاب «کشور محل دادگاه» و نیز تصمیم‌گیری در باره راه‌برد برای یک پرونده، نکات زیر اساسی است:

- همکاری با سازمان‌های غیردولتی و وکلا برای تشخیص مرجع مسئول پرونده‌های جنایت‌های مهم بین‌المللی؛
- شناسایی مراجع محلی رسیدگی کننده به شکایت تا بتوان انگیزه طرح شکایت بر اساس صلاحیت قضایی جهانی را، در مقایسه با صلاحیت محلی یا شخصی، توضیح داد؛
- ارزیابی امکان موفقیت تحقیق در باره یک شکایت با در نظر گرفتن منابع موجود در «کشور محل دادگاه» و زمینه سیاسی شکایت؛
- ارزیابی اثر شکایت بر قوانین «کشور محل دادگاه» و احتمال تغییرات منفی در آن قوانین؛
- آمادگی برای استدلال‌های مقامات یا دولت «کشور محل وقوع جنایت» بر ضد اعمال صلاحیت قضایی جهانی.

محدودی می‌پذیرد. این قانون دیگر نه به طرف‌های ثالث و نه به قربانیان اجازه نمی‌دهد در پرونده‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی به عنوان شاکی خصوصی اقدام کنند. در واکنش به شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی که گروه‌های حقوق بشر در اسپانیا و انگلستان طرح کرده بودند، اسرائیل فشار قابل توجهی برای تغییر قانون بر دولت هر دو کشور وارد کرد تا از طرح شکایت‌های مبتنی بر صلاحیت قضایی جهانی بر ضد مقامات اسرائیلی در آینده پیشگیری کند. به همین ترتیب، در پی احکامی که بازپرسان اسپانیایی و فرانسوی بر ضد مقامات بلندپایه دولت رواندا به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ صادر کرده بودند، اتحادیه آفریقا برای بحث در باره «سوءاستفاده از صلاحیت قضایی جهانی» اتحادیه اروپا و سازمان ملل را زیر فشار قرار داد و بر کشورهای اتحادیه اروپا برای تعلیق قرارهای بازداشت فشار وارد آورد.

پنج - نتیجه‌گیری

به کارگیری صلاحیت قضایی جهانی برای رسیدگی به موارد مهم نقض حقوق بشر امری نسبتاً تازه است که هنوز گسترش پیدا نکرده و درحال حاضر در کشورهای اروپایی متمرکز است. این مفهوم هنوز شکننده است و هر یک از شکایت‌ها هم می‌تواند تغییری مهم در سیر صلاحیت قضایی جهانی در یک کشور، اگر نه در سطحی وسیعتر، ایجاد کند و مانع اتکای قربانیان فجایع آینده بر صلاحیت قضایی جهانی شود. اما صلاحیت قضایی جهانی در آغاز راه تبدیل شدن به جایگزینی برای رهیافت‌های «سنتی‌تر» سازمان‌های حقوق بشری است و در سال‌های اخیر شاهد افزایش قابل توجهی در تعداد سازمان‌های غیردولتی و وکلایی بوده‌ایم که برای دادخواهی، احراز مسئولیت یا حتی ایجاد تغییر در خط مشی به صلاحیت قضایی جهانی متوسل شده‌اند. هنوز تعداد موارد موفقیت‌آمیز در این زمینه معدود است. با وجود این، تعداد آنها رو به افزایش است و درس‌هایی که از این چند مورد آموخته شده می‌توانند در کاربرد موفقتر این اصل در آینده سهم داشته باشند. گام‌های فوق بر موارد گذشته استوار هستند، اما به هیچ وجه کامل نیستند. هر پرونده‌ای متفاوت است و راه‌برد متفاوتی می‌طلبد. شاید مهمترین «گام» برای کسانی که قصد دارند صلاحیت قضایی جهانی را برای اولین بار به کار گیرند نظر خواستن از اشخاص دارای تجربه، برنامه‌ریزی سنجیده و آمادگی برای درگیری بلندمدت است.

رهیافت‌های گام به گام به کاربرد صلاحیت (کیفری) قضایی جهانی در کشورهای اروپای غربی

اسپانیا	آلمان	هلند
آری (نه در قانون بلکه طبق رویه قضایی)	آری (به عنوان صدمه جدی بدنی)	آری
آری	آری	آری
آری (نه در قانون بلکه طبق رویه قضایی)	آری	آری
آری برای جرم‌های فاحش (نه در قانون بلکه طبق رویه قضایی)	آری	آری
خیر؛ حضور متهم تنها برای محاکمه ضروری است	خیر (طبق قانون خیر، اما دادستانی در صورت حضور مظنون موظف به تحقیق است)؛ طبق قانون حضور متهم برای دادگاه ضروری است	آری در برخی موارد (برده‌داری، قاچاق انسان...)
خیر	آری (از آوریل ۲۰۰۹)	آری
آدولفو سلینگو (Adolfo Scilingo) محکومیت به خاطر جنایت ضد بشریت در ۲۰۰۵ (آرژانتین)	ماکسیم سِکولویچ (Maksim Sokolovic) محکومیت به خاطر جنایت‌های جنگی و نسل‌کشی؛ ۲ نفر محکوم به خاطر نسل‌کشی: جوراج کوسلیجی (Djuradj Kusliji) در ۲۰۰۱ و نیکولا جُرگیچ (Nikola Jorgic) در ۲۰۰۷ (یوگسلاوی سابق)	۲ محکومیت به خاطر جنایت‌های جنگی: هشام‌الدین حسام (Heshamuddin Hesam) در ۲۰۰۵ و حبیب‌الله جلازوی (Habibullah Jalazoy) در ۲۰۰۷ (افغانستان)

سوئد	پرتغال	انگلستان	
خیر	آری	آری	اعمال ص.ق.ج برای جنایت شکنجه مجاز است
آری	آری	خیر	اعمال ص.ق.ج برای نسل‌کشی مجاز است
خیر	آری در برخی موارد (برده‌داری، قاچاق انسان...)	خیر (آری برای برده‌داری)	اعمال ص.ق.ج برای جنایت‌های ضدبشریت مجاز است
آری	آری	آری برای برخی از جرم‌های فاحش	اعمال ص.ق.ج برای جنایت‌های جنگی مجاز است
آری		خیر؛ حضور ضروری یا مورد انتظار متهم شرط صدور قرار بازداشت و اقامه اتهام علیه مظنون است؛ محاکمه غیابی به تصمیم قاضی مقدر است	حضور متهم برای آغاز تحقیق یا محاکمه ضروری است؟
آری	خیر	آری	«واحد جنایت‌های جنگی» تخصصی وجود دارد
	----	فریادی سرور زرداد (Faryadi Sarwar Zardad) محکومیت در ۲۰۰۷ به خاطر شکنجه (افغانستان)؛ اتهام‌های مربوط به جنایت‌های جنگی، جنایت‌های ضدبشریت و نسل‌کشی در جریان است	نمونه‌هایی از احکام با استفاده از ص.ق.ج در دادگاه‌های ملی

رهیافت‌های گام به گام به کاربرد صلاحیت (کیفری) قضایی جهانی در کشورهای اروپای غربی

سوئیس	نروژ	دانمارک	
آری	خیر	آری (به عنوان صدمه خطرناک بدنی)	اعمال ص.ق.ج برای جنایت شکنجه مجاز است
آری	آری	خیر	اعمال ص.ق.ج برای نسل‌کشی مجاز است
آری	آری	خیر	اعمال ص.ق.ج برای جنایت‌های ضد بشریت مجاز است
آری	آری برای جرم‌های فاحش	آری	اعمال ص.ق.ج برای جنایت‌های جنگی مجاز است
خیر، اما حضور متهم برای صدور کیفرخواست ضروری است	آری	آری	حضور متهم برای آغاز تحقیق یا محاکمه ضروری است؟
آری	آری	آری	«واحد جنایت‌های جنگی» تخصصی وجود دارد
رفیق ساریک (Refik Saric)، بوسنیایی، محکومیت به خاطر جنایت‌های جنگی در ۱۹۹۵ (یوگسلاوی سابق)			نمونه‌هایی از احکام با استفاده از ص.ق.ج در دادگاه‌های ملی

فرانسه	بلژیک	
آری	آری	اعمال ص.ق.ج برای جنایت شکنجه مجاز است
در هیچ قانونی در نظر گرفته نشده	آری	اعمال ص.ق.ج برای نسل‌کشی مجاز است
» »	آری	اعمال ص.ق.ج برای جنایت‌های ضدبشریت مجاز است
» »	آری	اعمال ص.ق.ج برای جنایت‌های جنگی مجاز است
آری، اما حضور متهم برای پیگرد یا محاکمه ضروری نیست	آری (سکونت متهم در محل ضروری است)	حضور متهم برای آغاز تحقیق یا محاکمه ضروری است؟
در دست تاسیس (ژانویه ۲۰۰۹)	آری	«واحد جنایت‌های جنگی» تخصصی وجود دارد
الی اولد داه (Ely Ould Dah)، موریتانی، محکومیت غیابی به خاطر شکنجه، در ۲۰۰۵، به ۱۰ سال زندان	ژولین موکابوترا (Julienne Mukabtera)، محکومیت در ۲۰۰۱ به خاطر جنایت‌های جنگی (رواندا)؛ پنج محکومیت به خاطر جنایت‌های جنگی (رواندا). اتین نزابونیمانا (Etienne Nzabonimana)، محکومیت به خاطر نسل‌کشی در ۲۰۰۵ (رواندا)، برنارد نتویاهاگا (Bernard Ntuyahaga)، محکومیت به خاطر جنایت‌های ضدبشریت در ۲۰۰۷ (رواندا)	نمونه‌هایی از احکام با استفاده از ص.ق.ج در دادگاه‌های ملی

Universal Jurisdiction – Selected bibliography

1.) General articles/ books/ reports on universal jurisdiction

Amnesty International, "Universal Jurisdiction- The duty of states to enact and implement legislation", September 2001, available online at <http://www.amnesty.org/en/library/asset/IOR53/002/2001/en/dom-IOR530022001en.pdf>

Brecher, Jeremy and Smith, Brendan "Prosecute Rumsfeld? Not ridiculous", – The Nation, 21 November 2006; <http://www.thenation.com/doc/20061204/brechersmith>

Broomhall, Bruce, "Towards the Development of an Effective System of Universal Jurisdiction for Crimes Under International Law", 2001, *New England Law Review* [Vol.35:2], pp. 399-420;

Cassese, Antonio, *International Criminal Law*, Oxford, Oxford University Press, 2003;

D'Amato, Anthony, "National Prosecution for international crimes", in: Bassiouni, M.Cherif (ed) 'International Criminal Law', 2003, pp 217-226;

International Council on Human Rights Policy, "Hard Cases: Brining Human Rights Violators to justice abroad. A guide to Universal Jurisdiction", 1999;

Hawkins, Darren, "Universal Jurisdiction for Human Rights: from legal principle to limited reality", *Global Governance*, 1 July 2003;

Human Rights Watch, "Beyond the Hague: The Challenges of International Justice", *World Report* 2004, pp 194-216;

Kaleck, W; Ratner, M.; Singelstein, T.; Weiss, P. (Eds.), "International Prosecution of Human Rights Crimes", January 2007 to order online: <http://www.springer.com/law/book/978-3-540-36648-5>;

Kamminga, T. Menno, "Lessons Learned from the Exercise of Universal Jurisdiction in Respect of Gross Human Rights Offenses", *Human Rights Quarterly*, 23 (2001) pp. 940-974;

Kirk-McDonald, Gabrielle & Swaak-Goldman, Olivia, "Substantive & Procedural Aspects of International Criminal Law", The Hague, Kluwer Law, 2000, pp463- 435;

Kreß, Claus, "Universal Jurisdiction over International Crimes and the Institut de Droit international",

Journal of International Criminal Justice, 2006, 1 of 25;

Lawyers Committee for Human Rights, "Universal Jurisdiction: Meeting the Challenge through NGO Cooperation", Conference Report, New York, April 2002;

Macedo, Stephen, "Universal Jurisdiction- National Courts and the Prosecution of Serious Crimes under International Law", 2006, University of Pennsylvania Press, 392 pages;

O'Keefe, Roger, "Universal Jurisdiction. Clarifying the Basic Concept", Journal of International Criminal Law, (2) 2004, pp 735-760;

Randall, Kenneth C., "Universal Jurisdiction Under International Law", 66 Texas Law Review, 1988;

Reydams, Luc, "Universal Jurisdiction- International and Municipal Perspectives, 2003, Oxford University Press, 288 pages;

Rikhof, Joseph, "Fewer Places to Hide? The impact of domestic war crimes prosecutions on international law", Conference Paper 2008, available online at <http://www.isrc.org/Papers/2008/Rikhof.pdf>;

Roht-Arriaza, Naomi: "Universal Jurisdiction: Steps Forward, Steps Back", Leiden Journal of International Law, 17 (2004) pp 375-389;

Roth, Ken, "The case for Universal Jurisdiction", Foreign Affairs, September/October 2001;

Rothenberg, Daniel, "Let Justice Judge: An Interview with Judge Baltasar Garzon and Analysis of His Ideas", Human Rights Quarterly, 24 (2002), pp 925-973;

Ryngaert, Cedric; Chapter 4: Jurisdiction in International Law 'The Principles of Extraterritorial Criminal Jurisdiction' (pp. 85-134), December 2008;

Ryngaert, Cedric, "Universal Jurisdiction over Torture: a State of Affairs", Working Paper No 66 – K.U.Leuven, Faculty of Law, December 2004;

Sands, Phillipe, "After Pinochet: the role of national courts", in: Sands, Phillipe (ed): 'From Nuremberg to the Hague- the future of international criminal justice', Cambridge, Cambridge University

Press, 2003, pp 68-108; "Pulling back the blanket - The rules that protected world leaders from prosecution are being rewritten" – Economist, 10 July 2008

http://www.economist.com/world/international/displaystory.cfm?story_id=11707994

"How the mighty are falling - The beginning of the end of impunity for the world's once all-powerful thugs" – Economist, 5 July 2007

http://www.economist.com/world/international/displaystory.cfm?story_id=9441341

See also: Impunity ends for once powerful thugs, 4 June 2007

http://www.economist.com/world/international/displaystory.cfm?story_id=9281021

“Contre l’impunité des criminels de guerre, la compétence universelle, vite!” – Figaro, 23 September 2006

http://www.lefigaro.fr/debats/20060923.FIG000000633_contre_l_impunite_des_criminels_de_guerre_la_competence_universelle_vite_.html

2.) Information on Europe

FIDH and REDRESS, “Developments in the field of international criminal justice – August 2007-July 2008”, available online at http://www.fidh.org/IMG/pdf/UJ_developments_Aug07-July08.pdf;

FIDH and REDRESS, “EU Update on Serious International Crimes”, all four editions (from June 2006 to July 2008) available online at http://www.redress.org/journals_newsletters.html;

FIDH and REDRESS, “Fostering an European Approach to Accountability for Genocide, Crimes against Humanity, War Crimes and Torture- Extraterritorial Jurisdiction and the European Union”, April 2007, available online at <http://www.redress.org/publications/Fostering%20an%20EU%20Approach.pdf>

FIDH and REDRESS, “Legal Remedies for Victims of “International Crimes”– Fostering an EU approach to Extraterritorial Jurisdiction,” September 2004, available online at <http://www.redress.org/publications/LegalRemediesFinal.pdf> (English) and <http://www.fidh.org/IMG/pdf/LegalRemedies-Final-french.pdf> (French);

Ryngaert, Cedric, “Applying the Rome Statute’s Complementarity Principle: Drawing Lessons from the prosecution of Core Crimes by States Acting under the Universality Principle”, Working Paper No 98, August 2006;

Human Rights Watch, “Universal Jurisdiction in Europe: The State of the Art”, available online at <http://hrw.org/reports/2006/ij0606>;

Spinellis, Dionysios D., “Securing Evidence Abroad: A European Perspective”, in Bassiouni, M. Cherif (ed) ‘International Criminal Law’, 2003, pp 359-379;

REDRESS, "Universal Jurisdiction in Europe, Criminal prosecutions in Europe since 1990 for war crimes, crimes against humanity, torture and genocide," 30 June 1999, available online at [www.redress.org/publications /UJEurope.pdf](http://www.redress.org/publications/UJEurope.pdf);

Gendusa, Alan Vincenzo: "Universal Jurisdiction: A European Opportunity?", 12 June 2007, Europe's World, available online at: <http://www.worldpress.org/Europe/2823.cfm>;

3.) Information on Countries

BELGIUM

Vandermeersch, Damien, "Prosecuting International Crimes in Belgium," Journal of International Criminal Justice 3 (2005), pp. 400-421;

Vandermeersch, Damien, "The ICC Statute and Belgian Law", Journal of International Criminal Justice 2(2004), pp 133-157;

BULGARIA

Amnesty International – Bulgaria: End Impunity Through Universal Jurisdiction, March 2009, <http://www.amnesty.org/en/library/asset/EUR15/001/2009/en/2a3dec3a-e4df-49db-96b3-dbf962400f9f/eur150012009en.pdf>

CANADA

Canadian War Crimes Programme: <http://canada.justice.gc.ca/eng/pi/wc-cg/hist.html>

DENMARK

Danish Serious International Crimes Office: <http://www.sico.ankl.dk/>

Vestberg, Birgitte, "Prosecuting and Investigating International Crimes in Denmark", Guest Lecture Series of the Office of the Prosecutor", available online at http://www2.icc-cpi.int/NR/rdonlyres/9C4449DE-B59B-40E2-BF72-062764FFCBEB/0/Vestberg_paper.pdf

FRANCE

Bekker, Pieter H.F., Prorogated and Universal Jurisdiction in the International Court: Congo v France, American Society of International Law, Insights, April 2003, available at www.asil.org

Center for Constitutional Rights, "French War Crimes Complaint Against Donald Rumsfeld, et al." – Synopsis of the Case; Complaint to French Prosecutor, Prosecutor's Decision and the Open

Letter to the French Minister of Justice in the Rumsfeld Torture Case sent by several human rights organisations, available online at

<http://ccrjustice.org/ourcases/current-cases/french-war-crimes-complaint-against-donald-rumsfeld%2C-et-al>.

Condijs, Joan, La Cour de Cassation clôt 'affaire Total, Le Soir, 30 June 2005, available online at http://www.birmanie.net/birma/111_lesoir300605_2.html

FIDH, 'Ely Ould Dah convicted after six years of proceedings. Our perseverance paid off!', 2 July 2005, available online at http://www.fidh.org/article.php3?id_article=1809

FIDH, 'L'ancien vice-consul tunisien en France, Khaled Ben Saïd, condamné par la Cour d'assises du Bas Rhin,' 16 November 2008, at <http://www.fidh.org/spip.php?article6163>

FIDH, 'France- Universal Jurisdiction- Status of the implementation of the principle of universal jurisdiction', October 2005, available online at <http://www.fidh.org/spip.php?article3562>

Thalmann, Vanessa, "French Justice's Endeavours to Substitute for the ICTR", Journal of International Criminal Justice (2008), Volume 6, Number 5;

GERMANY

Amnesty International, "Germany - End impunity through universal jurisdiction", October 2008, available online at <http://www.amnesty.org/en/library/asset/EUR23/003/2008/en/73077b6c-9c5b-11dd-b0c5-35f205e84de0/eur230032008en.pdf>

Zappala, Salvatore, "The German Federal Prosecutor's Decision not to Prosecute a Former Uzbek Minister – Missed Opportunity or Prosecutorial Wisdom?" Journal of International Criminal Justice (2006), 1-21;

European Centre for Constitutional and Human Rights, "German Federal Prosecutor's Office dismisses Rumsfeld, Gonzales War Crimes Case – The Case against Rumsfeld, Gonzales and others", available online at <http://www.ecchr.eu/rumsfeld.html> (Complaint Introduction, Prosecutor Decision)

THE NETHERLANDS

Ferdinandusse, Ward, "On the Question of Dutch Courts' Universal Jurisdiction- A response to Mettraux", Journal of International Criminal Justice (2006) 4, 881-883;

Mettraux, Guénaël, "Dutch Courts' Universal Jurisdiction over Violations of Common Article 3 qua War Crimes", Journal of International Criminal Justice 4 (2006), pp 362-371;

van der Wilt, Harmen G., "Genocide, Complicity in Genocide and International v. Domestic Jurisdiction, A reflection on the van Anraat case", *Journal of International Criminal Justice* 4 (2006), 239-257;

SPAIN

Ascensio, Hervé, "The Spanish Constitutional Tribunal's Decision in Guatemalan Generals- Unconditional Universality is Back", *Journal of International Criminal Justice* (2006), 1 of 9;

Bakker, Christine A.E., "Universal Jurisdiction of Spanish Courts over genocide in Tibet: Can it work?", *Journal of International Criminal Justice* (2006), 1 of 7;

Cottier, Michal, "What Relationship between the Exercise of Universal and Territorial Jurisdiction? The Decision of 13 December 2000 of the Spanish National Court Shelving the Proceedings Against Guatemalan Nationals Accused of Genocide" in: Fischer, Horst; Kreß, Claus; Lüder, Sascha Rolf (eds.): 'International and National Prosecution of Crimes under International Law', 2nd edit., 2004, in *Bochumer Schriften zur Friedenssicherung und zum humanitären Völkerrecht*.

Wilson, Richard J., "Argentine Military Officers Face Trial in Spanish Courts", *American Society of International Law, Insights*, December 2003, available at www.asil.org

Comment on "The Spanish Indictment of High-ranking Rwandan Officials", *Journal of International Criminal Justice* (2008), Volume 6, Number 5;

SWEDEN

Amnesty International, "Sweden- End impunity through universal jurisdiction", December 2008, available online at <http://www.amnesty.org/en/library/asset/EUR42/001/2009/en/35c14013-eec8-11-dd-b1bd-6368f1b61c3f/eur420012009en.pdf>

UNITED KINGDOM

REDRESS/ Hickman& Rose, "Ending impunity for genocide, crimes against humanity, war crimes, torture and other crimes under international law- The urgent need to strengthen universal jurisdiction legislation and to enforce it vigorously, July 2008, available online at <http://www.redress.org/documents/Universal%20Jurisdiction%20in%20the%20UK%20Discussion%20Paper%20Final%209July%2008.pdf>

Amnesty International, "United Kingdom: Government attempts to undermine its legal obligation to bring war criminals to justice", 3 February 2006 Report available: <http://web.amnesty.org/library/Index/ENGEUR450022006?open&of=ENG-GBR>

UNITED STATES

Human Rights Violators and War Crimes Unit: http://www.ice.gov/investigations/national_security/hrv.htm

4.) Legal Documents

Basic Principles and Guidelines on the Right to a Remedy and Reparation for Victims of Gross Violations of International Human Rights Law and Serious Violations of International Humanitarian Law – Adopted and proclaimed by General Assembly resolution 60/147 of 16 December 2005, available online at <http://www2.ohchr.org/english/law/remedy.htm>

Four Geneva Conventions of 1949 <http://www.icrc.org/ihl.nsf/CONVPRES?OpenView>

Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment of 1984

<http://untreaty.un.org/english/treatyevent2001/pdf/07e.pdf>

Convention on the Protection of all Persons from Enforced Disappearances <http://www2.ohchr.org/english/law/disappearance-convention.htm>

“The Cairo-Arusha principles on universal jurisdiction in respect of gross human rights offences: an African perspective”, 20 October 2002

http://www.africalegalaid.org/Reports2/cairo_arusha_principles.pdf

“The Princeton Principles on Universal Jurisdiction”, http://www.law.depaul.edu/centers_institutes/ihrii/downloads/Princeton%20Principles.pdf

Resolution of the Institute of International Law, Krakow Session – 2005: Seventeenth Commission- Universal Criminal Jurisdiction with regard to the crime of genocide, crimes against humanity and war crimes, available online at http://www.idi-iiil.org/idiE/resolutionsE/2005_kra_03_en.pdf

بنیاد آرمان شهر

مرام و اهداف

ما خواستار این هستیم که آگاهی، وجدان و خرد بشری پیروز باشد و قدم در راه آرمان‌هایی بگذاریم که بر اساس واقعیت بنا شده باشد. بنیاد آرمان شهر / OPEN ASIA محلی است برای تبادل، آزادی بیان، پژوهش، نشر و ارائه پیشنهادها و تحلیل‌های مشخص اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جهت ایجاد تغییرات بزرگ در افغانستان - در قلب آسیا - با هدف ایجاد همبستگی بین‌المللی و فرا منطقه‌وی به خصوص با مردم کشورهایی که در حوزه تمدنی مشترک با پیوند‌های فرهنگی و با مشترکات و نیازهای مشابه زندگی می‌کنند. پرداختن به فعالیت‌ها و همکاری‌های علمی، فرهنگی، یاری‌رسانی به دموکراسی، آزادی، عدالت و قانون‌مداری اساس و پایه‌های کاری این بنیاد هستند.

بنیاد آرمان شهر / OPEN ASIA مستقل است و به هیچ گروه و دسته اقتصادی، سیاسی، مذهبی، قومی، نژادی و دولتی وابسته نیست و بر طبق قوانین جاری برای ثبت سازمان‌های اجتماعی در افغانستان پایه گذاشته شده است.

فعالیت‌ها

- یاری‌رسانی به جامعه مدنی و روند‌های دموکراتیک و ایجاد بستر مناسب برای حقوق بشر بر پایه پیمان‌های بین‌المللی در کشورهای مختلف جهان به ویژه در آسیای مرکزی در جهت تقویت بخشیدن و احترام به مبانی حقوق بشر و حقوق آزادی‌های اساسی.
- پیشبرد برنامه‌های پژوهشی و اجرائی در زمینه‌های آموزش و پرورش، زیست‌محیطی، بهداشت، اطلاع‌رسانی، حمایت‌های اجتماعی، مبارزه با حاشیه‌نشینی، آسیب‌پذیری و فقر، تبعیض جنسی، قومی و مذهبی، امور کودکان و جوانان، مهاجرین و پناه‌جویان.
- تقویت همبستگی درون و فرا منطقه‌ای بر پایه و با توجه به اهداف فوق، پشتیبانی از همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی منطقه‌ای و بین‌المللی.
- پیشبرد فعالیت‌هایی در خدمت روشنگری و آگاهی بخشیدن و ایجاد فضای گفتگو در میان افکار عمومی و همیاری از طریق برنامه‌های آموزشی، ترتیب‌دهی کنفرانس و همایش از طریق برنامه‌های عمومی، جمعی و رسانه‌ای تولید و نشر مطالعات میدانی، سنجش و همه‌پرسی، نشریات، کتاب و گزارش.

- پیشبرد فعالیت های تحقیقی و فکری، مشاورت و اطلاع رسانی در زمینه پژوهش های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تیوریک در خدمت توسعه فرهنگ دموکراتیک و حقوق بشری.
- تشویق ترغیب مبادلات فرهنگی، ادبی و هنری و ایجاد بستر مناسب برای گسترش، نشر و پژوهش های علمی - تحقیقی.
- فعالیت های فوق تنها نمونه های از مجموع فعالیت های این بنیاد هستند و نه محدود کننده آن. بنیاد اجازه دارد که هر نوع فعالیت دیگر را در چوکات قوانین جاری روی دست بگیرد.

انتشارات آرمان شهر

- * کاروان شعر برای صلح و دموکراسی در افغانستان. ۱۳۸۲ خورشیدی. «کتاب اول»
- * کاروان مهر (ویژه جوانان)، ۱۳۸۲ خورشیدی. «کتاب دوم»
- * تجلیل از احمد شاملو، وجدان آگاه شعر جهان، قوس ۱۳۸۵ خورشیدی
- * شهروند کیست؟ چه وظایف و اختیاراتی در مقابل دولت و جامعه دارد؟ قوس ۱۳۸۵ خورشیدی
- * نقش شهروندان در حقیقت یابی و عدالت جویی، قوس ۱۳۸۵ خورشیدی
- * عدالت اجتماعی در اسلام، سیستم های دولت داری و مکاتب دیگر، جدی ۱۳۸۵ خورشیدی
- * چالش های آزادی بیان، رسانه ها و مطبوعات در افغانستان، دلو ۱۳۸۵ خورشیدی
- * دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشورهای کثیرالقوم، حوت ۱۳۸۵ خورشیدی
- * در جستجوی جامعه مدنی، تجارب بین المللی و حقیقت های محلی، حمل ۱۳۸۶ خورشیدی
- * تهاجم فرهنگی و تأثیر یک ربع قرن مهاجرت در امور فرهنگی و سیاسی، ثور ۱۳۸۶ خورشیدی
- * علیه فراموشی، تجربه کمیسیون های حقیقت و دادخواهی، ثور ۱۳۸۶ خورشیدی.
- «کتاب سوم»
- * آیا دانشگاه های افغانستان ظرفیت پرورش نخبگان جامعه را دارد یا خیر؟ جوزای ۱۳۸۶ خورشیدی
- * دو تعبیر از جهانی شدن سرطان ۱۳۸۶ خورشیدی
- * ما همه فمینیستیم (شاید خبر نداریم). اسد ۱۳۸۶ خورشیدی
- * جنبش زنان: نهضت ملی یا روند تصنعی اسد ۱۳۸۶ خورشیدی
- * زنان صلح را می سرایند (ویژه زنان) ۱۳۸۸ خورشیدی. «کتاب چهارم / سکوت را بشکنیم»
- * سنت و تجدد رویارویی یا همسویی. بهار ۱۳۸۸ خورشیدی
- * سید جمال‌الدین و نواندیشی دینی. بهار ۱۳۸۸ خورشیدی
- * جای خالی اندیشه در تحصیلات عالی افغانستان: دلایل و راه حل ها. بهار ۱۳۸۸ خورشیدی
- * سیمرغ (مجموعه‌ی شعر برای صلح). پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی. «سکوت را بشکنیم»

- * جوانان و شورای ولایتی - شورای ولایتی چه می کند؟ مردم چه می خواهند؟ پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی
- * راهنمای قربانیان به دادگاه بین المللی جنایی. پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی. «کتاب پنجم / سکوت را بشکنیم»
- * مذاکره ملی با زنان: دادرسی یا عقب نشینی؟ پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی
- * این جا زمان متروکیست، سکوت را بشکنیم ۴، زمستان ۱۳۸۸ خورشیدی

**VIOLATIONS OF HUMAN RIGHTS
AND
US POLICY**

**Editors: Guissou Jahangiri
Khalil Rostamkhani**

Violation of Human Rights in Bagram & Pol-i Charkhi Prisons

Pardis Kebriaei

Bagram Prison, Worse than Guantanamo

Pendar Forum

The Place of Human Rights and the Role of NATO in the Context of the “War on Terror”

Dick Marti & Gavin Simpson

CIA, “Extraordinary Rendition” Flights, Torture & Accountability

Manfred Novak, Wolfgang Kaleck &

Margaret Sathertwaite

CIA Shock Team and 50 years of Cowardly Strikes

Hernando Calvo Osbina

What is Terrorism?

Borradori, Habermas, Derrida

A Step by Step Approach to the use of Universal (Criminal) Jurisdiction in Western European States

Jürgen Schurr